

# مَائِدَةُ آيْمَانِي

جلد پنجم

تأليف

عبد الحميد إشراق خاوری

مؤتسسه ملی مطبوعات امری

۱۲۹ بدیع

## فهرس مفصل جلد پنجم

### ماده آسمانی

#### مطابق حروف تهجی

#### ر د ی ف الف

شامل ۱۶ باب از اینقرار:

- باب اول — بیان مبارك در باره اینكه آزادی برسد قسم ۱ لوج  
باب دوم — بیان مبارك در باره آقاخان کرمانی ۱ لوج  
باب سوم — بیان مبارك در باره احدییت و واحدییت ۱ لوج  
باب چهارم — بیان مبارك در باره اساس سعادت ۱ لوج  
باب پنجم — بیان مبارك در باره استقامت ۱ لوج  
باب ششم — بیان مبارك در باره اطفال ۱ لوج  
باب هفتم — بیان مبارك در باره اعضای محفل روحانی ۱ لوج  
باب هشتم — لوج مبارك در باره العلم و السلام ۱ لوج  
باب نهم — لوج مبارك در باره الفت و گانگی ۱ لوج  
باب دهم — لوج مبارك در باره الواج حاوی عنایت و مزاج ۱ لوج

- باب یازدهم - لوح مبارك درباره امانت وانقطاع ۱ لوح  
باب دوازدهم - لوح مبارك درباره امتحان ۵ لوح  
باب سیزدهم - لوح مبارك درباره انتظار جمهورناس ۱ لوح  
باب چهاردهم - لوح مبارك درباره ان مع العسر يسرا ۱ لوح  
باب پانزدهم - لوح مبارك درباره انقطاع ۴ لوح  
باب شانزدهم - لوح مبارك درباره اهالي امريكا ۱ لوح  
باب هفدهم - لوح مبارك درباره ايران ۲ لوح  
باب هیجدهم - لوح مبارك درباره معنی العاقبة للمتقين ۱ لوح  
باب نوزدهم - لوح مبارك درباره اسکندر رومی ۱ لوح

### ردیف ب

مشمول بر چهار باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره بقای روح ۴ لوح  
باب دوم - لوح مبارك درباره بنات احبا  
که بمدارس ملل سائره میروند ۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك درباره اینکه بهائیان  
بامورسیاسیه تعلق ندارند ۱ لوح  
باب چهارم - لوح مبارك درباره اینکه بیمن  
ظهورین ایام بطون است ۱ لوح

### ردیف پ

مشمول بر سه باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك در باره پسته ۱ لوح  
باب دوم - لوح مبارك در باره پطرس حواری ۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك در باره پولس حواری ۱ لوح

### ردیف ت

مشمول بر نوزده باب از اینقرار :

- باب اول - در باره تناسفیها ۱ لوح  
باب دوم - در باره تاریخ احبای تا کر ۱ لوح  
باب سوم - در باره تأکید در تبلیغ ۲ لوح  
باب چهارم - در باره تأییدات جمال مبارك ۱ لوح  
باب پنجم - در باره تأیید شامل حال مبلغین است ۱ لوح  
باب ششم - لوح مبارك در باره تجارت حقیقی ۱ لوح  
باب هفتم - لوح مبارك در باره تحمل بلا یا مصائب ۱ لوح  
باب هشتم - لوح مبارك در باره تربیت اطفال ۱ لوح  
باب نهم - لوح مبارك در باره تسبیح و تهلیل <sup>موجودات</sup> ۱ لوح  
باب دهم - لوح مبارك در باره تصور مسیحیان ۱ لوح  
باب یازدهم - لوح مبارك در باره تعالیم جمال مبارک ۱ لوح



باب دوازدهم — لوح مبارك در باره تعاليم الهيه

۱ لوح حصن حصين است

باب سيزدهم — لوح مبارك در باره تعاليم قديمه

باب چهاردهم — لوح مبارك در باره تعمير و ترميم

۲ لوح بيت مبارك

باب پانزدهم — لوح مبارك در باره تفسير پيـان

۱ لوح حضرت مسيح

باب شانزدهم — لوح مبارك در باره تفسير حديث قبل

باب هفدهم — لوح مبارك در باره تفسير حديث

باب هيچدهم — لوح مبارك در باره توجه بميثاق الهی ۲

باب نوزدهم — لوح مبارك در باره تورات و مندرجات

۱ لوح آن

### ردیف ت

مشمول بر سه باب از اينقرار :

باب اول — لوح مبارك در باره ثمرات تعرض منكرين

باب دوم — لوح مبارك در باره ثمرات تمدن و تدبير

باب سوم — لوح مبارك در باره ثمرات ظهور

۱ لوح مظاهر الهيه

### ردیف

مشمول بر دو باب از اینقرار :

باب اول - درباره اینکه جز نمونه از سایر امور

باقی نمی ماند

۱ لوح

باب دوم - درباره اینکه جمع فکر در یک نقطه

۱ لوح

### ردیف چ

مشمول بر یک باب از اینقرار :

باب اول - بیان مبارک درباره اینکه چه شخصی

باید رئیس باشد

۱ لوح

### ردیف ح

مشمول بر چهار باب از اینقرار :

باب اول - بیان مبارک درباره حدیثی که

میرزاتقی از شاگردان پرسید

۱ لوح

باب دوم - لوح مبارک درباره حقوق والدین

۱ لوح

باب سوم - لوح مبارک درباره حماقت درد

بی درمان است

۱ لوح

باب چهارم - لوح مبارک درباره حرم مبارک

۱ لوح

### ردیف خ

مشمول بر پنج باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره خسران معاندین ۲ لوح  
باب دوم - لوح مبارك درباره خط ۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك درباره خطاب بمعشرالروم  
و مقصود از بوم ۱ لوح  
باب چهارم - لوح مبارك درباره خمر محبت الهیه ۲ لوح  
باب پنجم - لوح مبارك درباره خود پسندی ۴ لوح

### ردیف د

مشمول بر سه باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره دخالت معاصی  
در امراض ۱ لوح  
باب دوم - لوح مبارك درباره دستور مبارك برای  
گفتگو و بیان ۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك درباره دعا و مناجات ۳ لوح

### ردیف ز

مشمول بر دو باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارك درباره اينكه ذات مقدس

تحمل بلايا فرمود ۱ لوح

باب دوم - لوح مبارك درباره ذبيح الهی ۱ لوح

### ر د ي ف ر

مشمول بر چهار باب از اينقرار :

باب اول - لوح مبارك درباره رحم بحیوانات ۲ لوح

باب دوم - لوح مبارك درباره رشادت حقیقی ۱ لوح

باب سوم - بیان مبارك درباره رقص ۱ لوح

باب چهارم - لوح مبارك درباره روش بهائی ۱ لوح

### ر د ي ف ز

مشمول بر سه باب از اينقرار :

باب اول - لوح مبارك درباره زعيم الدوله ۱ لوح

باب دوم - لوح مبارك درباره زرع تریاک ۱ لوح

باب سوم - لوح مبارك درباره زنان دو قسمند ۱ لوح

### ر د ي ف س

مشمول بر چهار باب از اينقرار :

باب اول - بیان مبارك درباره اينكه سادگی در امور ۱ لوح  
محبوبست

- باب دوم - لوح مبارك درباره ستمن نباء بعد<sup>حین</sup> ۱ لوح  
باب سوم - بیان مبارك درباره سرور و نشاط ۱ لوح  
باب چهارم - لوح مبارك درباره اینکه سلاله  
عنصری و سلاله روحانی ۱ لوح

### ردیف ش

مشمول بر هفت باب از اینقرار :

- باب اول - بیان مبارك درباره شخص صوفی ۱ لوح  
باب دوم - لوح مبارك درباره شرایط مبلغین ۳ لوح  
باب سوم - بیان مبارك درباره شرط تأثیر کلام ۱ لوح  
باب چهارم - بیان مبارك درباره شناسائی نفوس ۱ لوح  
باب پنجم - بیان مبارك درباره شهادت ۱ لوح  
باب ششم - لوح مبارك درباره شهدای یزد ۱ لوح  
باب هفتم - لوح مبارك درباره شهر الهی ۱ لوح

### ردیف ص

مشمول بر چهار باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره صدر الصدور ۱ لوح  
باب دوم - لوح مبارك درباره صدق ۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك درباره صدماتی که جمال<sup>مبارک</sup>  
تحمل فرمودند ۱ لوح

باب چهارم - لوح مبارك در باره صفی عیشاه ۲ لوح

ردیف ض

مشمول بریک باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارك در باره ضرر دخان ۱ لوح

ردیف ط

مشمول بر سه باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارك در باره طباطبا ۱ لوح

باب دوم - لوح مبارك در باره طرز بیان و گفتار ۱ لوح

باب سوم - لوح مبارك در باره طرفین اختلاف ۱ لوح

ردیف ظ

مشمول بر دو باب از اینقرار :

باب اول - ظهور امر الله در عالم تدریجی است ۱ لوح

باب دوم - ظهور کلی الهی حضرت اعلی و جمال مبارک ۲ لوح

ردیف ع

مشمول بر دو آیه باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارك در باره اینکه عالم امکان

- میدان اکتساب شئون رحمانیه<sup>۳</sup> ۱ لوح
- باب دوم - لوح مبارك در باره عرش حضرت رب اعلى ۱ لوح
- باب سوم - لوح مبارك در باره عزت بنی اسرائیل ۱ لوح
- باب چهارم - لوح مبارك در باره عزت مؤمنین و  
خسران منکرین ۱ لوح
- باب پنجم - لوح مبارك در باره عشق آباد و خراسان ۲ لوح
- باب ششم - لوح مبارك در باره عصمت و عفت ۱ لوح
- باب هفتم - بیان مبارك در باره عظمت هیکل مبارك  
مظهر ظهور ۱ لوح
- باب هشتم - لوح مبارك در باره عظمت سفر مبارك  
بفرب ۱ لوح
- باب نهم - بیان مبارك در باره علت دست بپناگوش  
گذاشتن مؤذنین در وقت اذان ۱ لوح
- باب دهم - لوح مبارك در باره علماء سوء ۱ لوح
- باب یازدهم - لوح مبارك در باره عمل با حکام ۱ لوح
- باب دوازدهم - بیان مبارك در باره عید رضوان ۱ لوح

### ر د ی ف غ

مشمول بر دو باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارك در باره اینکه غزلیات

- ۱ لوح جمال مبارك را امهات برای اطفال بخوانند  
باب دوم - بیان مبارك در باره غیبت هیکل  
۱ لوح مبارك جمال قدم در جبال سلیمانیه

### ر د ی ف ف

مشمول بر پنج باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك در باره اینکه فتح مکتوب  
غیر جایز نیست  
۱ لوح  
باب دوم - لوح مبارك در باره اقوال معترضینی که  
میگویند ظهور مبارك مانند ( فجر شمالی ) است  
۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك در باره فرق شیعیان و بها<sup>ئیان</sup>  
۱ لوح  
باب چهارم - لوح مبارك در باره فساد معاندین  
۶ لوح  
باب پنجم - بیان مبارك در باره فقیر صابر و غنی شاکر  
۱ لوح

### ر د ی ف ق

مشمول بر چهار باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك در باره قبر شمس الوزرا  
۱ لوح  
باب دوم - لوح مبارك در باره قریه نجف آباد  
۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك در باره قناعت  
۱ لوح  
باب چهارم لوح مبارك در باره قیام بخدمت امرالله  
۱ لوح



ردیف ک

مشمول بر سه باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارک درباره اینکه کار ما نشر

نفعات است

۱ لوح

باب دوم - لوح مبارک درباره کتاب عهد

۱ لوح

باب سوم - لوح مبارک درباره کرمان و اهل آن

۱ لوح

ردیف گ

مشمول بر سه باب از اینقرار :

باب اول - بیان مبارک درباره اینکه گاوفیل سوف

اعظم است

۱ لوح

باب دوم - لوح مبارک درباره گرگان

۱ لوح

باب سوم - لوح مبارک درباره گرگان در لباس شبان

۱ لوح

ردیف ل

مشمول بر چهار باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارک درباره اینکه لذت دفع

آلام است .

۱ لوح

باب دوم - لوح مبارک درباره لواء حمید

۱ لوح

- باب سوم - لوح مبارك درباره لوح آيات ۱ لوح  
باب چهارم - لوح مبارك درباره لوح سبكتكين ۱ لوح

### ردیف م

مشمول بر بیست و سه باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره محافل ذکرحق ۱ لوح  
باب دوم - لوح مبارك درباره محبت ۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك درباره مرغ محله شمران ۱ لوح  
باب چهارم - لوح مبارك درباره مشهور نسوان ۱ لوح  
باب پنجم - لوح مبارك درباره مشرق الانکار ۱ لوح  
باب ششم - لوح مبارك درباره مصلحت امرالله بر  
هرچیز مقدم است ۱ لوح  
باب هفتم - لوح مبارك درباره مشهدين امير قفقازی ۱ لوح  
باب هشتم - لوح مبارك درباره مظاهر مقدسه که  
بمد ظاهر میشوند ۱ لوح  
باب نهم - لوح مبارك درباره مطلوبیت احبسا  
در چنگ اعداء ۱ لوح  
باب دهم - لوح مبارك درباره اینکه مقاصد این  
حزب را دولت روس تحقیق کرد ۱ لوح  
باب دوازدهم - لوح مبارك درباره مقامات نفوس ۱ لوح

- باب سیزدهم - لوح مبارك در باره مقام رضا ۱ لوح  
باب چهاردهم - لوح مبارك در باره مقتول شدن  
حاجی حیدر بقتوای علمسأه ۱ لوح  
باب پانزدهم - لوح مبارك در باره مناجات سرسفره ۲ لوح  
باب شانزدهم - لوح مبارك در باره مناظر طبیعی  
مقبول ساخت اقدس بود ۱ لوح  
باب هفدهم - لوح مبارك در باره منکران منادیان  
امرند ۳ لوح  
باب هجدهم - لوح مبارك در باره مؤمن و معرض ۱ لوح  
باب نوزدهم - لوح مبارك در باره میرزا آقاخان نوری ۱ لوح  
باب بیستم - لوح مبارك در باره میرزا علی اصفرخان  
صدراعظم ۱ لوح  
باب بیست و یکم - میرزا محیط شیخی ۱ لوح  
باب بیست و دوم - میرزای شیرازی ۱ لوح  
باب بیست و سوم - من لم یرض بقضائی ۱ لوح

### ردیف ن

مشمول بر پنج باب از اینقرار :

باب اول - لوح مبارك در باره نام غرق دریای

غفلت اند . ۱ لوح

- باب دوم - لوح مبارك درباره نتیجه قیام بخدمت ۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك درباره نراق ۱ لوح  
باب چهارم - لوح مبارك درباره نصایح و مواعظ ۴ لوح  
باب پنجم - لوح مبارك درباره نادر ۱ لوح

### ردیف و

مشمول بر هفت باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره ویا ۱ لوح  
باب دوم - لوح مبارك درباره وسائل حصول  
حسن خاتمه ۱ لوح  
باب سوم - لوح مبارك درباره وظایف اهل ایمان ۲ لوح  
باب چهارم - لوح مبارك درباره وظائف محافل  
روحانیه ۱ لوح  
باب پنجم - لوح مبارك درباره وقایع کربلا ۱ لوح  
باب ششم - لوح مبارك درباره وقایع مازندران ۱ لوح  
باب هفتم - لوح مبارك درباره وقایع بغداد ۱ لوح

### ردیف ه

مشمول بر چهار باب از اینقرار :

- باب اول - لوح مبارك درباره اینکه هر کسی راهوسی  
در سراست ۱ لوح

باب دوم - لوح مبارك درباره اينكه هرنفس مبلغی  
مؤيد است

۱ لوح

باب سوم - لوح مبارك درباره اينكه هوسرانیهای  
يحيی

۱ لوح

باب چهارم - لوح مبارك درباره اينكه هر حزبی  
دری کاری روند

۱ لوح

### ردیف ی

مشمول برد و باب از اینقرار

باب اول - لوح مبارك درباره اينكه يد عنایت

نسوان را نجات داد

۱ لوح

باب دوم - لوح مبارك درباره اينكه يوسف مصر<sup>لهی</sup>اً

۱ لوح

فهرس مفصل جلد پنجم مسائده آسمانی پایان یافت  
اینک بنگارش الواح مبارکه میپردازیم .

## ردیف الف

مشمول بر هفده باب :

### باب اول

آزادی بر سه قسم است :

حضرت عبدالبهاء جل شانه در روز هفدهم آپریل ۱۹۱۳<sup>در</sup>  
بود اپست فرمودند :

” هوالله ”

آزادی سه قسم است يك آزادی الهی است که بسذات  
باری مخصوص است و او است مختار مطلق کسی اورا مجبور  
نمیتواند نمود در هیچ شأنی از شئون .

يك آزادی اروپائیهها است که انسان هر چه میخواهد میکند  
بشرطی که بدیگری ضرر نرساند این حریت طبیعی است  
واعظم درجه آن در عالم حیوان این شأن حیوان است  
این طیور را به بینید بچه آزادی زندگانی مینمایند انسان  
هر چه بکند بقدر حیوان آزاد نمیشود بلکه نظام مانع آزادی  
است اما آزادی سوم در تحت سنن و احکام الهیه است  
این حریت عالم انسانی است که قطع علاقه قلبی از جمیع  
اشیاء میکند از جمیع مشقات و احزان آسوده میشود هر قدر  
انسان وجدانش ترقی میکند قلبش آزادتر میشود و روحش

مستبشر تر در دین الله حریت افکار هست زیرا حاکم  
بر وجدان نیست غیر از خدا اما بدرجه که خارج از آداب <sup>شاید</sup> نباشد  
در دین الله حریت اعمال نیست از قانون الهی نمیتواند  
انسان تجاوز نماید ولو ضرری بفرستد چه مقصود از قانون  
الهی تربیت غیر و خود است چه عند الله ضرر خود و غیر یکسان  
و هر دو مذموم است باید در قلوب خشية الله باشد و انسان  
بآنچه عند الله مذموم است مرتکب نشود لذا حریت اعمالیکه  
در قانون است در دین نیست اما حریت افکار باید از حد  
ادب تجاوز نکند و اعمال نیز مقرون بخشية الله و رضای الهی  
باشد " انتهى .

### باب دوم

آقاخان کرمانی - حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند  
قوله تعالی شأنه :

" در ایام مبارک مرحوم آقاخان تابع میرزا یحیی بمکات آمد  
و بنهایت عجز و ابتهال استدعا نمود که من میخواهم بساحت  
اقدس مشرف شوم و سئوال نمایم و رفع شبهات کنم جمال مبارک  
فرمودند این شخص را مقصدی دیگر و مرادش چیز دیگر است  
خواهید شنید باری با وجود آنکه شبهاتی بیان نداشت  
و سئوال نکرد چون مراجعت نمود رساله تألیف کرد  
سئوالاتی و جواباتی تشکیل نمود که ابا تحقیق نداشت

ونوشت که جواب مطابق سؤال نبود ولیکن چنین وچنان گفتند  
 پس رفتم بقبرس سئوالاتی نمودم جمیع را جواب شافی کافی  
 شنیدم چنین سؤال کردم و چنین جواب فرمودند قانع  
 شدم و موقن گشتم و آن رساله آقاخان الی الان در کرمان  
 در دست امت مرحومه میرزایحیی حاضر و بان متمسک بودند  
 تا آنکه جناب ابن ابهر نظر بخواهش ورجای جلال الدوله  
 بیزد رفت و بعد از اعلائی کلمة الله در یزد جلال الدوله  
 مصلحت سفر بکرمان دید چون بکرمان ورفسنجان رفتند  
 امت مرحومه اکثرشان بشریعه الهیه وارد شدند و دانستند  
 که آن روایات از اصل بی اساس و اصل بود " انتهى .

### باب سوم

احدیت و واحدیت - حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در لیسون  
 محب علی میرزای شیرازی فرموده اند قوله الاحلی :

"..... نور حقیقت چون در زجاجه احدیت اشراق نمود عاشق  
 و معشوق دست در آغوش گشتند و احدیت حکمشر چنان نافذ  
 و قاطع که گوئی معشوق بود نه عاشق یا عاشق بود نه معشو  
 ق و اسماء و صفات و تشخصات و تعینات و نسب و اضافات  
 شئون ذات بودند بنحو اشرف بکمال بساطت و وحدت و  
 چون آن نور ۵ بیت در زجاجه واحدیت جلوه فرمود اسماء و  
 صفات پدیدار گشت و صور عظمیه الهی اعیان ممکنات نمود ارگردید"



### باب چهارم

اساس سعادت - در لوح محفل روحانی عشق آباد میفرمایند  
قوله الاحلی :

#### هو الله

ای یاران صادق ثابت الهی در این جهان اساس راحت  
وسعادت ابدی و انجذابات وجدانی انسانی بنفحات  
قدس الهی است محبة الله بمثابة روح است و هیکل آفاق  
مانند جسم ناتوان چون آن روح در این جسد سریان نماید  
زنده و برازنده و تروتازه گردد و اساس متین دین الله را  
ارکان مبین مقرر و مسلم است رکن اعظم علم و دانائی است و  
عقل و هوشیاری و اطلاع بر حقائق کونیه و اسرار الهی لهذا  
ترویج علم و عرفان فرض و واجب بر هر یک از یاران است پس  
باید آن انجمن رحمانی و آن محفل روحانی بتمام قوت در  
تربیت اطفال کوشند تا با آداب الهی و روش و سلوک بهائی  
از خورد سالی تربیت شوند و مانند نهال بماء سلسال و صایا  
و نصایح جمال مبارک نشو و نما کنند .... " انتهى

### باب پنجم

استقامت - مرکز میثاق در لوح ابن اصدق میفرمایند  
قوله الاحلی :

" استقامت بر امر الله از اعظم مواهب حی قیومست و شخص

هر مستقیم بنصرت جنود ملاء اعلی موعود و این از خصائص جواد  
وجود ولی صعب مستصعب فاستقم كما امرت برهانست  
عظیم و شیبتنی الایمان دلیلی است مبین لهذا این عبد در  
جمیع احیان تضرع بحضرت یزدان مینماید و جزع و زاری میکند  
و مناجات مینماید ربی ربی ثبت قدمی علی صراطک المستقیم  
و وفقنی علی خدمه امرک العظیم و استقمنی علی اعلاء کلماتک  
بین العالمین " انتهى .

و در لوح اخوی میرزایونس خان نازل قوله الاحلی :  
" بدون استقامت موفقیت ممتنع و محال خداچنین قرار  
داده و چنین امر فرموده " انتهى

و نیز در لوح میرزا جلال زرقانی از قلم مرکز میثاق جل شائسه  
نازل قوله الاحلی :

" الیوم استقامت عین کرامت است بلکه اعظم معجزه در عالم  
بشریت " انتهى .

و در لوح احبای قزوین میفرمایند قوله الاحلی :  
" امر عظیم است و خطب جسمی قیامت عظمی است و طامه  
کبری چه که قرن اول است و عصر جمال قدم التبه و قایم  
عظیمه رخ بنماید و انقلابات شدیدہ بمساعی اهل فتنه جلوه  
نماید اگر احبای الهی با استقامت کبری و موهبت عظمی  
و قدمی ثابت و قلبی راسخ و قوتی ملکوتی و تائیدی لاهوتی



قوله الاحلی :

هو الله - نامه شما رسید و از اینکه در فکر انتخاب عمومی بودید روح و ریحان حاصل گردید و ترتیب انتخاب عمومی این است عدد اعضاء را معین کرد که باید از نه کمتر نباشد و بحسب اقتضای زمان و مکان نه دیگر بر آن افزوده شود بعد باید جمیع احمای طهران را اعلان نمایند که انتخاب عمومی است هر چند نفر یعنی هر صد و یا پنجاه شخص نفسی را انتخاب کنند هر کس را بخواهند و این نفوس منتخبه اعضاء محفل روحانی را انتخاب نمایند خواه در انتخاب اول و خواه در انتخاب ثانی اکثریت را منظور داشته باشند این اصول انتخاب است که اعضاء محفل روحانی منتخب منتخبین هستند و علیکم البهاه الا بهی عع "

### باب هشتم

العلم علمان - حضرت عبد البهاه میفرمایند :

### هو الا بهی

جناب میرزا حاجی آقای طبیب علیه بهاه الله الا بهی ملاحظه نمایند :

" هو الا بهی - ای طبیب ادیب اریب روات حدیث روایت کنند که نیر حجازی و آفتاب یثربی جمال محمدی روح المقربین له الفداء فرموده اند العلم علمان علم الابدان و علم الادیان

در این حدیث صحیح تصریف و توصیف طب صریحست چه که  
 مقدم بر علم ادیان است و ستایش اعظم از این نخواهد بود  
 محققین در فحوای این حدیث حیران و سرگردان شدند که  
 با وجود آنکه طب سقراط و بقراط و حکمت جالینوس و هراکلیوس  
 جسمانی و شرائع الهی و ادیان آسمانی طب روحانی است  
 و حکمت رحمانی چگونه این جسمانی بر روحانی تقدم یافته  
 و صحت و سلامت اجسام بر ارواح مقدم شمرده شده است  
 کل را حیرت دست داد بعد از بحث دقیق چنین تحقیق  
 نمودند که عبادت و فرائض عبودیت حصولش منوط بصحت  
 و عافیت ابدانست اگر جسم نحیل و بدن غلیل و اعضاء سست  
 و پرفتور و مزاج مختل و هر قصور باشد توانائی عبادت نماند  
 و فرائض عبودیت بجای نیاید بلکه مدارک مختل شود و مشا<sup>ع</sup>  
 معطل گردد حصول صحت و عافیت روحانی و ظهور سلامت  
 و راحت وجدانی منوط و مشروط باعتدال مزاج عنصریست  
 یعنی موقوف علیه آنست لهذا در حدیث مقدم بیان شده است  
 این معنی هر چند مفنیست و فی الحقیقه توجیه لطیفیست لکن  
 معنی دیگر که الطف از اینست نیز بنظر میآید و آن اینست  
 که این مطلب یعنی هدایت الهی در جمیع کتب و صحائف  
 آسمانی و نزد جمیع حقائق پرستان و دانایان و مطلقین  
 بر اسرار نامتناهی ربانی اهم امور و اعظم مطلوب بود نش ثابت

و مسلم است و نفوسی که بر هدایت ناس قیام نمایند از افسق کائنات چون نجم ساطع ظاهر و لامع گردند چه که مطهر حکمت الهیه و مطلع حیات باقیه هستند و چون در میان طب جسمانی و حکمت روحانی تطبیق تام حاصل و مشابهه حقیقه طابق النمل بالنمل موجود و مشهود بقسمی که نکات جزئی در بین علمین نیز مطابق و موافق یکدیگرند و ابعاد در تشخیص امراض و تعدیل مزاج و ترتیب علاج و مدارای با مریض و علل و مهربانی با سقیم و طریح تفاوت و اختلافی نباشد لہذا طبیب روحانی که باید بر هدایت نفوس سقیمه با امراض باطنی قیام نماید در جمیع معالجات سررشته از طب جسمانی گیرد و بر آن ترتیب حرکت نماید مثلاً اول تشخیص مرض هر نفسی را بداند و مزاج و استعداد و قابلیت او را کشف کند و بر آن اساس ترتیب علاج نماید و منتهای مدارا و مهربانی را با او ملحوظ دارد و فی الحقیقه خیرخواه و غمخوار علیاً و مریض باشد نه اینکه چون مرض او را شدید بیند طرد و تبعید کند و بخلطت معامله نماید بلکه بقدر امکان در صحت او بکوشد و چون عاجز گردد و تندرست از معالجه مشاهده کند ترک او کند چون در این کور اعظم مدار رفتار و گفتار و کردار احبای الهی بر این منوال است و طب باطن را بطب ظاهر تطبیق و قیاس لازم لہذا در حدیث طب ابدان مقدم شمرده شده است

چه که میزان عمل و قیاس است و مقیاس لا بد مقدم است پس  
 ای پزشک دانا اگر حذاقت کامله خواهی و حکمت جامع  
 جوئی جمع بین طبین نما و باین جناحین پرواز کن یعنی  
 طبیب اجسام باش و حکیم ارواح و پزشک دلها و معالج جانها  
 جسم علیل عالم را دوائی نافع باش و مزاج ضعیف آدم را دوائی  
 نافع سم جهل و غفلت را دریاق اعظم شو و زهر احتجاب  
 و سوء اخلاق را پاد زهر مکرم گرد تا از افق طب الهی چون  
 آفتاب بدرخشی و از مشرق حکمت ربانی چون مه تابان  
 طالع شوی و حیات روحانی و زندگی جاودانی مهـزول  
 داری و البهائم علیک و علی الذین عالجوا القلوب بنفحات  
 اللّٰه ع ع "

ثمّ کبر علی وجه الورقة الطیبه و ذکرها من قبلی بذکر اللّٰه  
 و طیب مشامها بنفحات اللّٰه المهیمن القیوم " انتهى .

### باب نهم

الفت و یگانگی - حضرت عبد البهائم میفرمایند قوله الاحلی:  
 طهران عموم احبای الهی علیهم بهائم اللّٰه الابهائم  
 هو اللّٰه

ای ثابتان بر میثاق جناب زائر زکریه رینک از شمار نمودند  
 رجای نامه های منفردا فرمودند ولی این آواره صحرا  
 محبت اللّٰه را هزاران مشاغل و شواغل مانع و حائل و مکاتیب

از مشارق و مغارب چون سیل سائل و جیش صائل با وجود  
این بهر یک منفردا تحریر نامه مستحیل لهذا خطاها بکل  
این مکتوب مرقوم میگردد تا مانند رحیق مختوم قلوب رانشه  
بخشد و روح رافرح و انبساط ابدال دارد .

ای یاران ثابت فیض الهی مانند باران بهاری بعالم  
انسانی افاضه نموده و پرتو نور مبین روی زمین را رشک  
بهشت برین کرده ولی افسوس که کوران محروم و غافلان  
محبوب و افسردگان مأیوس و پژمردهگان مخمود و این فیض  
بی پایان مانند سیل روان بمصدر اصلی دریای پنهان راجع  
مگر نفوس قلیله نصیب میبرند و اشخاص معدوده بهره میگیرند  
تا چه کند قوت بازوی دوست امید است که در مستقبل  
خفتگان بیدار شوند و غافلان هوشیار گردند و محرومان محرو  
اسرار گردند حال باید یاران بدل و جان سعی بلیغ  
نمایند و جهد شدید مبذول دارند تا بنیان بیگانگی برافتد  
و انوار وحدت انسانی یگانگی بخشد امروز اهدم اموراتحاد  
و اتفاق احبای الهی است که بایکدیگر یکدل و یکجان شوند  
تا توانند مقاومت خصومت اهل عالم کنند و تعصبات جاهلیه  
طل و مذاهب را ازاله نمایند هر فردی از افراد بشر را تفهیم  
نمایند که کل باریک دارید و برگ یک شاخسار ولی تانفس  
احب اتحاد و اتفاق گلی نیابند چگونه توانند که احزاب سائر



را باتحاد و اتفاق بخوانند .

جان نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش  
 در کائنات خارجه تفکر کنید تا عبرت حاصل شود حساب  
 متفرق فیض باران ندارد و در اندک مدت متلاشی شود گله  
 پراکنده در تحت تسلط گرگ افتد طیور متفرقه بچنگال باز  
 مبتلا شود چه برهانی اعظم از این که اتحاد و اتفاق سبب  
 ترقی و حیات است و اختلاف و افتراق مورث ذلت و هوان  
 و اعظم اسباب خذلان و خسران مظاهر مقدسه الهیه بجهت  
 ظهور وحدت انسانی مبعوث شده اند و تحمل صد هزار  
 مشقت و بلا نموده اند تا جمعی از بشر احزاب مختلفه در ظل  
 کلمة الله مجتمع و متحد گشته وحدت عالم انسانی را در نهایت  
 حلاوت و لطافت و ملاحظت در عرصه وجود جلوه دهند پس  
 باید یاران الهی را آرزو چنان باشد که عموم بشر را متحد  
 و متفق نمایند تا از این صهباء ظهور و کأس مزاجها کافور  
 نصیب موفور برند ملل مختلفه را متحد نمایند و شعوب و قبائل  
 متقاتله را متحابه کنند اسیران نفس و هوی را آزاد نمایند  
 و محرومان را محرم اسرار فرمایند بی نصیبانرا بهره از موهبت  
 ایام بخشند و فاقدان را برگنج روان هدایت کنند و ایمن  
 موهبت بگفتار و رفتار و کردار ملکوت اسرار ممکن است و بدون آن  
 مستحیل تائیدات الهیه کافل این موهبت و فیوضات

قدسیه و اهل این رغائب یاران الهی از ملکوت رحمن مؤید  
 و بجیوش هدایت کبری موفق لهذا بر صمیمی آسان شود  
 و هر مشکلی بنهایت سهولت انجام جوید ملاحظه نمائید  
 چون اتحاد و اتفاق در میان خاندانی واقع شود چقدر امور  
 سهل و آسان گردد و چقدر ترقی و علویت حاصل شود امور  
 منتظم گردد و راحت و آسایش میسر شود خاندان محفوظ  
 ماند مقام محفوظ شود سبب غبطه عموم گردد و روز بروز بر  
 علویت و عزت ابدیه بیفزاید و چون این دایره اندکی اتساع  
 یابد یعنی اهل قریه ثی بمحبت و اتحاد پردازند و الفت  
 و یگانگی خواهند و مؤانست و مهربانی کنند چه قدر ترقی نمایند  
 و چگونه محفوظ و مصون گردند پس این دایره را اندکی  
 واسع تر نمائیم یعنی اهل مدینه ثی بتمامها اگر روابط اتحاد  
 و اتفاق را محکم سازند در اندک زمانی چقدر ترقی نمایند  
 و بچه قدرت و قوتی تجلی فمایند و چون دایره اتحاد بیشتر  
 اتساع یابد یعنی اهل اقلیمی قلب سلیم یابند و بصمیم دل  
 و جان اتحاد و اتفاق جویند و بایکدیگر مهربان گردند آن اقلیم  
 سعادت ابدیه یابد و عزت سرمدیه جوید و بثروت کلیه رسد  
 و راحت و نعمت موفوره یابد حال ملاحظه نمائید که اگر  
 جمهور طوائف و احزاب و قبائل و تمام دول و ملل و جمیع  
 اقالیم عالم در ظل خیمه یکرنگ وحدت عالم انسانی آید

و با شراقات شمس حقیقت اعلان عمومیت بشر فرمایند جمیع ملل  
 و مذاهب دست در آغوش یکدیگر کنند و انجمن عمومی تأسیس  
 نمایند و افراد بشر را یکدیگر نهایت ارتباط بخشند آنوقت  
 چگونه خواهد شد شبهه‌ای نیست که دلبر رحمانی با جنود  
 مواهب عالم انسانی و تائیدات ربانی در نهایت صباحت و  
 ملاححت در انجمن عالم جلوه نماید پس ای یاران الهی تا  
 توانید بر اتحاد و اتفاق بایکدیگر کوشید زیرا کل قطرات  
 یک بحرید و اوراق یک شجر و لثالی یک صدف و گل و ریاحین  
 یک ریاض پس از آن در تألیف قلوب سائر ادیان بیکدیگر  
 جانفشانی نمائید و با هر فردی از افراد انسانی نهایت  
 مهربانی کنید نفسی را بیگانه نخوانید و شخصی را بدخواه  
 مشمرید چنان رفتار نمائید که جمیع خلق خویش و پیوندند  
 و آشنا و ارجمند چنان سلوک نمائید که این جهان فانی  
 نورانی گردد و این لگخن ظلمانی گشمن رحمانی شود این  
 است وصیت عبد البهاء این است نصیحت این عبد بینوا  
 و علیکم البهاء الا بهی ع ع " انتهى .

### باب دهم

الواح عنایت آمیز و شامل مزاج و ظرافت  
 از جمله الواح لطیفه ملیحه این لوح مبارکست که از قلم مرکز  
 میثاق جل ثناءه بافتخار احبای شیراز نازل شده قوله الاجلی :

" از قرار معلوم از متولی باشی شاه چراغ نهایت ازیت وجفا دیده اند و محنت بی منتهی کشیده اند سبحان الله شاه چراغ روشن است ولی متولی بسیار تاریک و مظلم این نادان باوجودی که پای چراغ است عجیب است که در چنین ظلمتی جالك هالك عیب ندارد و همواره چنین بوده است کسه خادمان محلات محترمه معاندان بودند از جمله در ضریح حضرت رسول علیه الصلاة والسلام الآن نفوسی خادمند که شیرترین مخلوقند در چند سال قبل حجاج ایرانیان ریختند جمعی را زدند و بستند و غارت نمودند حتی شش نفر را کشتند و این ظلم و عدوان بسبب این بود که ظمعی در مال آن بیچارگان داشتند مقصود اینست که شما دلگیر نشوید اینها متولی نیستند متعدی هستند از اهل تولی نیستند از اهل تعنت و بغضا هستند " انتهى

و نیز لوع مبارك دیگر :

هو الله - جناب مشهدی علی قهوه چی :

هو الا بهی

" ای خادم احباء الله ای غاصب حق عبدالبهاء خدمت یاران و خادمی دوستان منصب ابدی و مأموریت سرمدی این عبد است و تو منصب مرا غصب نمودی و در کمال دلیری مشی و حرکت مینمائی از خدا بترس این ردا من است چرا در بر

نمودی و این تاج من است چرا بر سر نهادی یا عهد و کالت  
میکنی که بالنیابه از من در کمال خضوع و خشوع بخدمت  
احبای الهی قیام نمائی و از ادعای اعالت بگذری و یا آنکه  
شکایت بقاضی شهر و مفتی قصر مینمایم الحمد لله مجتهدین  
بسیار بیک نقض عهد رشوت هر حکم میتوان گرفت والسلام

ع ع

و نيز لوع مبارك :

آباده جناب دكتر حسين خان ضياء الحكماء عليه بهاء الله  
الابهى .

هو الله

ای بنده صادق جمال مبارك الحمد لله موفق بتأسيس حمام  
بحسب تعالیم رب انام شدی گرما به در نهایت پاکی و لطافت  
و طهارت انشاء نمودی و فی الحقیقه تو اول کسی هستی که در  
ایران این حکم را مجری داشتی و این تأسیس را بنیاد  
نهادی لهذا سزاوار تحسین ملاء اعلائی و لایق لحاظ  
عنایت ملکوت ابهی شکر کن خدا را که بچنین موهبتی موفق  
شدی و بچنین عنایتی مؤید گردیدی که در قرون و اعصار  
مورد تحسین ابراری و عليك البهلاء الابهى ع ع

ای بنده صادق حق تا بحال در آن شهر ریش و پشم و روی و  
موی مردم در حوض و خزینه حمام چون خویشان ملوث میشد

حال اشاء الله بهمت روحانیان هر دو پاک و طاهر میشود  
اما احبای الهی باید جشن گیرند که از آن چاله کثافت  
یعنی خزینه کریهه پر عفونت بهمت آن حضرت نجات یافتند.

۴۴

و نیز میفرمایند :

جناب آقا غلامعلی ابوی جناب آقا مهدی علیه بهاء الله الهی  
والا بهی

" ای سرگشته سودائی مدتی است که از تو خبری نیست و اثری  
نه جناب مهدی پسر مهرپرور است و همیشه در فکر پدر  
است گهی در عشق شما بلسان فصیح کاشان عزلخوانسی  
مینماید و گهی در فراق شما بزبان جوشقان گریه و فغان  
وزاری میکند گهی میگوید که پدر مستمرالسفر است و در جائسی  
مقر ندارد لهذا ورق محرر نفرستند و گاهی گوید قدری  
تنبل شده و در نزد مهربان مادر مقرر کرده باری شما هر قسم  
میخواهی حساب کن زود بزود مکتوب مرقوم نما اگر بقلم  
و قرطاس ممتنع و محال شده بنسیم و انفاس قاصدی روانه کن  
و اگر جسمانی ممکن نه روحانی بفرست و میگوید از خدا بترس  
و از عزرائیل بهراس که عنقریب انفاس منقطع گردد و بان عالم  
بشتابیم و یکدیگر را گیر آریم آنوقت دست در گریبان شویم و کار  
بمشت و سیلی و عریده و طپانچه کشد خود میدانی ع ع  
انتهی

و نیز لوح مبارک بواسطه مشهدی رحیم :  
عشق آباد آقامیرزا مهدی یزدی علیه بهاء الله :

### هو الله

" ای مهدی یاران روز تمام شد و آفتاب دم غروب است  
و خامه عبد البهاء از بامداد تا بحال در رکوع و سجود حال  
دیگر جواب میدهد و قسم میخورد که اگر اسب تازی بودم و یا  
سمند ترکمنی حال از پا افتاده بودم و سراز سجود برنمیداشتم  
از برای خاطر خدا دست از من بدار والا زار زار گریه کنم  
من میگویم ای خامه این جناب آقامیرزا مهدی یزدی است  
و خاطرش نزد عبد البهاء بسیار عزیز است از خدا بترس فتور  
میار سر بسیار این ورق را رشک باغ ارم کن بیان اشتیاق  
کن رسم محبت آشکار نما قدری تحریر کن اندکی تقریر نما  
آنوقت در چه میخواهی بکن والا بضر تازیانه چنان ترا  
جولان دهم که تادم صبح ترک تازی کنی و گوشت و استخوان  
نذر جان بازی نمائی قلم چون سطوت خطاب را شنید با حال  
شکسته و خسته و بیتابی در تکاپو آمد و تا آخر ورق جولان  
نمود این است سرگذشت عبد البهاء دم غروب آفتاب  
از افق دنیا ع " انتهى

و از جمله الواح مزبوره این لوح مبارک است :

" هو الله - عشق آباد جناب آقا شیخ احمد علیه بهاء الله الی

## هوایا بهی

" ای مثل آیات در محافل نجات جناب آقامیرزا علی اکبر  
 الآن در نهایت قوت و استقامت و وقار نشسته اند و در کمال  
 فصاحت و بلاغت میفرمایند که حضرت ابن ابهر باخوی وعده  
 مکتوب نموده اند من نیز فی الحقیقه خجالت کشیدم و چاره  
 ندیدم و کله را بدست گرفته و بنگارش پرداختم زیرا حاصل  
 آذربایجانی است و من مازندران یانوری و طهرانی دیگر  
 چگونه از دست او گریزم و اگر از چنگ او فرار کنم جناب ابن  
 ابهر را چکار کنم زیرا ایشان نیز از قضا تُرکند با شرکان نتوان  
 ستیزش نمود باید آمیزش کرد ملا میگوید جز که تسلیم و رضا  
 کو چاره این زکریا مزاح است و مجاز و اما حقیقت اینست که  
 در این انجمن بسیار عزیزی و در این بساط بسی محترم زیرا  
 ترتیل آیات مینمائی و تلاوت مناجات و فی الحقیقه تأثیرش  
 ساری بکل جهات و البهائم علیک و علی کل ثابت علی الميثاق

ع ۴

باب یازدهم

امانت - در سفر نامه چنین مسطور است :

" فرمودند امرالله از قوای ملکی و مورد نیوی مقدس است  
 و از جمله تعالیم الهیه بنفوس امانت و انقطاع و تقدیس است  
 پس اگر کسی را دیدی که نظر بمال و طمع در اموال ناس دارد



بدان که او از اهل بهانیت اهل بهاکسانی هستند که اگر  
بودی ذهب و فضة رسند چون برق درگذرند و ابد اعتنا  
نمایند " انتهى .

### باب دوازدهم

امتحان - در لوح آقا سید کریم سدهی از قلم مبارک میثاق  
نازل قوله الاحلی :

" آرزوی نفوس در صورتی حصول یابد که امتحان بمیان آید  
و ثبوت و رسوخ نمایند و محفوظ و مصون مانند پس خداوند  
آفرینش حق آزمایش دارد و بس و انه لهو القوی القدير " انتهى  
و در لوح ابن ابهر نازل قوله الاحلی :

" از امتحانات هیچوقت محزون مگردید زیرا امتحان و افتتان  
حصار اشرار و سبب ظهور کمالات ابرار است لهذا باید بسیار  
ممنون و خوشنود بود چه که مقصد از ظهور نور مبین تربیت  
نفوس مبارکه است و این جز با امتحانات الهیه ممکن نه اگر  
امتحانات الهیه نبود ابد نفوس تربیت نمیشدند بلکه جمیع  
مستغرق بحر دوی و هوس میمانندند چون شدائد امتحان  
بمیان آید نفوس منقطع گردند و منجذب بحق و متوجه الی الله  
و متخلق باوصاف رحمانی و مستمد از فیوضات آسمانی شوند "

انتهی

و در لوح عشق آباد آقا حسینعلی میفرمایند :

"برخوان رنگین و شهد وانگبین و باده خلار و جام سرشار  
هرکس بنده پروردگان است عبودیت حق در زیر اغلال  
وزنجیر و تیر و شمشیر ثابت و محقق میشود" انتهى  
و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله تعالی :

"الطاف جمال غیب من دون شبهه و ریب شامل دوستانست  
ولی آزمایش و امتحان نیز شدید است قسم بالطاف رحمن  
رحیم که استخوان عبدالبهاء از خوف امتحانات جمال ابهی  
میگدازد و روح و قلب و جانش مضطرب ولی امید از عنایت آن  
محبوب مجید است که این عبد دوستان را نا امید نفرماید  
و نجات بخشد" انتهى .

و در سفرنامه جلد اول مسطور است فرمودند :

"شکر نعماء الهیه هنگام سختی و زحمت لازم زیرا در بحبوحه  
نعمت هر نفسی میتواند شاکر باشد حکایتی است که سلطان  
محمود خربزه ای را برید و بایاز داد ایاز میخورد و اطهار  
شکر و سرور مینمود آخر چون سلطان خود قدری از آن خربزه  
چشید دید بسیار تلخ است از ایاز پرسید که خربزه بایمن  
تلخی را چگونه خوردی و ملال نیوردی جواب گفت که من  
از دست سلطان نعمتهای گوناگون بسیار لذت و شیرینی  
خورده بودم لهذا سزاوارند انستم که یکمرتبه تلخی بینم  
و اظهار ملال کنم پس انسانی که غرق نعماء الهی است اگر

وقتی جزئی زحمتی بیند نباید متأثرشود و مواهب الهیه را فراموش کند \* انتهى

باب سیزدهم - انتظار جمهورناس

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" بواسطه جناب ملا نصرالله جناب مشهدی مهدی علیه  
بهاء الله الابهی ای بنده حق جمهورناس منتظر موعودی  
خونخوارند و ولی ظالمی غدار مهدئی خواهند که با سهو  
سنان و شمشیری بر آن سیلی از خون بیچارگان جاری و ساری  
نماید و شب و روز مشغول بضرع اعناق گردد و قطع رقاب  
فرماید و بروجی از سرها بیاراید ملك الموت باشد و آفت  
جانها گردد خونریز شود فتنه انگیز گردد بنیان انسان  
براندازد و مدن و قری برباد دهد اطفال یتیم کند و زنان  
بیوه نماید این را شروط حقیقت دانند و منتظر چنین موعودند  
و حال آنکه مظهر کمالات معنویه و مطالع انوار رحمانیه باید محیی  
ارواح باشد و منصف اجسام جان بخشد نه جان گیرد سبب  
حیات شود نه علت ممات گردد آباد کند نه خراب نماید  
شرق منور کند غرب معطر نماید بیچارگان را ملجاء و پناه گردد  
و نادانان را آگاه کند ظالمان را عادل نماید و غافلان را عاقل  
کند درندگان را خلق و خوی رحمانی بخشد و گرگان را اغنام  
الهی نماید درنده را چرنده کند و خونخوار را رؤوف

و مهربان نماید سزاوار شخص کامل چنین است که خلق و خویش شکرین و اتگبین باشد لطف او را سزاوارنه قهرر شهد او را لایق نه زهر لکن چه توان نمود که نفوس غافلند و جاهل لهذا درنده خواهند و خونریز و خونخوار طلبند و ظالم و غدار جویند این چه نادانی است و این چه جهل و غفلت در عالم انسانی شما باید بر قدم حق حرکت نمائید به جمیع من علی الارض مهربانی کنید و بگافه ملل آشنائی نمائید عالم بشر را شهد و شکر گردید و نوع انسانی را محبت و رأفت فرمائید در مان در درمند گردید و مردم ۵ — زخم دیده مستمند شوید مونس دلها گردید و محیی جانها شوید تا مظهر رحمت کبری گردید و عليك البهاء الا بهی

ع

### باب چهاردهم - ان مسع المسریرا

حضرت عبد البهاء میفرمایند قوله الاحلی :

کرمانشاه جناب اسحق خان علیه بهاء الله الا بهی

«والله ای یارنا زنین من آنچه مرقوم نمودید مفهوم شد شکایت از ضیق ممیشت و کثرت دیون و طلبکار ستمکار فرموده بودید فی الحقیقه تحمل این غوائل ۵ اائل بسیار مشکل است ولی ۵ مکاریم و سهیم و شریک در دست ستمکار امروز شخص ترسائی بی محابا طلب ادای دین نمود و بهیچوجه ملاحظه

آشنائی فیما بین نفرمود زیرا نقود کمبه مقصود اوست و ملاحظه  
 بکلی مفقود ما مهلت خواستیم تا فرصت تدارک مبلغ نمائیم  
 شخص معتمدی فرستادیم و بزحمت زیاد سه ماه مهلت گرفتیم  
 مقصود اینست که از کثرت دیون محزون مشوانشاء الله این  
 عسر سبب یسر گردد و این زحمت بادی رحمت شود تا زحمتی  
 حاصل نگردد زحمت جلوه ننماید ان مع العسر یسرا فرموده  
 حال ایام عسرتست مطمئن باش که زمان یسر و راحت نیز  
 خواهد آمد این عسر و یسر و فقر و غنا و راحت و زحمت ادمیتی  
 ندارد در آنچه مهست بکوش .

گرد آتش رفت باید چون خلیل

ورچو یحیی میکنی خونم سبیل

ورچو یوسف چاه وزندانم کنسی

ور زقمر عیسی مریم کنسی

سر نگردانم نگردم از تو من

بهر فرمان تو دارم جان و سر

وعلیک التّحیة والثناء ع ع

باب پانزدهم - انقطاع

در سفرنامه جلد اول مسطور است :

" فرمودند اگر تقرب الہی خواهید از جمیع اشیا منقطع

شوید و از آلايش دنياى فانى پاك و مقدس گرديد در بحر  
 محبت الله مستغرق باشيد و بندگروثناى او اوقات را حصر  
 نماييد بهاء الله وحده بايد محبوب عالم باشد ملاحظه  
 نماييد تا حواریان حضرت مسيح از خود فانى نشدند عالم را  
 زنده نکردند پس بايد داعم بندگزالههى مشغول باشيد و در  
 صدر نشر تعاليم حضرت بهاء الله بر آييد " انتهى

( ص ۳۲۰ ) و نیز در ص ۲۷۰ مسطور است :

" بدیگرى فرمودند انسان بايد از قفس تن پرواز نماييد —  
 روح محض شود زیرا جسم قفسى است که انسان را بمشكلات  
 عظیمه اندازد اسیر طبیعت کند و پلهرردى مبتلا نماييد  
 اما چون انسان عادات جسمانى را خرق نمايد از هر قیدی  
 آزاد شود چه که قواى جسمانى به جاذب عالم طبیعت است  
 لهذا بايد قوه روحانى این زنجير را بگسلد بمجرد فکرایین  
 مقام حاصل نشود قواى طبیعیه همیشه انسان را جذب  
 ميکند چشم منجذب مناظر خوش نماست گوش منجذب  
 نغمات است و قلب متوجه بلذائذ و شهوات انسان  
 ثروت دارد بازهم ميخواهد زیرا منجذب عالم طبیعت است  
 اسباب معيشت دارد بازهم ميطلبد پس بايد قوه روحانى  
 قالب گردد تا از این قيود آزاد شود و نجات يابد مثل  
 مرغى که در قفس است محض دانستن اينکه در خارج هواى

لطیف و فضای رحیب است باغهای باصفا و چمن و چشمه های  
گوار است نجات نیابد مگر قوه ای یابد که قفس را بشکند و در فضایی  
جانفزا پرواز نماید " انتهى

و نیز در سفرنامه جلد اول مسطور است :

" فرمودند ..... اول باید وجود انسان خود منقطع و منجذب  
باشد تا نفسش در دیگران تأثیر نماید هر کس در این میدان  
قدم گذاشت موفق شد ابواب عرفان بر وجهش مفتوح گردید  
چشمش بینا گشت و بنفثات روح القدس مؤید شد هم خود  
هدایت گردید هم سبب هدایت دیگران شد البته وقتی  
انسان نفمه خوش میخواند اول خود متلذذ و محظوظ میشود  
لهذا چون بنای هدایت ناس نهد و بیان دلائل کند  
مذاقش شیرین تر و قلبش سرورتر شود و دیگر آنکه هر چیزی  
محدود است مگر فیض الهی که بسبب تبلیغ امر الله بر انسان  
نازل میشود والهامات ربّانیه تأیید مینماید اینست که حضرت  
مسیح فرمود و قتیکه میخواهید صحبت بدارید فکر نکنید  
روح القدس شمارا الهام میکند اگر عزت ابدی و حیات سرمدی  
و علویت آسمانی خواهید تبلیغ کنید تأییدات الهیه بشما  
میرسد چرا که تجربه شده است اما ثبات و استقامت میخواهد  
ملاحظه حواریان مسیح نمائید که بچه ثبوت قیام نمودند  
تا امر را از پیش بردند حتی جان خود را فدا نمودند " انتهى  
(۳۲۸۶)

و نیز درص ۲۷۱ مسطوراست :

( حکایتی در مقام انقطاع فرمودند ) که احبای ایران اکثر اوقات پیاده سفر مینمودند و رجا خسته میشدند می خوابیدند در سایه در درختی که میخواستند راحت میکردند یکی وقتی وارد امیری شد شخص امیر خواست هدیه ای باو بدهد با عساریک پیرهن را باو داد بعد از آن چون در صحرا خسته شد پای درختی پیرهن را زیر سر گذاشته خوابید از سوسه خیال خواب نرفت و مکرر دید که دزدی در خیال بسر بردن پیرهن است آخر الامر برخاست پیرهن را دور انداخت و گفت تا این پیرهن و تعلق آن بامن است من راحت نیستم پس راحت در ترک آنست .

چند خواهی پیرهن از بهر تن

تن رها کن تا نخواهی پیرهن

انتهی

باب شانزدهم - اهالی امریکا

در سفرنامه جلد اول مسطوراست :

مکرر وجود اطهر میفرمودند " اهالی امریکا استعداد روحانیا<sup>ت</sup> دارند ولی در امور جسمانی غرق شده اند مانند ماشین هائی میمانند که بی اختیار در حرکتند حرکت دارند اما بی روحند وقتی بر تبه کمال رسند که روح مد نیت الهیه در آنها میدهد



شود و مدنیت مادی بامدنیت روحانی توأم گردد " انتہی  
(ص ۲۸۸)

باب شانزدهم - ایران

حضرت عبدالبہاء میفرمایند قوله الاحلی :

" لندن بواسطہ میرزا لطف اللہ حکیم علیہ بہاء اللہ الہی  
جناب مستر بہروز عضو مجمع علمی لغوی مصری و مدرس آثار  
قدیم ایران .

ہواللہ

ای رفیق مہربان نامہ کہ بتاریخ ۲۲ آپریل ۱۹۱۹ از لندن  
مرقوم نموده بودی رسید ولی مکتوب پیش بجهت مفشوشی راہ  
وعدم انتظام برید وصول نیافت البتہ نسخہ ثانی اشعار را  
ارسال دارید این آوارہ بنفوس عادی ایران تعلق تام دارم  
تاچہ رسد بمثل شما کہ فی الحقیقہ خدمت بایران بلکہ بعموم  
عالم انسانی مینمائید بناء علیہ بسیار مشتاق دیداریم  
ہر وقت بخوشی وآسانی سفر میسر گردد تشریف آوردن شما  
البتہ از برای ما نہایت روح وریحانست مرقوم نموده بودید  
کہ سبب عدم جواب بعضی گفتند کہ چون بفارسی مرقوم نموده  
بودید این بود و یا اینکه بدوستی ایران مشہور شدہ اید  
ملاحظہ نمائید کلامی ہی مفز تر از این میشود اول آنکہ  
لسان این آوارہ فارسی است بالطبع ہر فرسی لسان خویش را

دوست میدارد و از این گذشته الواح بسیاری از حضرت بهاء الله در نهایت بلاغت بفارسی صرف موجود باوجود این چگونه لسان فارسی غیر مقبول و ثانی آنکه حضرت بهاء الله و حضرت باب ۵ ر دو ایرانی بودند و بیست هزار سی هزار ایرانی در این سبیل جانفشانی نمود و من نیز ایرانی هستم حتی باوجود اینکه شصت سال است که از ایران خارج شده ام هنوز راضی بآن نگشته ام که عادات جزئیة ایرانی ترک شود بهائیان ایران را میپرستند نه همین حرف میزنند شما نظر بعمل کنید چه کار بقول دارید هزار خوارق و از غیرت و حمیت و مروت و حمایت و فتوت بیک فلس نیرزد لکن بیک عمل جزئی بیک گنج روان ارزش دارد اما سفر شما بانگستان این نیز از خوشبختی شما بود در آینه معلوم گردد مرقوم نموده بودید که امثال فدوی را در پیشگاه مبارک قدر و قیمتی نیست و عرائضشان را اهمیت و وقری نه و حال آنکه امثال شما که فی الحقیقه خیر خواه دولت و ملتند و در نیک نامی ایران میکوشند و اهل دانشند چنین نفوسی را من از خویش و پیوند خویش میشمارم باری اختصار نمائیم براستی میگویم که من مشتاق دیدارتو هستم زیرا تو خود مست بایران و ایرانیان مینمائی و من از جمله ایرانیان هستم .  
 و عليك التحية والثناء عبد البهاء عباس .

و در سفرنامه جلد اول مسطور است :

فرمودند " خدا چه نعمتی بایرانیان عنایت فرمود ولیکن قدر ندانستند اگر کفران ننموده بودند دولت ایران اول دولت میشد من بمحمد علی میرزا نوشتم که اگر قصاص خون احبا کند و بعدل حکم نماید تائید میرسد والا یفعل الله ما یشاء ولی نشنید باز بایران نوشتم که تا دولت و ملت مانند شهید و شیر آمیخته نگردد نجات و فلاح محال است ایران و ایران شود و عاقبت امر منجر بمداخله دول متجاوره گردد " انتهى (ص ۱۶۸)

### باب هیجدهم - الما قبة للمتقین

حضرت عبد البهاء جل ثنائه در لوح (نراق جناب آقاسید تقی علیه بهاء الله الابهی) میفرمایند قوله الاحلی :

" ای طالب تقوای الیهی در قرآن و الما قبة للمتقین میفرماید متقی پرهیزکار است مقصد این است که هر چند مریض پرهیز نماید و بدلات طهیب از مائده شیرین منع شود بلکه از داروهای سخت کام تلخ کند و غیر پرهیزکار یعنی مریض بی تمیز تلخی نخواهد شیرینی بجوید از هر نعمتی قسمتی برد شهد و شکر بمزد بادام و طبرزد بیامیزد ولی بیایان مریض پرهیزکار خشنود گردد و نیز پرهیزکار دلخون شود آن تلخی شیرین گردد و حنظل انگبین شود و آن شهد و شکر

سم ستمگر و زهرگرده اینست که میفرماید العاقبة للمتقين

۴۴

باب نوزدهم - اسکندر رومی

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوحی میفرماید قوله الاحلی :  
 "والا بهی ای ناظر بمنظر اکبر حکایت کنند اسکندر رومی  
 جهانگشا بود و کشورستان چون از فتوح ایران و توران و چین  
 و هندوستان طبل رجوع بکوفت و باحشمتی بیپایان توجه  
 بوطن مألوف نمود در شهر زور<sup>(۱)</sup> چراغ عافیت خاموش شد  
 و شش جهت را پرده ظلمت فراگرفت صبح آخرت نمایان شد  
 دانایان برجنازه او جمع شدند و انجمن ماتم تأسیس نمودند  
 هرکس تمزیت نمود و در مقام تأسف لیبی گشود از جمله شخصی  
 از دشمنان برخاست و در مقابل نمش بایستاد و گفت سبحان  
 الله این شخص گمان مینمود که ملك الملوك است حال ثابت  
 و محقق گشت که عبد مملوك است دیگری گفت سبحان الله  
 دیروز این پادشاه غیور راهفت اقلیم و سمت گنجایش  
 نداشت امروز در شهری از زمین گنجایش یافت باری اگر  
 سلطنت باقی جوئی در جهان الهی سکندری جو و اگر ملک  
 الملوكی خواهی در ظل فقر و درویشی در سبیل الهی در آی تا

(۱) شهر زور در قدیم بسیار آباد و معتبر بوده و در کردستان و عراق  
 امروزی بوده نزدیک شهر سلیمانیه که امروز مرکز کردستان عراق  
 قرار داشته .

ذوالقرنین جهان جاودانی گردی ع ع "

ردیف ب - مشتمل بر چهار باب

باب اول

بقای ارواح

خطابه مبارکه در اسکاتلند ۲ ژانویه در انجمن تئاسوفیها  
قوله الاحلی : ۵. واللّه

"..... چون نظر در کائنات نمائیم می بینیم ۵ رکائنی مرکب از اجزاء نامتناهی است که از اجتماع این اجزاء فردیه این کائن پیدا شده و این فنا بدیهی است و قابل انکار نه لهذا هر چیزی از اجزاء فردیه در صور نامتناهی سیر دارد و در هر صورتی کمالی مثلا این گل شبهه نیست که مرکب از اجزاء فردیه است یکوقتی ۵ هر چیزی از آن در عالم جماد بوده و در صور نامتناهی عالم جماد سیر داشت و در هر صورتی کمالی حال به عالم نبات آمده در صور نباتیه سیر دارد یکروز بصورت این گل روزی بصورت گل و درختی دیگر خلاصه در صور نامتناهی آن عالم درآید تا به عالم انسان انتقال کند و در صور جمیع کائنات سیر کند و در هر صورتی کمالی دارد لهذا هر چیزی در هر چیزی هست پس برای هر فردی انتقالات نامتناهی است و در هر انتقالی کمالی تا جامع کمالات گردد

این بقاعده فلسفه الهی است که انسان فنا ندارد همیشه باقی است زیرا بقای روح مسلم است روح ابدی است فنا و نهایتی ندارد و برهان عقلی آن این است که انسان دو حقیقت دارد حقیقت جسمانیه و حقیقت معنویه حقیقت جسمانیه فانی است اما حقیقت معنویه باقی زیرا فنا عبارت است از انتقالات از صورتی بصورت دیگر مثلا این گل انعدام دارد چرا از این صورت بصورت جمادی انتقال نماید اما معدوم نمیشود باز ماده آن باقی است نهایت از صورت نباتی بصورت جمادی انتقال نموده مثلا این علف را حیوان میخورد معدوم نمیشود بلکه فنای او عبارت از انتقال او است از صورت نباتی بصورت حیوانی اما معدوم صرف نمیشود انعدام او همان انتقال از صورتی بصورت دیگر است اما عنصر باقی است این است معنی فنا و انعدام مثلا جسم انسان خاک میشود بعالم جماد انتقال نماید آن خاک وجود دارد پس معنی انعدام و فنا انتقال از صورتی بصورت دیگر است و در عالم صور هیچ کائنی دارای دو صورت نه بل صورت واحد دارد جسمی مادام مثلث است مربع یا مخمس نمیشود اگر مخمس یا مربع است مثلث نمیشود و لکن روح انسان در آن واحد دارنده جمیع صور است حال در عقل شما هم سدس است هم مخمس هم مربع است و هم مثلث جمیع صور در آن واحد در روح موجود

فاقد صورتی نیست تا انتقال از صورتی به صورت دیگر نماید  
 لهذا ابدی است انتقال ندارد جمیع صور را همیشه  
 داراست این برهان واضح است برهان دیگر جسم انسان  
 گاهی علیل است گاهی صحیح گاهی ضعیف گاهی سمین  
 حالات مختلفه دارد اما روح در حالت واحد است چون  
 جسم ضعیف شد روح ضعیف نشود پس حقیقت معنویست  
 انسان تغییر ندارد اگر دستی قطع شود یا پا بریده گردد  
 تغییری حاصل نگردد پس انعدام عبارت از تغییر جسم  
 است و روح تغییر ندارد لهذا حی و باقی است ثالث موت  
 عبارت از فقدان احساس است در نوم جسد احساس ندارد چشم  
 نمی بیند گوش نمیشنود مشام استشمام نمیکند ذائقه و لامسه  
 معطل میماند و جمیع قوی معوق جسد مرده است همیشه  
 احساسی ندارد اما روح سائر است در خواب می بیند  
 میشنود میگوید جمیع قوای او در حرکت است و اگر انسان  
 جسد تنها بود بایستی هیچ حرکت نداشته باشد و مرده با  
 پس در این جسد يك حقیقت ثانویه ای هست که محیط  
 بحقائق اشیا است و کاشف اسرار کائنات است که بدون  
 چشم می بیند بدون گوش میشنود بدون دست میگیرد بدون  
 قلب ادراک میکند حقیقتی است غیر محدود و حال آنکه  
 جسم محدود است پس ثابت شد که حقیقت ثانویه ای هست

در انسان که از هر آفتی آزاد است و بدون تغییر باقی و برقرار  
 و دیگر اینکه در حین صحبت میگوئی من گفتم من رفتم آنکه  
 میگوید من چنین گفتم آن کیست يك حقیقت ثانویه ایست که  
 با او مشورت میشود که این کار نافع است یا مضر این کار را  
 بکنم یا نکنم چه نتایج خواهد داشت آن روح که با او مشورت  
 میکنی اگر بگويد این کار بکن میکنی و الا نه واضح است  
 حقیقت ثانویه ایست که راکب است و حقیقت جسمانیه مرکوب  
 آن سرج است و این زجاج اگر زجاج بشکند بر سراج ضرری  
 نرسد بلکه باقی است انسان سیر مراتب و درجات میکند  
 تا بر تبه برسد که فوق رتبه این عالم جسمانی است تا به عالم  
 کمال رسد چس جمیع زجاج ها را ترک کند به عالم انوار شتابد  
 وقتی این سراج در زجاج نباتی بود وقتی در زجاج حیوانی  
 و حال در زجاج انسانی لهذا اگر زجاج بشکند سراج فانی  
 نگرود این براهین عقلی است نه نقلی که انکار نتوان نمود

انتهی . ( ص ۱۳۵ خطابات طهران )

( نطق مبارك شب شنبه ۱۹ ذی قعدة ۱۳۲۹ در منزل

جناب مستر دریفوس ۱۰ نومبر ۱۹۱۱ ) :

هو الله

امشب باید زکری از ترقی و بقای روح بشود هر شئی موجودی  
 لابد بر اینست یاد ترقی است یاد رتدنی در کائنات توقف



نیست زیرا جمیع کائنات حرکت جوهری دارند یا از عدم بوجود آیند یا از وجود بعدم روند انسان از بدایت وجود رو بترقی است تا بدرجه توقف رسد بعد از توقف تدنی است این شجر از بدایت وجود رو بنشو و نما است تا بنهایت ترقی رسد لا بد بعد از ترقی تدنی است مثلاً این مرغ پرواز دارد تا رو با وج میرود در ترقی است چون توقف نماید رو بتدنی است پس معلوم شد که حرکت جوهری از برای جمیع کائنات است لهذا در عالم ارواح اگر چنانچه از برای روح ترقی نباشد توقف است زیرا حرکت از برای وجود لزوم ذاتی است انفکاک ندارد یا حرکت ذاتیه است یا حرکت کیفیه یا حرکت کمیّه یا حرکت روحیه یا حرکت جوهریه این واضح است که از برای روح توقف نیست تدنی نیست چون تدنی نیست لا بد رو بترقی است و هر چند مراتب محدود است ولی فیوضات ربانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی لهذا از برای روح ترقی دائمی است زیرا اکتساب فیض مستمر است ملاحظه فرمائید روح و عقل انسان را از بدایت حیات رو بترقی است عالم رو بترقی است لهذا معلومات تناقضی ننماید بلکه در تزیاید است بهمچنین روح انسانی بعد از انقطاع از این جسم ۵. مواره رو بترقی است چه که کمالات نامتناهی است اینست که در ادیان الهی از برای نفوس متعاهده امر به خیرات و مبرات

است زیرا سبب علو درجاتست و طلب عفو و مغفرت است  
 اگر ترقی روح بعد از وفات مستحیل اینگونه امور عبث است  
 دیگر چرا دعا میکنی چرا خیرات و مبرات مینمائی چرا علو  
 درجات میطلبی در جمیع کتب الهی مذکور است که  
 بجهت اموات خیرات و مبرات کنی دعا و نماز و نیاز نمائید  
 طلب مغفرت کنی این برهان کافی است که روح را ترقی  
 بعد از صعود ممکن زیرا هر چند مراتب متناهی ولی کمالات  
 غیر متناهیست در عالم ناسوت تزاید و تناقض است نه ملکوت  
 در عالم ارواح تناقض و تدنی نیست مثل اینکه عقل و علم  
 انسان دائما رو بتزاید است..... و از این گذشته چون  
 بسایر کائنات نظر کنی واضح است که ترکیب عناصر مختلفه  
 است لهذا این ترکیب مبدل بتحلیل میشود مثلا جسم  
 انسان از عناصر متعدده مرکب است ولی این ترکیب دائمی  
 نیست لابد تحلیل میشود چون تحلیل یابد آنوقت  
 انعدام جسم است زیرا هر ترکیبی را تحلیلی است پس لابد  
 این ترکیب عناصر متعدده مختلفه منقلب بتحلیل میشود  
 اما روح انسانی ترکیب نیست از عناصر مختلفه نیست بلکه  
 مجرد از عناصر است و مقدس از طبایع چون مرکب از عناصر  
 نیست اینست که حی و باقیست و در نشئه ابدیست حتی  
 در علم فلسفه طبیعی ثابت است که عنصر بسیط را انعدام

مستحیل زیرا مرکب نیست بلکه مجرد از عناصر است و مقدس  
 از طبایع چون مرکب از عناصر نیست تا تحلیل شود  
 اما کائناتیکه از عناصر مرکب است از برای آنها انعدام  
 است مثلاً میگویند برای طلا انعدام نیست چه که بسیط  
 است مرکب نیست عنصر واحد است ترکیب نیست تا تحلیل  
 و معدوم شود اما اهل حقیقت بر آنند که کافه موجودات ماد<sup>به</sup>  
 ولو فلاسفه زمان بسیط دانند اگر تحقیق و تدقیق شود  
 آن نیز مرکب است . باری چون روح انسانی از عناصر  
 متعدده و از عالم ترکیب نیست معدوم نگردد و تحلیل نشود  
 و همچنین آثار مرتب بر وجود است شئی موجود اثر دارد  
 بر شئی معدوم ابد اثر مرتب نمیشود ملاحظه کنید نفوس  
 مقدسه آثارشان در جمیع عوالم باقی است حتی در عالم عقول  
 و نفوس تأثیرشان باقی و برقرار است مثلاً آثار حضرت مسیح  
 در عالم عقول و ارواح ظاهر و باهر است روح مسیح موجود  
 است که این آثار بر آن مرتب است بر معدوم اثری مرتب  
 نمیشود پس روح موجود است که این تأثیرات دارد جمیع  
 کتب آسمانی ناطق باینست ملاحظه در کائنات موجوده  
 نمائید که جماد منتهی به نبات میشود نبات منتهی بحیوان  
 و حیوان منتهی بانسان و انسان نیز عبارت از چند روز حیات  
 عنصری اگر چنانچه چند روز بماند و بمیرد و تمام شود

این عالم عبث است . تکرار میکنم تا درست ملتفت شوید  
 جمیع کائنات نامتناهی صادر از جمادات است اخص از جمادات  
 نبات است و اخص از نبات حیوان و اخص از حیوان انسان  
 پس کائنات منتهی بانسان شد و انسان اشرف کائنات است  
 و اگر این انسان هم چند روزی در این عالم زندگانی بتمسب  
 و مشقت کند و بعد معدوم شود عالم وجود او هدام محض است  
 و سراب بی پایان این کون نامتناهی ممکن است چنین بیهوده  
 و عبث باشد لا والله هر طفلی ادراک کند که این جهان  
 نامتناهی را حکمتی و این کائنات عظیمه را سرّی و ثمری و این  
 کارخانه قدرت را سود و منفعتی و این مبادی را نتیجه‌ای  
 و الا زیان اندر زیان است اینست که بعد از این حیات  
 ناسوتی حیات ملکوتیست روح انسان باقی است و فیوضات  
 الهی نامتناهی اما مادیون میگویند کجا است کسوان  
 روح ؟ ما چیزی نمی بینیم روحی نمی بینیم صدائی نمیشنویم  
 چیزی استشمام نمیکنیم پس روح وجود ندارد بلکه معدوم  
 شده است مادیون چنین میگویند لکن ما میگوئیم این  
 جمادات بعالم نبات آمد نشو و نما نمود قوه نامیه یافت  
 ترقی کرد و بعالم دیگر آمد درخت شد اما عالم جمادات  
 هر چند از آن هیچ خبر ندارد ولی دلیل بر آن نمیشود که  
 عالم نباتی نیست بجهت اینکه جمادات احساس نمیکند و استعداد

ادراك عالم نباتى ندارد اين نبات بمعالم حيوانى آيد  
وترقى كند لکن درختان احساس آن نميکنند زيرا اين نبات  
خبر از عالم حيوان ندارد بلسان حال ميگويد عالم حيوان  
كو ؟ من احساس نميکنم و حال آنکه عالم حيوان موجود است  
همينطور حيوان از عالم عقل انسان خبر ندارد درعالم  
خودش ميگويد عقل كو روح انساني كو اين دليل براي  
نيست كه روح انساني وجود ندارد پس هر رتبه ماديون  
ادراك رتبه مافوق نميکند مثل اينکه اين گل خبر از عالم ما  
ندارد نميداند که عالم انساني هم هست در رتبه خود ميگو  
يد عالم انساني كو من عالم انساني نصي بينم اين ندیدن او  
دليل بر عدم وجود انسان نيست حال اگر ماديون خبر از وجود  
ملکوتى نداشته باشند دليل براي اين نيست که وجود ملکوتى  
نيست بلکه نفس وجود ناسوتى دليل بر وجود ملکوتى است  
زيرا نفس فنا دليل بر بقاست اگر بقائى نباشد فنائى نيست  
نفس ظلمت دليل بر نور است نفس فقر دليل بر غناست  
اگر فقر نباشد غناست پس جهل دليل بر علم است اگر  
علم نباشد جهلى نيست زيرا جهل فقدان علم است فقر  
فقدان غناست ظلمت عدم نور است عجز عدم قدرت است  
ضعف عدم توانائىست نفس فنا دليل بر بقا است اگر چنانچه  
فنائى نبود ابداء بقائى نبود اگر غنائى نبود فقرى نبود

اگر علمی نبود جهلی نبود اگر جمیع مردم فقیر بودند آنوقت  
 فقیری نبود فقر بفنا پیدا میشود پس نفس فنا دلیل بسر  
 بقاست و اگر بقا از برای روح نبود مظاهر مقدسه انبیا الهی  
 چرا اینقدر زحمت میکشیدند حضرت مسیح چرا این صدمات  
 بر خود قبول میفرمود حضرت محمد چرا این مصائب را بر خود  
 تحمل مینمود حضرت باب چگونه گلوله برسینه مبارک خویش  
 قبول میکرد جمال مبارک چرا اینهمه زجر و بلا و حبس  
 و زندان برای خود قبول مینمود مادام که بقا از برای روح نه  
 تحمل این زحمات را چه لزوم ؟ حضرت مسیح هم ایام خویش  
 را بخوشی میگذرانید اما چون روح باقی است اینست که  
 حضرت مسیح اینهمه آلام و محن را برای خود قبول کرد  
 انسان اگر ادنی ادراکی داشته باشد فکر کند میگوید  
 عالم عالم وجود است نه عدم کائنات متصل ترقی میکند  
 از رتبه ای برتبه مافوق چه طور میشود آن ترقی منقطع شود  
 و حال آنکه میگوید ترقی از لوازم وجود است باز این را میگوید  
 زیرا از هر چیز بی خبر است مانند جمادات میگوید که عالم  
 انسانی چشم ندارد گوش ندارد شامه ندارد که بوی این  
 گل را بشنود اینست که در عالم جمادات جز وجود جمادی  
 وجودی نیست این از نقص جمادات ولی دلیل برایین  
 نیست که وجودی غیر وجود جمادی نیست این مادیون

از جهلشان است که میگویند که عالم ارواح ؟ که حیات ابد<sup>یه</sup> که الطاف خفیه الهیه ؟ ما چیزی نمی بینیم مثل اینکه این جماد میگوید که کمالات انسانی که چشم که گوش این از نقص جماد است امیدوارم انشاء الله احساسات روحانی شما روز بروز زیاد شود و یقین بدانید این حواس جسمانی استمداد آن ندارند که ادراک عوالم روحانی نماید ولی قوه ادراک و عقل کلی ربانی میفهمد بصیرت انسانی مشاهده مینماید گوش رو استماع میکند این مادیون نفوس هستند که حضرت مسیح میفرماید چشم دارند ولی نمی بینند گوش دارند ولی نمیشنوند قلب دارند ولی ادراک نمیکند چنانچه حضرت اشعیا<sup>ع</sup> میفرماید : (اصحاح ۶)

شما میشنوید ولی نمیفهمید شما می بینید ولی ادراک نمیکنید و در قرآن میفرماید : صَمَّ بکم عمی فهم لا یعقلون .

چشم کور چگونه مشاهده آفتاب کند و گوش کور چگونه استماع آواز شهنواز نماید ؟ بقول حکیم سنائی :

نکته و رمز الهی پیش نادانان چنان  
پیش کور بربط سرا و پیش کور آئینه دار  
انتهی

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

"والله اول باید ثابت کنیم که از برای وجود فنائی

نیست زیرا فنا عبارت از تفریق اجزاء مرکبه است مثلاً جمیع این کائناتی را که میبینیم مرکب از عناصرند یعنی عناصر مفردهای ترکیب یافته و صور نامتناهی تشکیل شده و از هر ترکیبی کائناتی پدید گشته مثل اینکه از ترکیب عناصری این گل پیدا شده و اما فنا عبارت از تحلیل این ترکیب است نه انعدام عناصر مفرد و اجزاء اصلیه زیرا آن عناصر باقی است و از میان نمیروند پس میگوئیم این گل معدوم شد یعنی آن ترکیب تحلیل یافت اما آن عناصر اصلیه باقی است ولی ترکیب بهم خورد و همینطور انسان از ترکیب عناصر مفرد پیدا شده پس موت او عبارت از تفریق این عناصر است اما عناصر باقی است از میان نمیروند در اینصورت حیوات عبارت از ترکیب است و موت عبارت از تفریق و انتقال عناصر از حالی بحالی است چنانکه انتقال نبات بمالم حیوان موت نباتی است و قس علی هذا همچنین انتقال انسان از عالم جسمانی و تفریق عناصر موت انسانی است پس بدانید که از برای وجود موت نیست نهایت انتقال از حالی بحالی است زیرا روح انسانی مرکب نه و ترکیب از عناصر نیست تا تحلیل شود اگر از ترکیب بود میگوئیم مرد اما چون ترکیب نیست لهذا تحلیل ندارد و این واضحست که حتی در اجزاء عناصر مفرد هم چون ترکیب نیست تحلیل نسه



و در این شبهه‌ای نیست و ثانی از انتقال جسد از حالی  
 بحالی برای روح تغییر و تبدیلی نیست مثلا جسم انسان  
 جوانست پیرشود اما روح بر حالت واحده است . جسم  
 ضعیف میشود اما روح ضعیف نمیشود جسم ناقص یا فالج  
 می‌گردد اما برای روح تغییری نیست بسا میشود عضوی از  
 اعضای انسان قطع میشود اما روح بر حال واحد است هیچ  
 تغییری نمی‌نماید پس از تغییر جسم برای روح تغییری  
 نیست مادام تغییر پیدا نمی‌کند باقی است زیرا مدار فنا  
 تغییر و تبدیل است ثالث انسان در عالم خواب جسمش  
 معطل و قوایش مختل است چشم نمی‌بیند گوش نمیشنود  
 و جسم حرکت نمی‌کند با وجود این روح می‌بیند میشنود سیر  
 میکند و کشف مطالب مینماید پس معلوم شد که از مردن جسد  
 روح فانی نمیشود بمردن جسم روح نمی‌میرد و بخوابیدن  
 جسم روح نمی‌خواهد بلکه ادراک دارد اکتشافات دارد -  
 پرواز مینماید و سیر میکند . رابعا جسم در اینجا است لکن  
 در شرق و غرب حاضر در غرب ترتیب امور شرق میدهد در  
 شرق کشف امور غرب مینماید امور مهمه ممالک را مرتب و منظم  
 میکند جسد در مکان واحد است روح سائر اقطار و اقالیم  
 مختلفه در اسپانیا است اما کشف امریکا مینماید پس روح  
 تصرف و نفوذی دارد که جسد ندارد جسد نمی‌بیند اما

روح می بیند واکتشاف دارد لهذا حیاتش منوط بجسد نیست خاصا اثر بی مؤثر نمیشود ممکن نیست مؤثر معدوم باشد شعاع و تابش او موجود آتش معدوم باشد و حرارت محسوس نور معدوم و اجسام نورانیه مشهود عقل معدوم و ادراکات موجود باشد خلاصه اثر بی مؤثر نمیشود مدام اثر موجود لابد مؤثری هست پس با وجودی که حضرت مسیح هزار و نهصد و دوازده سال پیش ظاهر بود تا امروز آثارش باقی است و سلطنتش ظاهر و نفوذش باهر آیا میشود آن روح الهی فانی باشد و این آثار عظیمه باقی پس ثابت شد که مؤثر این آثار آن مبداء انوار باقیه و فیوضات ابدیه است سادسا هر کائنی صورت واحده دارد یا مثلث است یا مربع است یا مخمس است نمیشود کائنی در آن واحد صور مختلفه داشته باشد مثلا این سجاده مربع مستطیل است آیا میشود بشکل دایره هم درآید نمیشود مگر آنکه این شکل راترک کند و مدور گردد پس در حالتیکه ممکن نیست کائنی از کائنات در آن واحد اشکال مختلفه داشته باشد روح انسانی جمیع اشکال را داراست و در آن واحد صور مختلفه را دارد دیگر محتاج بتغییر و انتقال از صورتی بصورت دیگر نیست که شکلی راترک کند تا شکل و صورت دیگر گیرد چون مستغنی از تغییرات و اشکال است لهذا غیر مادی و غیر فانی است

سابقاً انسان چون حکائات نظر میکند و چیز می بیند  
 محسوسات و معقولات کائنات محسوسه مثل جمادات  
 نباتات و حیوانات آنچه بحواس محسوس شود یعنی  
 چشم دیده شود یا بگوش شنیده گردد یا مشموم شود  
 یا طموس گردد یا بذائقه درآید قابل تخییر است اما  
 معقولات باین حواس احساس نشود مانند عقل و علم  
 حقیقت معقوله است و حقیقت معقوله هیچ تغییری و تبدیلی  
 ندارد چشم او را نمی بیند و گوش نمیشنود و سخن نیست  
 علم که حقیقت معقوله است منقلب بجهل شود همچونین  
 روح از حقایق معقوله است لهذا تخییر و فنا ندارد  
 باری انسانی که بصیرت دارد روحانی است و رحمانی است  
 می بیند که روح انسانی فنائی نداشته و ندارد و احساس  
 میکند که جمیع اشیا با او و در ظل او بوده و خود را باقی  
 و برقرار و ثابت و بی زوال و مستغرق از انوار خداوند  
 ذوالجلال می بیند زیرا احساسات روحانی و تأثیرات  
 وجدانی دارد نه محدود بقواعد عقلیه و احساسات بشریه  
 است اما انسانی که بی بصیرت و وجدانست همیشه خود را  
 پژمرده و مرده می بیند هر وقت احساس موت میکند میترسد  
 و خود را فانی میداند ولی نفوس مبارکه چنین نیستند احساس  
 مینمایند که باقی و نورانینند ابد فنائی ندارند مثل

حواریین حضرت مسیح اینست که در وقت شهادت و موت  
 بهائیان در نهایت سرورند زیرا میدانند که موت و فنائی  
 ندارند منتها اینست که جسد متلاشی میشود ولی روح  
 در عالم الهی باقی و ابدیست . انتهی  
 ( سفرنامه جلد اول ص ۱۷۹ )

و نیز حضرت مرکز میثاق در لوح امة الله ماجر میفرمایند :  
 ..... بعد از صعود انسان از حیز امکان بجهان لا ممکن  
 جمیع شئون نسیم و جدید امر روحانی است اگرچه آنجهان  
 منفصل از اینجهان نه ولی معنی و حقیقتاً منفصل از عالم  
 جماد است و عالم جماد از عالم انسان خبری ندارد ... الخ  
 باب دوم

بنات احبا که بمدارس ملل سائره میروند حضرت  
 عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :  
 طهران بواسطه جناب حاجی میرزا عبد الله امة الله خاور  
 والده امة الله صدیقه ضجیع میرزا یوسف خان علیهم السلام  
 بهاء الله الابهی :

هو الله — یا امة الله ..... در خصوص بنات احباب مرقوم  
 نموده بودی که بمدرسه ملل سائره میروند فی الحقیقه ایمن  
 اطفال هر چند در آن مدارس اندک تعلیمی میگیرند و لکن

اخلاق معلمات را در اطفال تأثیری و از القای شبهات  
 قلوب بنات را تخییر و تبدیلی باید احبای الهی مدرسه  
 از برای بنات تهیه و تدارک نمایند که معلمات بنات را بتربیت  
 الهیه تربیت نمایند اخلاق ربانی بیاموزند و اطوار رحمانی  
 تعلیم کنند طفل مانند نهال تازه است بهر قسم تربیت  
 نمائی نشو و نما نماید اگر بر راستی و درستی و حق پرستی  
 پیروانی نهال مستقیم گردد و در نهایت طراوت و لطافت  
 نشو و نما نماید و الا بسوء تربیت از استقامت بیفتد و اعوجاج  
 حاصل کند و دیگر چاره ندارد فی الحقیقه معلمات اروپا<sup>تعلیم</sup>  
 لسان و خط و ط و تربیت بیوت و طرازی و خیاطی مینمایند  
 اما اخلاق بکلی تبدیل گردد بقسمی که بنات امهات  
 را نپسندند و بد خوئی و بد رفتار و متکبر و پر غرور گردند  
 پس باید چنان تربیت نمود که روز بروز بر خضوع و خشوع  
 بیفزاید و اطاعت و انقیاد به آباء و اجداد کنند و سبب  
 راحت و آسایش کلی گردند " انتهى

### باب سوم

بهائیان را با مورسیاسیه تعلق نیست .

حضرت عبدالبهاء جل شانه میفرماید قوله الاحلی :

" از قرار معلوم بیخردان یاران را ملامت کنند و شماتت نمایند  
 که حامی استبدادند و فدائی استقلال سبحان الله

هنوز این بیخردان متنبه نشده اند که بهائیان با مورسیاسیه  
 تعلق ندارند نه مربوط بحکم مشروطند و نه در آموال  
 استقلال و در حق کل طوائف و آراء مختلفه دعا نمایند  
 و خیر خواهند با حزبی حربی ندارند و با قومی لومی نخواهند  
 مقصدشان صلح اهل عالم است نه جنگ و محبت بین جمیع  
 است نه کلفت مأمور باطاعت حکومتند و خیرخواهی جمیع  
 ملوک و مملوک کسی را که چنین مقصد جلیل در دل خود  
 راهین امور حزبیه نیالاید کسی که صلح عمومی جویند  
 و خدمت به عالم انسانی کند در جدال و نزاع اقلیمی مداخله  
 ننماید و آنکه در احیاء کشوری کوشد در شئون مزرعه ای بسا  
 دهقان و روستا نستیزد چون کشور آباد گردد هر مزرعه ای  
 نیز احیاء شود و هر مأموری مصبور گردد حال ما را مقصد  
 جلیلی در پیش و مراد عظیمی در دل و آن اینکه آفاق  
 بنور وفاق روشن شود و شرق و غرب مانند دو دلبه دست  
 در آغوش یکدیگر نمایند با وجود این مقصد چگونه مداخله  
 در نزاع و جدال عیانه در حزب اصغر نمائیم خیرخواه  
 هر دو طرفیم و هر دو را بالفت رهبر تا انشاء الله دولت  
 و ملت مانند شیر و شکر با یکدیگر آمیخته گردند و تا چنین  
 نشود فلاح و نجات رخ نگشاید بلکه جمیع زحمات هدر  
 رود و عليك البهاه الا بهی ع ع

## باب چهارم

بین ظهورین ایام بطون است

در سفرنامه جلد اول مسطور است : فرمودند : بیائید این مسئله مهم را بذهن بسپارید شخصی از طهران نوشته که مشیت کلیه همیشه بر عرش ظهور مستولست یعنی همیشه حق در لباس خلق است من موکدا جواب نوشتم بشما هم میگویم آگاه باشید که بین ظهورین ایام بطونست هر چند برای شمس حقیقت عالم امکان طلوع و غروبست اشخاصیکه در ایام بطون و فترت حق را بلباس خلق ظاهر میگویند که هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد آنها سبب اختلاف امر و تفرقه خلقند اینگونه عنوانات بهانه است و مقصدشان آنکه خود را مرکز آثار گویند لهذا باید بآنچه در الواح و آثار منصوص است بظاهر تمسک نمود و سر موئی تجاوز جائز نه" انتهى (سفرنامه جلد اول ص ۲۳)

ردیف پ - مشتمل بر سه باب :

باب اول

پسته

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

الیهی

" در جز بواسطه جناب ناظم جناب اسمعیل علیه بهاء الله

## هوالله

ذبیح ملیحاً ترتیب پوسته و برید در این عصر جدید تنظیم گردیده اگرچه چاپار در زمان خوانین تاتار در ایران استمرار یافت ولی اختصاص بحکمران و حکمدار داشت این وضع بدیع از آثار این قرن رفیع است و این تمهید ظهور اعلام برده تا اخبار باآفاق رسد و مکاتبه بین شرق و غرب بنهایت سهولت انجام پذیرد حضرت اعلیٰ روحی له الفداء فرموده اند که خلق باید اسباب سرعت مخابره فراهم آرند تا خبر ظهور من ینظیره الله بکمال سرعت در آفاق منتشر شود در مدت قلیله تلفراف بمیان آمد ملاحظه نفوذ کلمه بفرمائید ان الله علی کلشی قدیر حال نفوس مبارکی موفق بخدمت برید هستند بایستد بشکرانه پردازند زیرا واسطه انتشار نجات الله هستند وعلیک البهاء الابهی ع ع انتهى

## باب دوم

## پطرس حواری

در سفرنامه جلد اول مسطور است فرمودند :

" پطرس از تربیت ظاهری مقدس و صبری بود بدرجه ای که ایام هفته را نمیتوانست نگاه دارد هفت بسته نان می بست و هر روزی یکی از آن بسته هارا می خورد چون ببسته هفتم



میرسید می فهمید که روز هفتم است و باید بکنیسه بروید  
 اما تربیت روحانی او در ظل حضرت مسیح چنان بود که  
 سبب روشنائی عالم گردید و اقامت در ظل کلمة الله چه نفوس  
 مقدسه ای مبعوث میشوند بخاطر دارم و قتیکه دافل بودم در  
 طهران در بیرونی پهلوی جناب آقاسید یحیای وحید<sup>نشسته</sup>  
 بودم دیدم میرزا علی سیاح با تاج و عصای درویشی و پاهای  
 برهنه پر از گل وارد شد یکی پرسید از کجائی گفت  
 از قلمه ماکو و حضور حضرت اعلیٰ فوراً حضرت وحید خود را  
 روی قدم سیاح انداخت و گریه کنان محاسن خویشتن را  
 بگل های پای ایشان میمالید که از کوی محبوب رسیده با  
 آنکه حضرت وحید شهیر و شخص جلیل بود آن قسم  
 نزد بندگان درگاه الهی منسوخ مینمود " انتهی (ص ۲۷۹)

باب سوم

پولس حواری

حضرت عبدالبهاء در لوح حکیمباشی قزوینی میفرمایند :

قوله اجلالی :

هو الله

ای یار عبدالبهاء از روز فراق آنی نگذرد که بخاطر نیایشی  
 و دمی نرود که بیادت نیفتم فی الحقیقه ایام حضور بسسیار  
 پروجد و شور بود زیرا آن حبیب روحانی متحمل و محسوس

انما يوفى الصابرون اجرهم بغير حساب بحضرت رسول  
 خطاب ان تسئلهم خرجا فخرجا ربك، خيرا اجر وخرج  
 آنحضرت در زحمات و مدمات و مشقت نیز موفقیت بر خدمت  
 امرالله است یعنی انشاء الله چون بولس حواری که بعد از  
 کتکهای چرب و نرم و مشت بر سر و طپانچه بر رخ و سیلی بر  
 قفا و وقوع در دشت بلا و بیهوشی از صدمه طاقت فرسا  
 برخاست و بمدینه غریبه شتافت و با فصیح بیان و ابداع تبیان  
 تبلیغ امرالله نمود شما نیز بمد از این مدمات و مشقات  
 و زحمات و بلیات در تبلیغ ایلیات با کمال قوت و شجاعت  
 و صفا خواهید برخاست و بتائید تضرعات عبدالبها حکما  
 موفق و مؤید خواهید گشت شخص معقول کارش چنین است  
 ابد ا وقت را از دست نمیدهد آنوقت سیف قاطع کوبد  
 و در کمال معقولی دامن بکمرزند و شب و روز آرام نگیرد  
 و در می راحت نجوید علی الخصوص حکیم باشد و طبیب دیگر  
 معقولیش بیشتر باشد زیرا در یاق اعظم بکاربرد و بممجون  
 الهی معالجه نماید گاهی ناخوشی بهمانه کند و هر سر بیمار  
 رود و پزستار شود و جسم و روح هر دو را معالجه نماید  
 و علاج برء الساعه بکاربرد . باری طبابت اینست حکمت  
 اینست .

ردیف ث مشتمل بر نوزده باب :

### باب اول

#### تئاسوفیها

" در سفرنامه جلد اول ص ۲۶۹ و ۲۷۰ : ( ص ۲۶۹ )

فرمودند " تئاسوفیها طافلی را در مدارس اروپا تربیت میکنند تا او موعود کل ملل شود چقدر بیفکری است موعود را خدا باید انتخاب کند نه خلق چراغی را که خلق روشن کنند خاموش شود اما سراج الهی همیشه روشن است مربیای خلق همیشه محتاج خلق است چگونه غنای ابدی بخشند مثل اینست که کسی از روغن و فتیله بخواهد شمس بسازد"

انتهی

### باب دوم

#### تاریخ احبای تا کور

حضرت عبدالبهاء جل شئائه میفرمایند :

#### حواله

ای یادگار آن دو مرحوم مغفور محترم نامه شمارسیه و بی نهایت سبب فرح و سرور گردید که الحمد لله از بلوک نور ظهور و بروزی گردیده و نامه ای از نفسی رسیده که از سلاله یاران قدیم است و هموطنان عزیز سبحان الله شرق بنور اشراق منور است و غرب براهه محبت الله معطر افریک

و امریک و ترک و تاجیک و اروپا و صحرای آتریک بنفوذ امرالله  
 پرشور و شعله گردیده و لکن موطن جمال مبارک با وجود آنکه  
 عنوان نور دارد محروم و مهجور مانده بیگانگان آشنا شدند  
 و آشنایان بیگانه ماندند بلال حبشی و صهیب رومی و عداس  
 آشوری و سلمان پارسی محرم راز گشتند و سید قرشی ابولهب  
 و بستگان و خویشان جمال محمدی محروم از انوار گردیدند  
 در انجیل میفرمایند که جمیع انبیاء در شهر و موطن خود  
 بیقدر و مقدر بودند فی الحقیقه چنین است و همچنین  
 حضرت مسیح میفرماید که از شرق و غرب عالم می آیند و داخل  
 ملکوت میگردند و ابناء ملکوت خارج میشوند حال صیت  
 امرالله و آوازه ظهور بهاء الله اقالیم سبعة را با هم ترا  
 و حرکت آورده ولی اهل بلوک نور محروم گشته فاعتبروا  
 یا اولی الابصار جمال مبارک در مراجعت از مازندران  
 بطهران چون مرور از نور فرمودند در تاکر و در ارکلا  
 ولوله و شور انداختند جم کثیری مؤمن و موقن شدند  
 و روز بروز در ازدیاد بودند در تاکر مرحوم آقامیرزا حسن  
 و آقامیرزا غلامعلی و ملازین العابدین و ملا عبد الفتاح  
 و ملاعلی بابای بزرگ و ملاعلی بابای صغیر و محمد تقی خان  
 و آقا محمد تقی و عموعلی و آقا علی پسر ملازین العابدین و  
 عبد الوهاب بیک خلاصه جم کثیری منجذب بنفحات

قدم گردیدند بعد از یکسال یحیای غیرحضور توجه بنور نمود  
 در ایام قلیلی تزلزل و اضطراب انداخت و چون عرصه راتنگ  
 واحتمال خطر در آن بلد دید یاران باوفا را بگذاشت  
 و سفر نمود و بلباس درویشی فرار بگیلان و مازندران و کرمان  
 کرد جمیع آن بیچارگان را بکشتن داد فرار او ابرار را اگر  
 کرد آن نفوس اکثر شهید شدند لکن وضعی که در آن قریه  
 گذاشت و رفتاری که نمود سبب شد که نار محبت الله در آن  
 قریه بکلی مخمود شد حتی بعضی نفوس را واداشت که  
 میرزا خداوردی مرحوم را زدند بخاطر دامن وقتیکه طفل  
 بودم و در نور بودم میرزا خداوردی مرحوم های های میگریست  
 میگفت که من پنجاه سال خادم این خانواده بودم آیا جایز  
 بود که بتحریرک میرزا یحیی کل بابا مرا علی رؤس الاشهاد  
 بزنند و دشنام دهند و براند باری از سوء حرکات آن شخص  
 نور ظلمت شد و میانرود مخمود گردید . در دارکلا روزی در  
 مجلس جمال مبارک چنان بیان فرمودند و دلیل و برهان  
 گسترده که چون برخاستند چهارمجتهد که دوتا داماد  
 میرزا محمد تقی مجتهد ملاعباس و ملا ابوالقاسم بودند  
 دیدند که کفش مبارک را جفت کنند آنوقت چنان شد و بعد  
 چنین گشت باری حال الحمد لله توهمد ایت یافتی و پدرت  
 آنوقت که من بودم نام عموعلی بود و من او را بسیار دوست

میداشتم و همچنین مرحوم میرزا خدا آوردی را شکر خدا را که وجود آنان ثمری داشت حال تو باید که بینهایت شکرانه نمائی که باین فیض موفق شدی و سبب شوی بلکه در نورش ممی بر افروزی جناب میرزا محمد تقی ناظم و جناب ملا محمد عطار و جناب میرزا یوسفعلی و جناب ملا یوسفعلی و جناب میرزا عبدالعلی و جناب آقا علی محمد را تحیت ابدع ابهی رسانید وعلیک البهائم الابهی ع ع

باب سوم

تأکید در تبلیغ

حضرت عبدالبهائم میفرمایند قوله الاحلی :

"در الواح الاهی ذکر حکمت گشته و بیان مراعات مقتضیات مکان و وقت شده مراد سکون روحی و شئون عنصری نبود بلکه مراد الاهی این بوده که شمع در جمع بر افروز نشود در صحرائی بی نفع ماء فیض الاهی بر ارض طیبیه نازل گردد نه ارض جززه والا خاموشی شمع را حکمت نتوان گفت و پیریشانی جمع را علامت وحدت نتوان شمرد افسردگی و مردگی حیات و زندگی تعبیر نشود و ناتوانی و درماندگی هموشمنندی و زیرکی نگردد"

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

"الیوم باید هر فردی از افراد احبای الاهی فکر خویش را

حصر در تبلیغ نماید چون چنین کند بعد از یکسال احتیاج  
 نماند خود نفوس بدون تبلیغ بشاطی بحر احدیت بشتابند  
 یاران باید وقت را غنیمت دانند دقیقه آرام نگیرند زیرا  
 این فرصت نخواهد ماند ..... باری ای یاران الهی  
 اقلایک از دوستان باید در مدت یکسال یک نفس را  
 تبلیغ نماید اینست عزت ابدی اینست موهبت سرمدی  
 حضرت رسول روحی له الفدا بحضرت امیر میفرماید که  
 هدایت یک نفس بهتر است از هزار گله شتر و در نزد عرب  
 متاعی بهتر و گرانتر در عالم وجود از گله شتر نبود مقصود  
 اینست که هدایت یک نفس بهتر از کره ارض و من علیها است  
 و نیز حضرت عبدالبهاء در لوح ابن احمد میفرمایند :  
 قوله الاحلی " در فکر تبلیغ نفوس مهمه باشید حال عظامت  
 امر ارکان عالم را گرفته است اکثر نفوس باطنا مایلند که  
 اطلاع یابند ولی خوف از شهرت دارند زیرا یاران بمجرد  
 اینکه نفسی اقبال نماید با کوس و کرنا اعلان نمایند  
 نفوس مهمه چون نثارگاه عمومند خوف و خطر دارند و فی  
 الحقیقه باندازه حق دارند زیرا زود متعرض آنان گردند  
 و لابد با جمعی از مردم مشکلات و مضللات دارند آنان  
 بهانه نمایند و قضیه ایمان نفوس مهمه را وسیله غلبه  
 برایشان کنند باری تا توانید چنین نفوس را محرمانه

هدایت کنید و او را سفارش تام بر کتمان نمائید و همچنین  
پیش نفسی ذکر او ننمائید " انتهى

و نیز حضرت عبد البهاء ارواحنا لعنایاته الفداء میفرمایند :

تأنفوس در هر دیار قیام به تبلیغ امر پروردگار ننمایند دلبر  
موهبت جلوه ننماید انوار هدایت نتابد و صبح همدی

اشراق نکند و جهان جهان دیگر نشود ایام بکسالست

بگذرد و اوقات بی ثمر ماند و عاقبت زیان و خسران رخ بنما<sup>ید</sup>

حسرت احاطه کند و آرزوی جان مبدل بزبان خسران گردد

تا وقت است باید کوشید و جوشید و خروشید تا صبح امید

بتابد و نور توحید بدرخشد و آفاق منور گردد جانها

پریشارت شود دلها پرمسرت گردد دیده ها روشن شود

و حقایق انسانیه گلشن گردد این است موهبت عظمی

این است هدایت کبری این است فضل بی منتهی امروز

کوکب روزافروز تبلیغ امرالله است هر نفسی مؤید بان مقرب

درگاه کبریا لهذا نثار با استعداد و قابلیت خود نما بلکه

در وقت تبلیغ توجه بملکوت ابهی نما تائیدات الهی طالب

و بکمال اطمینان و قدرت زبان بگشا و آنچه بر قلب القا

میشود بگو و از اعتراض و معاتبه اهل عناد طول مشو و فتور

میاور هر چه آنان اعتراض نمایند تو محکمتر جواب بده "

و نیز میفرمایند :



"الیوم تائیدات الهیه شامل نفوسی است که شب و روز به تبلیغ امرالله مشغولند و بنشر نجات الله مألوف این است مغناطیس عون و صون و عنایت و موهبت حق"

"امروز اعظام امور نشر نجات الله است باید اماء الرحمن در طهران توجه بملکوت ابهی نمایند و تائید مستوفی طلبند و بترویج تعالیم الهی پردازند و مادون آنرا فراموش کنند زیرا مادون آن سبب مداع است و تزییع اوقات و مشغولیت بیفائده و ثمر و نتیجه اش کسالت و بدالت امر تبلیغ مهم است باین امر باید متمسک باشند و بسس هریک از اماء الرحمن در این میدان جولان نمایند موفق و موید گردند"

و در سفرنامه جلد اول مسطور است :

( شخصی دیگر از صحت و راحت مبارک پرسید فرمودند )  
 "من بجهت راحت و تفرج نیامده ام بلکه بجهت ندادن ملکوت ابهی ، تانفحات الله را منتشر نمایم اگر میخواستم راحت کنم در شرق خیلی بهتر ممکن بود حال باید در مدن و بلاد سفر نمایم ندادن مردم را بملکوت الهی بخوانم برفرض چند سال هم راحت نمودم چه ضرر دارد " انتهى

( ص ۲۶۷ )

و نیز در لوح محفل روحانی طهران فرموده اند :

بساط تبلیغ باید در جمیع احوان مدود گردد زیرا تائید الهی موکول بر آن اگر نفسی بجان و دل در نهایت همّت کمر بر تبلیغ امر الله نبندد البته از تائید ملکوت ابهی محروم ماند ولی باید بحکمت باشد و حکمت این است که به مدارای الهی و محبت و مهربانی و سبر و بردباری و اخلاق رحمانی و اعمال و افعال ربّانی تبلیغ نماید نه اینکه بصمت و سکوت پردازد و بکلی فراموش نماید "

خلاصه احبای الهی را فردا فردا بتبلیغ امر الله تشویق نمائید که حکمت مذکوره در کتاب نفس تبلیغ است ولی بمدارا تا تائیدات الهیه احاطه نماید و توفیقات صمدانیه رفیق گردد " انتهى

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :  
 " الیوم اعظم امور و اهمّ شئون تبلیغ امر الله و نشر نفعات الله  
 است بجمیع وسائل بجهت این ترویج قیام باید نمود  
 و الیوم این امر مؤید است و جنود ملکوت ابهی ناصر  
 اینمقام و خادم این مقصد زمان تأسیس است نه تزیین  
 و وقت وقت ترویج است نه تعدیل از خدا بخواهید  
 و دعا کنید که جمیع را موفق بر این امر عظیم نماید و از این  
 موهبت نمیی بخشد " الخ

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

## هوالله

" اگر ما جمیع احبا که در ظل سدره منتهی هستیم در تبلیغ قیام کنیم حق جل جلاله تائیدات خواهد نمود هر فکری و زکری و عبادتی و خدمتی را بگذاریم و بتبلیغ و عبودیت آستان مقدس پردازیم مگر عبادتهای مفروضه می بینید که چه خبر است به تبلیغ امرالله شجره مبارکه در نمود است تبلیغ عالم انسانی را نورانی میکند تبلیغ کور ما را بینا مینماید کرها را شنوا میکند گنگان را گویا مینماید جمیع اینها تحقق نمی یابد مگر بتبلیغ این است چیزی که سبب حیات عالم است سبب ترقیات عالم انسانیست سبب ظهور کمالات معنوی است سبب علو و سمو در جمیع عوالم وجود حتی در نقطه تراب خود انسان چه قدر نورانی میشود چه قدر روحانی میگردد چه قدر حالت خوش پیدا میکند يك حالت دیگری يك روشنائی دیگری يك روح دیگری يك قوه دیگری پیدا میکند مثلاً انسان زحمت میکشد تا آنکه نفسی يك خصلتی از خصائص موعومه اش را فراموش کند لکن بمجرد اینکه تبلیغ شود و ایمان بیاورد جمیع آن خصائص ذمیه را ترك میکند مثلاً در نهایت جبن بود در نهایت شجاعت میشود در نهایت آلودگی بود در نهایت تنزیه و تقدیس میشود در جمیع شئون ترقی مینماید حتی در شعور و فطانت و ادراك و ذكاء ترقی میکند" انتهى

( نطق مبارک، در حیفاً ۳ صفر ۱۳۳۲ )

و نیز در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای بنده ثابت ثابت جمال قدم نامه مفصل ملاحظه گزید  
تا توانید در این ایام تبلیغ امرالله نمائید فرصت بسیار  
خوبی ید قدرت الهیه فراهم آورده این فرصت را از دست  
ندید جمیع قلوب متوجه با امرالله و جمیع گوشها مترصد  
استماع کلمة الله احزاب ایران کل مشغول بخود و اکثری  
از شدت نزاع و جدال از حیات و زندگانی بیزار مفسری  
میالبد و مفرّ و مقرّی و ملجأ و پناهی جز ملکوت ابهی نه  
که ولوله و زلزله در آفاق انداخته و عنقریب ایران را معمور  
و ایرانیان را عزیز در دو جهان نماید خیرخواهی ایران  
این است که جمیع ملل و شعوب و قبائل عالم را خاضع  
و خاشع نماید هر نفسی که ثابت بر عهد است ولو بشاهان و پادشاهان  
ابجد نداند باید در فکر اعلاء کلمة الله و تبلیغ باشد عع "

و نیز در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای یاران عزیز عبد البهاء الیوم اهمّ امور تبلیغ امرالله است  
و نشر نجات الله تکلیف هر نفسی از احبای الهی این است  
که شب و روز آرام نگیرد و نفسی بر نیارد جز بفکر نشستن  
نجات الله یعنی بقدر امکان بکوشد که نفسی را بشریعه بقا

هدایت نماید و احیا کند زیرا این اثر از اودر اعصار و قرون  
متسلسل گردد چه که از هادی اول تتابع و ترادف و تسلسل  
در مؤمنین دیگر کند عاقبت يك نفس مقدس سبب احیای صد  
هزاران نفوس شود ملاحظه فرمائید چقدر اهمیت دارد که  
هدایت يك نفس اعظم از سلطنت است زیرا سلطنت ظاهر  
در ایامی چند منتهی شود نه اثری و نه ثمری و نه سروری  
و نه فرجی و نه بشارتی و نه اشارتی و نه نامی و نه نشانی  
باقی ماند اما این سلطنت که هدایت نفوس است دست  
در آغوش دلبر ابدی نماید و انسان بر بالین سرمدی پیاسا  
لهدا باید محفلهای روحانی در جمیع بلاد فراهم آید  
و فکرشان این باشد که نفوسی هدایت شوند و همچنین  
با طرف و اکناف محض نشر نجات الله نفوسی ارسال شود  
که طالبان را بسلسبیل الهی هدایت نمایند حتی عبور و مرور  
نیز مفید است مثلا بلادیکه در محلات منعکفه گوشه افتاده  
یارانی که در آنجا هستند از جایی خبرند آرند اگر چنانچه  
خبری بگیرند بالتصاف دست حال اگر نفوسی عبور و مرور  
نمایند و اخبارا بشارات الهیه دهند و در هر جا یکشعب  
و دوشب بمانند اخبار ارض مقدس و سایر بلاد ان و دیار را  
از شرق و غرب بدهند و بکمال محبت و جوش و طرب معاشرت  
کنند این سبب انجذاب و اشتعال شود و نفوس تربیت گردند

و بشور و وله آیند همین سبب نشر نجات شود و علت اعلاء  
 کلمة الله گردد جناب آقامیرزا طراز و آقامیرزا علی اکبر  
 این دو نفس مبارک بسیار سبب سرور قلب عبد البهاء شدند  
 یقین است که بخدمات کلیه موفق خواهند شد و در ملکوت  
 ابهی مانند ستاره صبحگاهی درخشند و تابان خواهند  
 گشت و علیهما بهاء الابهی یوم ولدا و علیهما بهاء الابهی  
 یوم بلغا و علیهما بهاء الابهی یوم نارا و علیهما بهاء الابهی  
 یوم یدرکان لقاء ربهما فی ملکوت ابدی قدیم و علیک  
 بهاء الابهی ع ع "

مراغه - جناب آقامیرزا حسین طوطی علیه بهاء الله الابهی  
 هو الله

ای ثابت برپیمان نامه شما رسید مختصراً جواب مرقوم  
 میشود فرصت تطویل نیست هر نفسی را ملاحظه نمائید  
 که به نیت خالص تحریر حقیقت مینماید القاء کلمة الله نمائید  
 ولو از هر قبیل اشخاص باشد اما اگر ملاحظه کنید که  
 از مادیون بی انصاف شدید الاعتساف است و عناد محض  
 و تحریر حقیقت نمینماید با چنین اشخاص صحبت بیفائده  
 است و تزییع اوقات و علیک البهاء الابهی ع ع "

باب چهارم

تائیدات جمال مبارک جل جلاله

در سفرنامه مبارك جلد اول مسطور است ( ص ۱۷۶ )  
 فرمودند كه تايدات جمال مبارك امور خارق العاده ظاهر  
 ميكنند هر شأني از شئون جمال مبارك در مقام خود حجتی  
 بالفست در یکی از نوشتجات سابق كه نزد اهل بصیرت  
 هیچيك از شئون حق مثل ندارد مثلا اگر جمال مبارك  
 احوال کسی را میپرسیدند ولو بظاهر اینكلمه عادی بود ولی  
 در آن موقع شخص بصیر میتواندست بفهمد كه چه حكم و اسراری  
 در آن كلمه موجود است این است كه حق بجمیع آثار در جمیع  
 احوال از غیر خود ممتاز است چنانكه از شخص عاقل در جمیع  
 حالاتش آثار عقل نمودار است " انتهى

### باب پنجم

تايد شامل حال مبلغین است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" طهران انجمن روحانی احببا علیهم بقاء الله الابهی  
 هو الله

ای بندگان جمال مبارك ..... این معلوم و واضحست كه  
 الیوم تايدات غیبیه شامل حال مبلغین است و اگر تبلیغ  
 تأخیر افتد بکلی تايد منقطع گردد زیرا مستحيل و محال<sup>ست</sup>  
 كه بدون تبلیغ احبای الهی تايد یابند در هر صورت  
 باید تبلیغ نمود ولی بحکمت اگر چهارا ممکن نه خفیا

بتربیت نفوس پردازند و سبب حصول روح وریحان درعالم انسان شوند مثلا اگر هر نفسی از احبابان نفسی از غافلین طرح دوستی و راستی اندازد و بکمال مهربانی با او معاشرت و مجالست نماید و در ضمن باخلاق و اطوار و حسن رفتار و تربیت الهی و وصایا و نصایح ربّانی سلوک نماید البته کم کم آن شخص غافل را بیدار کند و آن نادان را دانانماید نفوس استیحا ش دارند باید نوعی مجری داشت که اول استیحا ش نماید بعد کلمه نفوذ نماید اگر نفسی از احبابان نفسی از غافلین مهربانی کند و در کمال محبت حقیقت امر الله را بتدریج تفهیم نماید که بداند اساس دین الله بر چه منوال است و مطالب چیست البته منقلب گردد مگر نادر نفسی که حکم رفا د دارد و قلوبهم کالحجارة او اشد قسوة اگر بر این منوال «تربیت» از احبابان نفسی را بکوشد تا هدایت نماید در هر سال نفوس مضاعف شود و ایمن را بنهایت حکمت میتوان مجری داشت که ابد اضری حاصل نشود و همچنین مبلغین باید با طراف سفر نمایند اگر تبلیغ سبب فساد است بتشویق و تربیت احباب پردازند که آن نفوس ب جذب و طرب آیند و فرح و وله جوینند حیات تازه یابند و بنفحات قدس تر و تازه گردند . در خصوص شرکت خیریه البته باید اهمیت داد اصحاب حضرت روح



روحی له الفداء یازده نفر بودند و صندوق تیری تشکیل  
 نمودند پس ترتیب صندوق آنقدر اهمیت داشت وعلیکم  
 البهائم الابهی ع ع "

### حوالای بهی

ای بنده پروردگار از خدا بخواه که در این عالم پرمحننت  
 نفس راحتی کشی و در اینجهان پر آلالش آسایشی نمائی  
 این موهبت چهره نگشاید و این عنایت محفل دل نیاراید  
 مگر بانقطاع از ماسوی الله و توجه تام بملکوت ابهی و این  
 انقطاع و توجه حاصل نشود مگر بانجذاب بنفحات الله  
 واشتعال بنار محبت الله این انجذاب و اشتعال میسر  
 نشود مگر به تبلیغ امر الله و ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الله  
 والبهائم علیک و علی کل منقطع متوجه منجذب مشتعل  
 مبلغ ثابت راسخ مستقیم فی دین الله ع ع "

### باب ششم

#### تجارت حقیقی

حضرت عبدالبهائم جلّ ثنائه در لوح میرزا عبدالحسین  
 داماد مرحوم میرزا اسد الله وزیر امفهان میفرمایند قوله الاحلی:

### حوالای بهی

ای پاکباز از قرار مسموع در جرگه مفلسان داخل شدی  
 و در زمره بینوایان وارد جمعت پریشان شد و شخصت بیسرو

سامان تجارت بخارت رفت و موجود غرامت گشت اند وخته  
 پراکنده شد و گنجینه ویرانه گردید ثروت بمسرت تبدیل  
 شد و توانگری بمفلسی تحویل گشت طوبی لك ثم طوبی  
 لك شما اگر طابل افلاسی را تازه بكوفتید ما از قدیم  
 شیپورش را بنواختیم و توپش را انداختیم با ما آمد استان  
 گشتی و براه راستان درآمدی لکن شرطش اینست گسه  
 خویش را دوباره آلوده ننمائی و در بحر تجارت که عاقبتش  
 رسوائی و خسارتست باز خویش را مستغرق ننمائی بلکه فرا  
 طلبی و انقطاع جوئی و در فکر ربح اعظام و نفع جلیل و تجارت  
 در بازار حضرت سلطان احدیت افتی بفرامغت در اعلاء  
 كلمة الله كوشی و بكمال همت در نشر نفعات الله جهد  
 نمائی این تجارتها را تجربه نمودی و امتحان كردی  
 ثروت قدیم خسران مبین شد و منفعت کلیه مضرت عظیمه  
 گشت ربح عظیم ضرر شدید گردید و سود و نفع جسم ناقص  
 پدید شد سود زیان گشت و گنج حسرت بی پایان گردید  
 يك چند نیز خدمت معشوق وصی كنیم در قرآن میفرماید  
 يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلاة من يوم الجمعة  
 فاسمعوا الى ذكر الله و ذروا البيع پس در این ایام اكبر  
 باید باعتمام صلاة كه تبلیغ امر الله است پرداخت تالله  
 الحق انها تجارة و ثروة كاملة و سلطنة قاهره و عزة باهرة

وملك دائم و سریر قائم و شان عظیم عند گل زی حضا عظیم  
والبهاء عليك و علی گل مفسس مقبل فقیر ع

باب هفتم

تحمل بلا یا ومصائب

حضرت عبدالبهاء در لوح ملا علی اکبر ایادی میفرمایند  
قوله الاحلی :

" جناب مسجون سلاسل و اغلال در سبیل حضرت ذی الجلال  
علی قبل اکبر علیه من کل بهاء ابهائه ملاحظه نمایند :

هوالبهسی

ای ناطق بثنای حضرت یزدان در موسم زمستان آنچه  
طغیان طوفان شدیدتر و باران و بوران عظیم تر در فصل  
نوبهار گلشن و گلزار طراوت و لطافتش بیشتر گردد و حلاوت  
و زینت چمن و لاله زار زیاد تر شود گریه ابر سبب خنده گل  
گردد و دمدمه رعد نتیجه اش زمزمه بلبل شود و شدت بر  
جمال ورد ببار آورد و طوفان سرد باغ را بشکوفه های  
سرخ و زرد بیاراید اریاح شدید منتج نسائم لطیف گردد  
وباد صبا شمیم گل حمرا گیرد سفیدی برف سبزی چمن  
شود و افسردگی خاک شکفتگی نسرین و نسترن گردد و پژمردگی  
شتا تری و تازگی بهاری شود و شدت سرما اعتدال هوا گردد  
سرو ببالد فاخته بنالد بلبل بخواند گل چهره برافروزد



## باب هشتم

## تربیت اطفال

حضرت عبدالبهاء جل شانه میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای کنیزان خداوند بپمانند نظر عنایت با شما است و کمال  
مرحمت شامل شما در آستان مقدس جمال قدم روحی لاجبائه  
الفدا کنیزان پرتمیزید و در عتبه مقدسه حضرت احدیت امام  
خاضعه خاشعه شورانگیز ابر رحمت بلند گشته و باران عنایت  
در فیضانست صبح موهبت طالع و لامع آثار فیض و برکت  
ساطع از فیض قدیم و نور افق توحید بکمال تضرع و زاری  
مستدعی هستیم که آن کنیزان آستان را موفق بر خدمت یزدان  
فرماید تا در جمیع شئون و اطوار و احوال و عادات و رفتار  
و گفتار و کردار روز بروز ترقی نمایند و اطفال خویش را با آداب  
الهی در کمال محبت تربیت نمایند . الیوم احبای الهی را  
فرض و واجب است که اطفال را بقرائت و کتابت و تعلیم  
و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آنکه روز بروز در جمیع  
مراتب ترقی کنند . اول مربی اطفال مادرانند زیرا اطفال  
در بدو نشو و نما چون شاخ تر و تازه ای باشد بهر قسم  
بخواهی تربیت توانی اگر راست تربیت کنی راست گردد  
و در کمال موزونی نشو و نما کند و این واضح است ما در اول

مهری است و مؤسس اخلاق و آداب فرزند پسر ای مادران  
 مهربان این را بدانید که در نزد یزدان اعظم پرستش  
 و عبادت تربیت کودکان است با آداب کمال انسانیت و ثوابی  
 اعظم از این تصور نتوان نمود **والتَّحِيَّةُ وَالشُّنَاءُ عَلَيَّكَ يَا  
 اَمَّا الرَّحْمَنُ .**

### باب نهم

#### تسبیح و تهلیل موجودات

در سفرنامه جلد اول صدآور است ( ۱۷۷ )

فرمودند " چقدر آرامست هیچ سرو صدائی نیست انسان  
 چون با این مرور نسیم باین درختها نگاه میکند اهتزاز  
 اوراق را مبیند و حقیقت اشجار را میشوند مثل اینست که  
 همه بتسبیح و تهلیل مشغولند " انتهى

### باب دهم

#### تصور مسیحیان

حضرت عبدالبهاء جل شأنه در لوحی میفرمایند :  
 " از قرار مسموع مسیحیان را تصور چنان که در هر وقت فرصت  
 و وسعتی یابند مدرسه در نجف آباد تأسیس کنند و اطفال  
 را تعلیم نمایند آنان هر چند تعلیم فنون جدیده نمایند  
 ولی اخلاق اطفال را بکلی تبدیل نمایند بدرجه گسسه  
 بمخالفت اهلین برخیزند و پدر و مادر را نپسندند و بحقارت در

آنان نظر نمایند چنانچه تجربه شده است و حال آنکه حسن تربیت و تحسین اخلاق اهمّ از تحصیل علوم است اکتساب علوم و فنون بعد از ایمان و ایقان از اعظام فضائل عالم انسان ولی بشرط آنکه تحصیل علوم مزدوج با تحسین اخلاق و تشویق با استفاضه نور اشراق باشد لهذا باید در نجف آباء یاران الهی سمی و کوشش نامتناهی نمایند تا تأسیس مدرسه بهائی بزودی گردد تا احتیاج بمدارس دیگر نماند و مقاصد خفیه مسیحیان در آن سامان حصول نپذیرد<sup>۱</sup>

### باب یازدهم

#### تعالیم جمال مبارک، جلّ جلاله

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرماید قوله الاحلی: آفاق مانند ماهی لب تشنه است و تعالیم جمال مبارک، آب روان نه حیقی و نه سیفی و نه تکفیری و نه تدمیگری و نه تضییقی و نه تعرضی و نه تکلفی شمشیرش اعلان وحدت عالم انسانی تیغ جهانگیرش موهبت رحمانی قوه چندباهش محبت الله قوانین و آئین سپاهش بیان معرفت الله سپهسالارش نورهدایت الله اصول و قوانینش محبت و مهربانی با جمیع نوع انسانی بدرجه ای که بیگانه آشناست اغیار یار دشمن دوست بدخواه خیرخواه و باین نظر رفتار میشود زیرا خطاب بمالم انسانی میفرماید یعنی جمیع

ملل که همه باریک دارید و برگ یک شاخسار و علیک  
البهاء الابهی ع ع "

باب دوازدهم - تعالیم الهیه حصن حصین است :

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه میفرماید قوله الاحلی :

هو الله - ای احبای الهی و اماء رحمن ..... در این

سالها که جنگ مهیب فراز و نشیب را زیر و زبر نمود و جمیع

ملل عالم را بمصائب شدید انداخت نفسی محفوظ و مصون

نماند و ملل و دول عالم بهزار صدمات مبتلا گشتند پدران

بی پسر شدند مادران بماتم پسران گریبان دریدند

و بگرییدند اطفال یتیم شدند و نساء در خوف و بیم افتادند

معمورها مطمورگشت و شهرهای آباد ویران گردید کرورها

از نفوس زیر شمشیر رفت و کرورها دستگیر و اسیر شد الحمد لله

یاران الهی در جمیع اقالیم در مصون حمایت تعالیم الهی

محفوظ و مصون ماندند و مظاهر الطاف حضرت بیچگون

گشتند ملاحظه نمائید که تعالیم الهی از برای کل حصن

حصین بود و قلاع متین پس اگر جمیع من علی الارض متابعت

تعالیم الهی نمایند البته روی زمین بهشت برین گردد

حال بشکرانه این الطاف باید بخد مت حضرت بدیع الاوصا

پرداخت و بر ثبوت بر میثاق قیام نمود تا وحدت بهائیس

محفوظ و مصون ماند ملاحظه کنید بهیچ قوه ای ممکن است



وحدت بهائی را محافظانه کردن مگر بقوه میثاق اگر ادنی  
 تهاون و فتوری حاصل گردد شبهات بتمام قوت بقلوب  
 خطور نماید و مذاهب مختلفه ظهور کند و امرالله بکلی محو  
 و نابود شود قوه میثاق است که آفاق را با امتزاز آورده زیرا  
 درجسم امکان عرق شریان است که نابض است و قابض و کامل  
 جمیع امور و ضابط امور جمهور و قوه ارتباطیه در میان عصوم  
 باری امیدوارم که احبای حقیقی و دوستان صمیمی در این  
 ایام شوری جدید بنمایند و جوش و خروشی پدید آرند  
 زیرا جمیع طوائف عالم نهایت استعداد یافته که تعالیم  
 الهیه استماع نمایند زیرا وقوعات خونریزانه در این جنگ  
 سبب شده که ناس خواه ناخواه مفتون صلح عمومی گردند  
 و مجذوب مغناطیس الهی شوند و تشنه چشمه تعالیم ربانی  
 گردند اگر نفوس مبارکه بتمام قوت بر نشرفحات قیام نمایند  
 اندک زمانی نمیگذرد که بنیان جنگ برافتد و بنیاد بغض و  
 عدوان بکلی معدوم و مهدوم شود بهار روحانی آید و  
 نعمات رحمانی وزد حرارت شمس حقیقت چنان نافذ شود  
 و احاطه کند که جمیع برودت و خمودت و کسالت از کون  
 زائل گردد ..... " انتہی

باب سیزدهم - تعالیم قدیمه

حضرت عبدالبهاء\* میفرماید قوله الاحلی :

## هو الله

ای یار عزیز ..... تعالیم قدیمه امروز کفایت ننمایند  
 هر دودی را درمان نگرند هر زخمی را مرهم نشود  
 آن تعالیم قدیمه سماویه بسیار محبوب و مقبول است ولی  
 عقول و افکار ترقی نموده احتیاج بتعالیم کلیه است و آن  
 تعالیم بهاء الله است که جامع جمیع تعالیم است امروز  
 هر نفس اطلاع بر وصایا و نصایح بهاء الله یابد و السواح  
 و کلمات و تجلیات و اشراقات و طرازات و بشارات را بخواند  
 ابد از برای او شبهه نماند که این تعالیم رزق امروز عالم  
 انسانی است و سبب حیات ابدی است ...." انتهى

باب چهاردهم - تعمیر و ترمیم بیت اعظم

ازكلك اطهر حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح احببای  
 طهران نازل قوله الاحلی :

## هو الله

ای یاران رحمانی درینجداد جمیع اهلالی بر بیت محترم  
 هجوم دمدم کردند علماء و ارکان و عوام تا مطاف ملاء اعلی  
 را بانواع دسائس ضبط نمایند چون در دست حجتی نبود  
 و حجت بنام شخصی از احباب و وفات نمود اول ظالمان ادعا  
 نمودند که صاحب خانه یعنی آن شخص خرنده بیوارث فوت  
 شد لهذا این خانه مال دیوانست و در دیوان حکومت

بمقتضای دیوان دیوان یعنی محکمه جمعری حکم بسر آن صادر که این خانه بی صاحب و محلول است از حیفا بندگان تلخرافی شد و بمنایت الهیه این حکم را فسخ نمودیم و این صرف تائیدات الهی بود و الا سندی در دست نبود چون علماء و ارکان و اهل خود را خائب و خاسر دیدند شخصی را حاضر نمودند که این وارث صاحب خانه حاجی محمد حسین اصفهانی است و باره محکمه حکم پورا شد آن نمود و عموماً شهادت دادند و عبدالبها فرید و وحید بی ناصر و معین و اصحاب عمائم در نهایت شرارت و ارکان در غایت ظلم و عدوان و جمهور متعصبان مهاجم ملاحظه فرمائید که کار چقدر مشکل بود در دست سندی نبود با وجود این بتائیدات دلبر آفاق و توفیقات نیر اشراق صبح نصرت امید و نیر عنایت درخشید جمیع مخذول و منکوب و مایوس شدند و خطاب بخود نمودم که ای مظلوم یکه سواره بر صدف عالم بزن و از قضای اتفاق حکومت جدید در عراق تشکیل شد و مجبور بر دلجویی اهالی بود عموم فریاد برآوردند که این خانه نیست کعبه بهائیان است و حل حرم گمراهان لهذا باید حکومت این بنیان را براندازد تا بنیاد بهائیان بر باد رود توجه بملکوت الهی شد و گفتم یا رب انی فرید وحید فانتصر حال الحمد لله دست تطاول اهل عدوان کوتاه

شد و صولت ستمکاران شکست و صبح دولت آن بنیان و ایوان  
 دید و ظالمت استیلای ظالمان بنور ظافر و نصرت مظلومان  
 مبدل گشت فاشکر الله بما آید احبائه علی هذا الامر  
 العظیم و وفقهم علی هذا الخطب الجسیم بجمیع احبای  
 الهی تحیت ابدع ابهی تبلیغ نمائید عبد البهاء عباس  
 انتهى

و در لوح آقا سید نصرالله باقراف نازل قوله الاحلی :  
 این روزها مباشرت ببیت مبارک در مدینه الله در بغداد  
 نمودیم جمیع اهالی بغداد بمخالفت و استکبار قیام نمودند  
 و بقوت تمام و بحکم صادر از محاکم حکومت و واسطه پلیس  
 خدام بیت را بیرون نمودند و بیت را تصرف کردند نصره  
 عموم بفلک، اثیر رسید که این خانه مضاف بهائیانست تاجان  
 در قالب داریم نمیگذاریم که بدست بهائیان افتد مانیز  
 سند و حجتی در دست نداشتیم جمیع احبای الهی  
 در بغداد گریان و دشمنان سرور و خندان و همه راهها  
 مقطوع و مسدود عبد البهاء توجه بمتبه گبریا نمود و بتائید  
 ملکوت ابهی غاصبین و معاندین خائب و خاسر شد سند  
 خانه از چنگ ظالمین خلاص شد و بدون حجت شرعی  
 و حکم قانونی تسلیم خادمان گردید و بنا در نهایت شکوه  
 ساخته میشود و این بواسطه حکومت عادلانه حصول نیافت

بلکه بوسائط دیگر حصول یافت صرف تائید جمال مبارک  
بود " انتهى

باب پانزدهم - تفسیر بیان حضرت مسیح

در سفرنامه جلد اول مسطور است ( ۱۳۵ )

فرمودند " مسیح بحواریین فرمود آنچه را شما در زمین  
باز نمائید در آسمان گشوده خواهد شد لکن مسیحیان  
معنی آنرا نفهمیدند و گمان کردند مقصد رفع گناهان  
خلق بواسطه روئای مسیحیه است و حال آنکه حضرت مسیح  
باین بیان بسط و فسخ احکام را بحواریان داد زیرا خود  
آنحضرت جز سبت و اطلاق امری را تنخیر نداد ولی افسوس  
که روئای روحانی نفهمیدند بلکه وقتی امثالی یونان و رومان  
مسیحی شدند از عبده اصنام رسوماتی بآنها سرایت نمود  
مثل زینت معبد بتساویر و ریاضت و پرهیز و وضع لباسهای  
بعضی از اساقفه و بردن شمع در کنیسه و صلا و زنگ عبادت  
برپام کلیسا و امثال اینها همه از عبده اصنام مأخوذ "

انتهی

باب شانزدهم - تفسیر حدیث قبل

در معنی نزدیک شدن زمین ها بیکدیگر حضرت عبدالبهاء  
جل شانه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

" ای بنده بها در خبر است که در یوم رستخیز زمین بیکدیگر

نزدیک گردد اما ندانستند که صنایع بدیعه شرق و غرب را  
همدم نماید و اکتشافات جدیده جنوب و شمال را همسراز  
کند گمان نمودند که بواسطه عصر وحصّر اراضی نزدیک  
یکدیگر گردند و حال آنکه از آن چه ثمر بلکه ثمر در اینست  
که اقالیم شرق و غرب در نفسی از یکدیگر خبرگیرند و دریک  
محفل نشینند و مشورت و مصاحبت نمایند حال این قربیت  
محصور در اقالیم ارضیه نه بلکه امکان نزدیک لا مکان شده  
و مرکز ادنی قریب ملاء اعلی گشته اتصالات بین عالم خاک  
و جهان پاک حاصل شده یکسرسیم در مرکز صد و مرکز  
و سر دیگر در ملکوت ربّ غفور و برق الهام و اسداه کلام و قوه  
جاذبه محبت الله کاشف اسرار جهدی فرما که صد و مرکز  
الهام گردد و قلوب جولا نگاه قوه جاذبه آسمان و علیک  
التّحیّة والثناء ع"

و در سفرنامه جلد اول مسطور است :

در حدیث بود که شهرها بهم نزدیک میشود گذشته از قرب  
معنوی و ارتباط مد این قلوب و الفت امم مختلفه در رسوم  
موعود بظاهر نیز مدن و اقالیم چه قدر بیکدیگر نزدیک شده  
واقعا اگر نه این خط آهن و قوه بخار بود چگونه ایمن  
مسافتهای بعیده باین سهولت طی میشود و این یکی از  
آیات باهره این قرن موعود و عصر مشهود است . انتہی

باب هفدهم - تفسیر حدیث

در سفرنامه جلد اول مسطور است ( ۱۳۲ )<sup>ص</sup>

فرمودند که در حدیث شیعیان در خصوص ظهور موعود مذکور که علم بیست و هفت حرفست آنچه از بد و تا ختم مظاهر الهیه ظاهر شدند در حرف آن را ظاهر کردند اما چون قائم موعود آید با تمام بیست و هفت حرف ظاهر شود گذشته از معانی حقیقی در عالم امر که غلبه و قدرت امر الله و ظهور آیات و بینات و توضیح مسائل الهیه و بروز اسرار کتب مقدسه<sup>سه</sup> و احاطه علمیه این ظهور اعظام صد چند ان است بظواهر هم جمیع عقلای این عصر مقرند که علوم و فنون و صنایع و بدایع این قرن مقابل پنجاه قرن است بلکه اعظام از آن .

باب هیجدهم - توجه بميثاق الهی

در لوحی میفرمایند :

هو الله

یا اسم الله الیوم میزان کل شیء و من غناطیس تائید عهد و میثاق<sup>ق</sup> رب مجید است کل را باید باین اساس متین دلالت نمود چه که بنیان زمین جمال مبین است عرفی ثابت تر مؤید تر و موفق تر است و اگر روح القدس مجسم گردد فرضاً ادنی توقف نماید قسم بجمال قدم روحی لا حباه الفداء<sup>ه</sup> که جسم معوق و جسد معطل گردد چه که اساس دین الله

وعلوّ كلمات الله وسموّ امرالله در این است و بالفرض طفل  
رضیمی بثبات و رسوخ تام قیام نماید جنود ملکوت ابھی  
نصرت او نماید و ملاء اعلى اعانت او کند عنقریب این سرّ  
عجیب آشکار گردد پس باید ما و شما و جمیع احباء الله  
الیوم نظر حصر در این لایفه ربّانی نمائیم تا جمیع امور  
بمحور مطلوب دوران نماید و البهء عليك ع ع

باب نوزدهم - تورات و مندرجات آن (ومطالب دیگر)

حضرت عبد البهء میفرمایند قوله الاحلی :

خوسف بواسطه جناب ملا یوسف احبای الهی علیهم

بهء الله الابھی

هو الله

اللهم يا رب الملوك المتجمل بالجبروت المقدس من  
النعوت تعلم و ترى تذلل الضمفاء و تقهقر السفهاء  
واضطراب قلوب البهء و تذبذب الجهلاء و قد ظهبرهانك  
وبرز سلطانك و ثبتت حججتك و تمت كلمتك و ترتلت آياتك  
وشاع ذكرك و علا امرك و احاطت الافاق سطاوة قيوميتك  
وارتعدت فرائض الخلائق من قوة ربوبيتك و علت رايية  
ميثاقك في الشرق والغرب و حققت على صروح الشرف والمجد  
وانتشرت نفحاتك في كل الاقاليم و امتد الصراط المستقيم  
وشهدت السن الام بميثاق اسمك الاعظم مع ذلك ترى



ضمفء القوم يخصوصون فى شبهات اهل النوم ويتشبهون  
 باذكار اوهمن من بيت المنكبوت ويهونون فى وهدة السقوط  
 وياون الى حفرة القنوط ويمذرون كل من نقض الميثاق  
 وقام على النفاق فى صبيحة يوم الفراق واستهون العهد وتمهد  
 فى المهه وسخر بايات الميثاق عند اكثر اهل الوفاق ثم  
 حرر بقلمه وخطه رسائل الشقاق ونشره فى الافاق فلما خابت  
 منه الامال افترى على عبدك المنجذب الى الجمال القائم  
 على خدتك فى الغد والاصال واظهر سلطانك فى كل  
 البلدان ورفع رايات سلطنتك فى كل الافاق حتى خابت  
 الاعداء وعميت اعينهم من شدة البكاء وقالوا كنا نرى بعد  
 صعود نير الملاء الاعلى خمود هذا السراج ونصوب هذا  
 البحر المواج وتنكيس هذا العلم المبين وتد مير هذا الركن  
 المنائم فخابت الامال وقربت لنا الآجال وتقطع منا الاوصال  
 حيث كان هذا الرزء العميق كاسا من السم النقيع والملقم  
 المرير فزاد السراج انوارا واشتدت النار اشتعالا وزادت  
 الرايه ارتفاعا فشاع هذا الامر المنائم وزاع فى كل  
 الاقاليم ياليت لم يقع الصعود لطيك الوجود فالشمس  
 زادت اشراقا والشمس ازداد اعدادا وابراقا ثم الذى رضى  
 بالنقض وترك الفرض اعلن الخلاف برسائله فى الاطراف  
 ففرح الاعداء وشرح صدور اهل البغضاء فاصبحت افواههم

ضاحكة والسنهم هاتكه وسيوفهم فاتكه فاتخذوا تلك الليلة  
 الليلاء زينة واحيوها بالمصرات والبشارات و قالوا قد  
 هدم الركن الشديد و تخلل البنيان المشيد وتزلزل اركان  
 بيت التائيد و وقع الخلاف و البغضاء بين اهل البهاء الى  
 امد مد يد سيخور مائهم ويتكدر صفائهم وتخدم نارهم  
 ويطنى سراجهم فياطيور الليل حيوا على الفارة الشمواء  
 ظلما وبهتاننا و حيوا للباس بعد الياس فتسعرت نارهم  
 بعد الخمود وارتفع ضجيجهم بعد الصمت والسكوت هذا  
 مساعى من خالف العهد و نصرة من استبدل الشهد بيقول  
 الارضى والاعين رات هذه الامور و الاذان سمعت بهذا  
 الهادم للبيت المعمور مع ذلك ترى يا الهى اناشايرتابون  
 فى هذا الامر الذى ظهر ظههور الشمس فى اشد اشراق  
 واطلع به اهل الوفاق و تقر به عصبة الشقاق و تتجاهر به  
 ثلة النفاق و شهدت به حتى الاعداء فى الافاق مع ذلك  
 يقولون المرتابون لا يضره النقض و التحريف فى الكتاب لانه  
 مذكور فى الخطاب بالله ما هذا الظلم العظيم يحرفون  
 كتاب الله و يشهد به اهل والاخوان مع ذلك يترددون  
 اهل الخصوم و يرتابون مع نص قاطع من الحى القيوم .

اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد  
 بود فهل من انحراف اعظم من نقض الميثاق و هل من

انحراف اكبر من تحريف الكتاب و هل من انحراف اشد من  
الفساد و هل من انحراف اعظم من الاتحاد مع الاعداء و هل  
من انحراف اشد من امر يبيكى الاحباء و يا جج نار الجوى  
فى قلوب الاصفياء و يسر افئدة الاعداء و هل من انحراف اكبر  
من تطبيق اسم مركز الميثاق بالنفى والشيطان و هل من  
انحراف اشد من هدم البنيان العنايم و هل من انحراف  
اعظم من هتك حرمة الله و هل من انحراف اشنع من التذلل  
عند الخصماء هذا ما فعل مركز النقض و اشتهر فى الافاق  
والآن كتاب موجود باثر من قلم سليل الناقض الاكبر عرقوم  
فيه بحق مركز المهدي فسوف يبعث الله من لا يرحمه هل من  
انحراف اشد من ذلك فانصفوا يا اولى الالباب و اما الكلمات  
التي صدرت من قلم النجم الا زهر والسراج الانور الشيخ  
الاجل احمد قد حررنا شرحا عليها و تركنا نشرها حتى  
يفسرها السائرون منهم الناقض المرقوم عند ذلك ناتي بهذا  
الشعبان المبين و اما ما هو المزبور فى التوراة و الزبور من امر<sup>لوط</sup>  
وصباياه و الارتداد لبعض الانبياء هذه اضغاث احلام ما انزل  
الله بها من سلطان تلك اقاويل المورخين من اهل الكتاب  
ثم اعلموا انما التوراة ما هو المنزل فى الالواح على موسى  
عليه السلام او ما امر به و اما القصص فهذا امر تاريخى كتب  
بعهد موسى عليه السلام و البرهان على ذلك ان فى السفر الاخير

كتب الحوادث التي وقعت بعد موسى واخبر عنها وهذا دليل واضح ومشهود بان القصص وونت بعد موسى عليه السلام فلا اعتماد على تلك الاقوال التي هي القصص والروايات وما نزل الله بها من سلطان لان الكتاب الكريم والخطاب العظيم هو الا لواح التي اتى بها موسى عليه السلام من الطور و ما نطق به مخاطبا لبني اسرائيل بنص قاطع من الاحكام بناء على ذلك لا تستغربوا من اخبار صدر عن اقلام المؤرخين من بعد موسى لانها ليست من الآيات المحكمات في الزبر والالواح و اما في مسألة لا جبر ولا تفويض اني لعدم المجال وتشتت الاحوال اختصر بعدة كلمات وانها لكافية لاولى العلم من اهل البشارات فاعلم ان القدرة القديمه محركة للافاق و مقلبة للقلوب والابصار و مدخل الانسان في الافعال هو الارادة والهيلان والقابلية والاستعداد فالبشر والشجر متحركان والمحرك لهذه الحركتين هو الله ولكن حركة الانسان مبنية لحركة الاشجار لان الحركة الاولى بالا اختيار والارادة والهيلان والثانية بالاضطرار وعدم الاختيار والمحرك هو العزيز الجبار هذا معنى لا جبر ولا تفويض ولا كره ولا تسليط امر بين الامرين لانك اذا معنت النظر لرثيت الحركة في جميع الكائنات سواء كان من الشجر والبشر والدواب والاجسام ومحرك لكل رب الموجودات انما

تختلف حركة الشجر عن حركة البشر لان هذا بارادته  
اذا لا جبر و ما للمناعم ولكن كانوا انفسهم يظلمون ولا تفويض  
حيث المحرك هو الله قل كل من عند الله وهذا هو الامر  
بين الامرين ولنا مثل آخر وهو اذا اشتدت ريح صرصر  
في البر والبحر ترى الفلك مواخر الى الشرق والغرب والمحرك  
لها الريح الشديده ولو لاها لما تحركت من مقامها ابدا اذا  
لا تفويض ولكن اذا مال الملاح بالسكان الى الشرق فتذهب  
بقوة الريح مشرقة وان اماله الى الغرب تذهب بها الريح  
مغربية كما قال الله تعالى و كلا نمدهم هواء و هواء من عطاء  
ربك و ما كان عطاء ربك محظورا فثبت ان لا جبرا بارادة الانسان  
وميلانه هذا مختصر الجواب واتامل من الله ان اجد فرصة  
كافية بعد ذوايتلك الدلائل والبراهين القاطعه فسي  
هذه المسئلة الفاضلة حتى ترى الامر بين الامرين واضحا  
مشهورا كنور المشرقين .

الهي الهي ايد اعبائك المخلصين على الاقتفاء بالنور  
المبين و وفق عبيدك المقربين على نشر نجاتك بين العالمين  
حتى يلتفوا عن شبهات الناقضين بتبليغ دينك المنير وبت  
تعاليمك و اشاعة آثارك و اذاعة بيناتك بين الخافقين انك  
انت الكريم الرحيم العزيز الوهاب و انك انت المقدر المتعالي  
القوى المختار ع " انتهى

ردیف ث - مشتمل بر سه باب :

باب اول - ثمرات تعرض منکرین

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

سوالله

ای فرع رفیع سدره مبارکه جناب آقاسید میرزا چون در اینجا تشریف داشتند یادگار آنحضرت بودند نهایت مسرت از ملاقاتشان حاصل و تائید شانرا از حق آمل بوده و هستیم و از حق میطلبیم که بعنایات غیبیه موفق گردند و همیشه از جا عهد اَلْسُت سر مست باشند ذکر آنحضرت دایما در ایمن انجمن مذکور و یادتان مونس قلب مهجور از غفلت و استکبار اشرار و عذامت و تَخَنُّتُ فجار مغموم و محزون مشوید و دلگیر و دلخون نگردید چه که این دُأب دیرین و آداب قدیم غافلین است یا حسرة علی العباد مایاتیم من رسول الاکانوا به یستهزؤن بلکه معارضه و مقاومت جاهلان سبب اعلاء کلمة الله و نشر آثار الله است اگر تعرض مستکبرین و تهتک مَرَجِّفین نبود و فریاد بر منابر و بیداد اکابر و اصاغر و تکفیر جهلاء و عربده بلها نبود کی صیت ظهور نقطه اولی روحی له الفداء و آوازه سطوع شمس بهاء روحی له الفداء بشرق و غرب میرسید و جهانرا از کران تا بکران بجنبش و حرکت میآورد و کی خطه ایران را مرکز نور تابان میفرمود و اقلیم

روم مرکز جمال قیوم میگشت . چگونه آوازه ظهور بجنوب منتشر  
 میشد و بچه وسیله ندای حق باقصی بلاد شمال میرسید  
 کشور امریک و افریک تاریک چگونه ندای الهی میشنید و صیاح  
 دیک عرشی استماع مینمود طوطیان هند چگونه شکرخاس  
 شدند و نعمات بلبلان عراق کجا باآفاق میرسید شرق  
 و غرب چگونه مهتز میشد بقعه مبارکه چگونه اریکه جمال محمود  
 میشد طورسیناء چگونه لمعه نورا میدید شعله ظهور چگونه  
 زینت صور میگشت ارض مقدس چگونه موطا جمال منزله میشد  
 وادی طوی چگونه بقعه بهرا میگشت و محل خلع نعلین  
 موسی میشد نجات قدس چگونه دروادی مقدس منتشر میشد  
 شمیم نسیم حدائق ابهی مشام اعمل جزیره خضرا را چگونه  
 معطر مینمود وعده ندای انبیاء و بشارات اصفیا و نوید هدای  
 مظاهرا حدیه باین بقعه مبارکه چگونه تحقق مینمود شجره  
 انیسا چگونه غرس میشد و علم میثاق چگونه بلند میگشت  
 و جام عهد الست چگونه سرمست مینمود این فیوضات  
 و برکات اسباب ظهور و پرورش بحسب ظاهر استکبار جهلا  
 و تعرض بلهائ و تعنت ثقلاء و تشدد ظالماء بود و الا صیت  
 ظهور حضرت اعلی هنوز باقرب بقاع نرسیده بود پس نباید  
 از جهل جهلاء و تعدی زنسماء و غفلت فقها و تکفیر بلهائ  
 محزون شد ذلك دأبهم فی القرون الا ولی اگر میدانستند

نمینمودند ولی نادانند فما لهو<sup>۱</sup> لا یکادون یفقهون <sup>بشا</sup> خدا  
 پس شما که فروع سدره<sup>۲</sup> مقدسه الهیه هستید و افنان<sup>۳</sup> دوحه  
 رحمانیه باید بمن و عنایت جمال قدم روحی لمرقد<sup>۴</sup>ه  
 المقدسه فداء<sup>۵</sup> چنان بنار موقده زبانیه برافروزید و برافروزیم  
 که نار محبت الله در قطب آفاق روشن کنیم و تأسی بدوحه  
 مقدسه حضرت اعلی روحی له الفداء<sup>۶</sup> بنمائیم سینه را هدف  
 تیر بلا کنیم و دل را آماج سم قضا چون شمع برافروزیم و چون  
 پروانه بال و پر بسوزیم چون مرغ چمن بنالیم و چون عندلیب  
 زار بزاریم چون ابر بگرئیم و چون برق از آوارگی در غرب  
 و شرق بخندیم و شب و روز در فکر نشر نفعات الله باشیم نه  
 تتبع در شبهات و ترویج و تأویل و تشریح متشابهات فکر  
 خویش را بکنار بگذاریم و از کم و بیش چشم پوشیم نه اظهار  
 تألم نمائیم نه بهتان تخالم بکلی خود را فراموش نمائیم و از <sup>خمر</sup>  
 عنایت و فناء در جمال ایهی پر جوش و خروش شویم ای افنان  
 سدره مبارکه باید کل بکوشیم تا شاخ بارور گردیم و میوه  
 خوشگوارتر بار آوریم تا فرع تابع اصل گردد و جزء تأسی  
 بکل نماید از فضل اسم اعظام و عنایت نقطه اولی روحی  
 لهما الفداء<sup>۷</sup> امید وارم که سبب اعلاء کلمة الله در جمیع آفاق  
 گردیم و خدمت با عمل امر نمائیم و شرع غیرت حقیقی الهی  
 را منتشر کنیم و نسیم چمن عنایت را بوزیدن آریم و شمیم



حدیقه رحمانیت را بمشامها رسانیم و آفاق را جنت ابهسی کنیم و کیهان را فردوس اعلیٰ هرچند کل عباد و علی الخصوص مشتعلان بنار رشاد مکلف باین عبودیت ربّ عباد هستند ولی تکلیف ما اعظم از دیگران است از اوتوفیق میطلبیم و تائید میجوئیم صد هزار شکر جمال مبارک را که جنود ملکوت ابهایش در هجوم است و عون و عونش و متابیع چون طالسوع نجوم در جمیع نقاط ارض این عبد فرید و وحید را نصرت فرمود و در جمیع اوقات آثار عنایت ظاهر فرمود اهل شبها تراشد اغما افکند و متمسکین بمتشابهات را رسوای خاص و عام فرمود نو هوسانرا محل ملام انام فرمود و خود پرستانرا شهره آفاق کرد احبای متزلزلین را عبرة للناظرین فرمود و ارکان مذبح<sup>بین</sup> را خود پرست و خود بین فرمود و این مرغ بال و پر شکسته را بمقابل جمیع من علی الارض بقدرت تائیدش قائم فرمود صافوف عناد را شکست داد و لشکر نجات را نصرت بخشید و روح حیات در قلوب ثابتین بر عهد و میثاق دمید حنجرات افنان سدره مقدسه مبارکه را يك تكبير ابدع ابهسی ابلاغ فرمائید

والبهاء عليك و علی کل افنان ثبت علی الميثاق ع ع

باب دوم — ثمرات تمدن و تدین

حضرت عبد البهاء میفرمایند قوله الاحلی :

احبای الهی در شرق و غرب علیهم بهاء الله الابهی ملاحظه :  
فرمایند

## حواله

ت  
 ای اهل ملکوت ابهی دوندای فلاح و نجاج از اوج سعادت  
 عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران بینا نماید  
 غافلان هوشیار فرماید کوران شنوا نماید گنگان گویا کند  
 مردگان زنده نماید یکی ندای مدنیت و ترقیات عالم  
 طبیعت است که تعلق بجهان ناسوت دارد و مروج اساس  
 ترقیات جسمانی و مری کمالات صوری نوع انسانست و آن  
 قوانین و نظامات و علوم و معارف مابه الترقی عالم بشر است  
 که منبعث از افکار عالییه و نتایج عقول سلیمه است که بهمت  
 حکما و فضلاى سلف و خلف در عرصه وجود جلوه نموده است  
 و مروج وقوه نافذه آن حکومت عادلانه است و ندای دیگر  
 ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدسه روحانی که کافل  
 عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت عالم انسانی و ظهور  
 سنوحت رحمانیه در عالم بشری و حیات جاودانیهست و اساس  
 اساس آن تعالیم و وصایای ربّانی و نصائح و انجذابات  
 وجدانیهست که تعلق بعالم اخلاق دارد و مانند سراج مشکا  
 و زجاج حقائق انسانیه را روشن و منور فرماید و وقوه نافذه اش  
 کلمة الله است ولی ترقیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل  
 بشری تا منضم بکلمات روحانی و صفات نورانی و اخلاق رحمانی  
 نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود

اصلی است حاصل نگرند زیرا از ترقیات مدنی و تزیین  
 عالم جسمانی هر چند از جهتی سماد حاصل و شاهد  
 آمال در نهایت جمال دلبری نماید ولی از جهات دیگر  
 خطرهای عظیم و مصائب شدید و بلیای بمره نیز حاصل  
 گردد لهذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت  
 دلریا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیروسفر  
 و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات  
 جسمیه و اکتشافات علویه و فنیه نمائی گوئی که مدنیست سبب  
 سماد و ترقی عالم بشریست و چون نظر در اختراعات  
 آلات ممالک، جهنمی و ایجاد قوای مادیه و اکتشافات ادوات  
 ناریه که قاطع ریشه حیات است نمائی واضح و مشهود گردد  
 که مدنیست با توحش توأم و هممان است عگرآنکه مدنیست  
 جسمانیه مؤید بهدایت ربانیه و سُنوحات رحمانیه و اخلاق  
 الهیه گردد و منضم بشئون روحانی و کمالات ملکوتی  
 و فیوضات لاموتی شود حال ملاحظه میکنید که متمدن  
 و معمورترین ممالک، عالم مخازن مواد جهنمی گردیده و اقالیم  
 جهان لشکرگاه حرب شدید شده و امم عالم ملل مسلحه  
 گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم  
 انسانی در عذاب شدید افتاده پس باید این مدنیست و ترقی  
 جسمانی را منضم بهدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه گاه

فیوضات ملکوت نمود و ترقیات جسمانی را توأم بتجلیات  
رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه  
وجود و معرغی شهود شامد انجمن گردد و در غایت ملاحظت  
و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزت ابدیه چهره گشاید  
الحمد لله قرون و اعمار متوالیه است که ندای مدنیت بلند  
است و عالم بشری روز بروز تقدم و ترقی یافت و معموریات  
جهان بیفزود و کمالات سموری ازدیاد جست تا آنکه عالم  
وجود انسانی استمداد کلی برای تعالیم روحانی و ندای  
الهی یافت مثلاً طفل رضیع تدرج در مراتب جسمانی نمود  
و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسید چون بدرجه  
بلوغ رسید استمداد ظهور کمالات معنویه و فضایل عقلیه  
حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هموش و دانش ظاهر شد  
و قوای روحانی جلوه کرد همچنین در عالم امکان نوع انسان  
ترقیات جسمانی نمود و تدرج در مدارج مدنیت کرد و بدائع  
و فضائل و مواهب بشری را در اکمل صورت حاصل نمود تا  
آنکه استمداد ظهور جلوه کمالات روحانی الهیه حاصل  
کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند  
شد و فضایل و کمالات روحانی جلوه نمود شمس حقیقت  
اشراق کرد و انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت  
عالم بشریت ساطع گشت امید داریم که اشراق این انوار

روز بروز شدید تر گردد و این کمالات معنویه جلوه بیشتر کنند  
تا نتیجه کلیه عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبت الله  
در نهایت ملاحظت و صباحت شاهد انجمن گردد ای احبای  
الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی  
نوع بشر است و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط  
و منوط با الفت و محبت بین عموم افراد انسانی ملاحظه در  
کائنات ذی روح نمائید یعنی حیوان جنبنده و چرننده  
و پرنده و درنده که هر نوع درنده ای از اینها و افراد جنس و  
نوع خویش جدا و بتنهائی زندگانی نماید و با هم در نهایت  
ضدیت و کلفتند و چون بیکدیگر رسند فوراً بجنگ و جدال  
پردازند و بدرنگی جنگ باز و دندان تیز کنند مانند  
سباع ضاریه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه اند که  
جمیع بتنهائی زندگانی نمایند و تحری معیشت خویش کنند  
اما حیوانات خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده  
و چرننده در نهایت محبت با یکدیگر الفت نمایند و چون جوق  
و مجتمعا زندگانی کنند و با کمال مسرت و خوشی و شادمانی  
و کامرانی وقت بگذرانند مانند طایور شکور که بدانه ای چند  
قناعت کنند و با یکدیگر بانهایت سرور الفت نمایند و در دشت  
و چمن و کوهسار و در من بانواع الحان و آواز پردازند و  
همچنین حیوان چرننده مانند اغنام و آهو و نخجیر در غایت

الفت و همد می در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی  
زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و  
سایر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و بتنهائی سیروشکار  
کنند حتی پرنده و چرنده چون باشیان و مفاره یکدیگر  
آیند تعرض و اجتنابی نه بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری  
دارند بحدس درندگان که هر یک بمفاره و مأوای دیگری  
تقرب جوید بدریدن همدگر پردازند حتی اگر یکی از کوی  
دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم  
نماید پس واضح و معلوم شد که الفت و محبت در عالم حیوان  
نیز از نتایج سیرت خوش و دلینت پاک و صافی فطرتست  
و اختلاف و اجتناب از خصائص درندگان بیابانست .

حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلقت  
نموده بلکه وجود انسانی با حسن التقویم و بنهایت کمالات  
وجودی ترکیب و ترتیب شده لهذا سزاوار کرامت این خلقت  
و برازندگی این خلقت اینست که بالفت و محبت نوع  
خویش پردازد بلکه بکافه حیوانات ذی روح بمعدل و انصاف  
معامله نماید و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت  
و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگیست  
و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلت و اضطراب و ناگامی  
ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور و هر روز

بصفه حیوان وحشی مبعوث و مصون میشود و می پلنگ  
 درنده گردد و وقتی مار و شعبان جنبنده ولی علویت انسان  
 در خصائل و فضائل است که از خصائص ملائکه ملاء اعلی است  
 پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود  
 شخصی است آسمانی و فرشته ایست ملکوتی و حقیقتی ربّانی  
 و جلوه ای رحمانی و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید  
 مشابه بارذل حیوان درنده گردد تا بدرجه ای رسد که اگر  
 گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدر او در یک شب صد  
 هزار اغنام را در میدان حربه افتاده خاک و آلوده خون نماید  
 اما انسان در جنبه دارد یکی علویت فطریه و کمالات عقلیه  
 و دیگری سفلیت حیوانیه و نقایص شهوانیه اگر در ممالک  
 و اقالیم آفاق سیر نماید از جهتی آثار خراب و در ما مشاهده  
 کنید و از جهتی مآثر مد نیت و عمار ملاحظه فرمائید اما خراب  
 و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتالست ولی عمار و آبادی نتایج  
 انوار فضائل و الفت و وفاق اگر کسی در صحرای اواسط آسیا  
 سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیار مدائن عظیمه مغموره  
 مانند پاریس و لندن مغمور گردیده و از بحر خزر تا نهر جیحون  
 دشت و صحرا و بر و بیابان خالیه و خاویه تشکیل نموده مد ن  
 مغموره و قرای مخروبه آن صحرا را راه آسین روسیه در روز و  
 در شب قطع نماید وقتی آن صحرا در نهایت مد نیت و مغمور

و آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشتهر و تجارت و فلاحت در نهایت کمال و حکومتی و سیاست محکم و استوار بود حال اغلب ملجاء و پناه ترکمان و بگلی جولانگه حیوانات وحشی گردیده مدن آن صحرا از قبیل جرجان و نساء و ابیورد و شهرستان که در سابق معلوم و مصارف و صنایع و بدایع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد حال در آن صحرا صدائی و ندائی جز نعره حیوانات وحشیه نشنوی و بغیر از جولان گرگان درنده نبینی و این خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در میان ایران و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند و از تعصب مذهبی رؤسای بیدین فتوای برجلیت خون و مال و عرض یکدیگر دادند این یک نمونه ایست که بیان میشود پس چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنج بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند و همچنین ملاحظاه در کون و فساد و وجود و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرکب از اجزاء متنوعه متعدده است و وجود هر شیئی فرع ترکیب است یعنی چون



بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوال است و چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائن ممدوم شود یعنی انعدام هر شئسی عبارت از تحلیل و تفریق اجزا است پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیاتست و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات بالجمله تجاذب و توافق اشیا سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیا سبب انقلاب و اضمحلال است ازتالف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نباتات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید لهذا آنچه سبب ائتلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانی است و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممات نوع بشر است و چون بکشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است و چون پریشان وی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباه خود رونق است پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت ربی حقیقی است و تفرق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی

اگر ممتزى اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل  
 عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلفو افکار  
 و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی  
 جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر حاصل گردد گوئیم  
 اختلاف بد و قسم است يك، اختلاف سبب انحدام است  
 و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبارزه که یکدیگر را  
 محو نمایند و خانمان براندازند و راحت و آسایش سلب  
 کنند و خونخواری و درندگی آغاز نمایند و اختلاف دیگر  
 که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت  
 حضرت ذوالجلال ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند  
 مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکالند ولی  
 چون از يك آب نوشند و از يك باد نشو و نما نمایند و از حرار  
 و ضیاء يك شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب از دیا  
 جلوه و رونق يك دیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ  
 کلمة الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم  
 و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد  
 و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری  
 خلقی اعضا و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال  
 است و چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان  
 روح است و روح در جمیع اعضا و اجزا سریان دارد و در عروق

وشریان حکمران است این اختلاف و تنوع مؤید اثتلاف و  
 محبت است و این کثرت اعنام قوه وحدت اگر حدیقه ای را  
 گلهای وریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک  
 نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچوجه لطافتی  
 و حلوتی ندارد ولیکن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار  
 و اثمار گوناگون باشد ترکیبی سبب تزیین جلوه سائر الوان  
 گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلوت  
 جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و  
 طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظل قوه واحده و نفوس  
 کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال  
 ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوه کلیه کلمه الله که محیط بر  
 حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را  
 در ظل شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کل اشیا  
 و اوست محرك نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی  
 الحمد لله الیوم نورانیت کلمه الله بر جمیع آفاق اشراق نموده  
 و از هر فرق و اوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظل کلمه وارد  
 و در نهایت ایتلاف مجتمع و متحد و متفقند چه بسیار محافل  
 تشکیل گردد و بملل و طوائف و قبائل مختلفه تزیین یابند  
 اگر نفسی وارد محفل گردد حیران ماند گمان کند که این  
 نفوس از وطن واحد و ملت واحده و طائفه واحده و افکار واحد

و انکار واحد و آراء واحدند و حال آنکه یکی از اهل امریکه است و دیگری از اهل آفریکه، یکی از آسیاست دیگری از اروپا یکی از هندوستان است و دیگری از ترکستان یکی عرب است و دیگر تاجیک، یکی ایرانیست و دیگری یونانی با وجود این در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادگی و وحدت و فرزانی با هم در سباز و هم آواز و هم داستانند و این از نفوذ کلمه الله است اگر جمیع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسیس محفلی از این محافل نگردند که باین محبت و مودت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد آیا هیچ قدرتی مقاومت نفوذ کلمه الله تواند ؟ لا والله بر همان واضح و حجت بالغ اگر نفسی دیده انصاف باز کند مدحش و حیران گردد و انصاف دهد که جمیع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تحالیم و وهابای بهاء الله سرور و ممنون و خوشنود باشند زیرا این تحالیم الهیه هر درنده ای را چرنده کند و هر جنبنده ای را پرنده نماید نفوس بشر را ملائکه آسمان نماید و عالم انسانی را مرکز سنوح رحمانی فرماید جمیع را باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نماید و الیوم در جمیع عالم دولتی از دول مطمئن

و مستریح نه زیرا امنیت و اعتماد ازین بشر برخاسته  
 ملوک و ملوک کل در معرض خطرند حزبی که امروز بکمال  
 دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند و باطاعت بصد اقت  
 تاه رفتار میکنند این حزب مظلومند و پرهیزان براین آنکه  
 جمیع طوائف در ایران و ترکستان بفکر کم و بیش خویششوند  
 و اگر از حکومتی اطاعتی نمایند یا بامید عطائی و یا خوف  
 از عقابی است مگر بهائیان که خیرخواه و مطیع دول و محب  
 و مهربان بجمیع مللند و این اطاعت و انقیاد بنص صریح  
 جمال ابهی فرض و واجب بر کل لهذا احبا اطاعة لا مرالحق  
 بجمیع دول بینهایت صادق و خیر خواهند و اگر نفسی  
 بحکومت خلافتی نماید خویش را عندالحق مؤخذ و مسئول  
 و مستحق عقاب داند و مردود و خطا کار شمرد باوجود این  
 عجب در این است که بعضی از اولیاء امور سائر طوائف را  
 خیرخواه شمردند و بهائیان را بدخواه سبحان الله در این  
 ایام اخیره که حرکت و بیجان عمومی در طهران و جمیع  
 بلدان ایران واقع شد مثبت و محقق گردید که یکنفر بهائی  
 مداخله در این امور ننموده و نزدیک عموم نرفت و بدین سبب  
 مورد ملامت بیخردان گردیدند زیرا اطاعت جمال مبارک  
 نمودند و در امور سیاسیة ابداء مداخله ننمودند و بهیچ حزبی  
 تقرب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند

و جمیع احبای الهی شاهد و گواهند که عبد البهاء از جمیع  
 جهات صادق و خیرخواه دول و مملکت عالم است علی الخصوص  
 دولت علیه شرقیه زیرا این دواقلیم موطن و محل هجرت  
 حضرت بهاء الله است و در جمیع رسائل و محررات ستایش  
 و نعت از دولتین علیتین نموده و از درگاه احدیت طلب  
 تائید کرده و جمال ابهی روحی لاجبائیه الفدا در حقیق  
 اعلی حضرت شهریاران دعا فرمودند سبحان الله با این  
 براهین قاطعه هر روز واقعه ای حاصل شود و مشکلاتی  
 آشکار گردد ولی ما واحبای الهی نباید در نیت خالصه  
 و صدق و خیرخواهی خویش ادنی فتور نمائیم بلکه بایستد  
 در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و با آن  
 خیریه پردازیم . ای احبای الهی این ایام وقت استقامت  
 است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نباید نظا<sup>هد</sup>  
 بشخص عبد البهاء داشته باشید زیرا عاقبت شمارا و داع خوا  
 نمود بلکه باید نظر بکلمه الله باشد اگر کلمه الله در ارتفاع  
 است سرور و مشعوف و ممنون باشید ولو عبد البه<sup>ه</sup>  
 در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمیت  
 در هیکل مقدس امر الله است نه در قالب جسمانی عبد البهاء  
 یاران الهی باید بچنان ثبوتی مصعوث گردند که در هر آنی  
 اگر صد امثال عبد البهاء هدف تیر بلا شود ابد تغییر و

تبدلی در عزم و نیت و اشتغال و انجذاب و اشتغال بخدمت  
 امرالله حاصل نگردد عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارك  
 است و مظهر عبودیت صرفه محضه درگاه کبریاء دیگر  
 نه شأنی دارد نه مقامی و نه رتبه و نه اقتداری و هسبده  
 غایتی القصوی و جنتی الماوی و مسجدی الاقصی و سدرتس  
 المنتهی ظهور کلی مستقل بجمال مبارك ابهی و حضرت  
 اعلی مہر جمال مبارك روحی لهما لفا منتہی شد  
 و تا ہزار سال کل من فیض انوارہ یقتبسون و من بحر الطافہ  
 یغترفون یا احباء اللہ ہذا وصیتی لکم و نصیحتی علیکم  
 فہنیثا لمن وفقہ اللہ علی ما رقم فی ہذا الورق الممسر  
 عن سائر النقوش و علیکم البہاء الابہی ع ع

باب سوم - ثمرات ظہور مظاہر الہیہ

حضرت عبدالبہاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

هو الابہی

ای صراف نقود قلوب در بازار جوہریان خداوند در قرآن  
 مجید میفرماید و تری الارض ہامدۃ فاذا انزلنا علیہا الماء  
 اہتزت و رببت و انبتت من کل زوج بہیج میفرماید چون  
 نظر بکرہ خاک در زمان خزان نمائی ملاحظہ کنی تـسودہ  
 خاک سیاہی و تراب غمناکی بود نہ گلی نہ سنبلی نہ ریحانی

نه ضیمرانی نه نسرینی نه یاسمینی نه سبزی نه خرمنی  
 نه طراوتی نه لطافتی دلبران بوستانرا نه صباحتی نه  
 ملاحظتی چون ابر آزاری و سحاب آزی ببارد و باران رحمت  
 یزدان بریزد و فیض آسمانی برسد و غمام بگرید چمن بخندد  
 و دشت و صحرا زنده گردد گل و سنبل پرده براندازد اوراد  
 و ازهار بروید صحرا و دمن گلبن و گلشن گردد سرو ببالد  
 قمری بنالد بلبل زاری نماید سنبل گمذاری کند یعنی  
 چون بنظر دقیق نظر کنی حقایق انسانی و کینونات بشریه  
 پیش از یوم ظهور که فصل خزان و المات است خاله  
 سیاه و تراب بی گیاه راماند که مرده و پژمرده و افسرده است  
 چون یوم ظهور گردد و شعله نور برافروزد و لمعه طور چون  
 مصباح هدی در مشکات کاینات بسوزد ابر رحمت یزدان  
 برخیزد و باران موهبت رحمن در و گهر ریزد فیض قدیم  
 مبدول گردد و نور مبین مشهود شود اراضی حقایق مستعد  
 مستفیض گردد بقعه مبارکه نفوس زکیه سبز و خرم شود گلهای  
 عرفان بروید و سنبل و ریحان ایقان برقع برافکند سلطان  
 ورد بر سریر سلطنت جالس شود سرو جویدار عنایت بطراوت  
 بمثال بخراعت و انواع گلهای و ریاحین های کمالات در حقیقت  
 انسان آشکار گردد شقایق حقایق جلوه نماید و نسریمن  
 یقین بشکند و ضیمران اطمینان پرده بدرد و کینونات مقدسه



از این فیض شدید و فضل عظیم خلعت جدید بپوشد و به صفات مقدسه رحمانیه در عرصه وجود مشهود گردد و فطویحی للفائزین و بشری للواصلین و الحمد لله رب العالمین ع ع " انتهى

ردیف ج - شامل دو باب

باب اول - جز نمونه از سایر امور باقی نماند  
در سفرنامه مسطور است :

در هنگام مشی چون چند عمود عمر که از زلزله شدید سابق یادگار مانده بود بنظر مبارک رسید فرمودند " تخییر اوضاع عالم و غلبه امر بهائی بجائی خواهد رسید که از سایر امور جز نمونه ای مانند این عمودها باقی نخواهد ماند " انتهى  
( جلد اول صفحه ۲۸۹ )

باب دوم - جمع فکر در یک نقطه

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

" ای دختر ملکوت نامه ات رسید و از مضمون معلوم گردید که فکر را حصر در اقتباس انوار از ملکوت اسرار نموده بودی تا فکر انسان متفرق است ابداً نتیجه ای نبخشد ولی اگر در یک نقطه فکر جمع شود نتایج عظیمه بخشد مانند آفتاب که در مرآت سطح تأثیر تام ندارد ولی چون در مرآت مقصر یا در مرآت محدب تجلی نماید جمیع حرارت در نقطه جمع

شود و آن نقطه از آتش حرقش بیشتر است پس باید فکر  
را در نقطه جمع کرد تا قوه نافذ گردد ..... " انتهى .

ردیف چ - مشتمل بر يك باب :

باب اول - چه شخصی باید رئیس باشد

در سفرنامه مبارك مسطور است :

" فرمودند باید شخصی رئیس باشد که خود اصـرار در

ریاست نداشته باشد فی الحقیقه در خیال شهرت و برتری

نباشد بلکه بگوید من خود را سزاوار ولایت این مقام <sup>نم</sup> نمیدانم

و طاقت تحمل این ثقل عظیم ندارم اینگونه نفوس مستحق

ریاستند زیرا اگر خیر و فائده عموم مراد است که رئیس باید

خیرخواه باشد نه خودخواه و اگر غرض شخصی منظور باشد

که این مضرّ بعالم انسانی و منفعت عمومی است " انتهى

( جلد اول ص ۳۰۹ )

ردیف چ - مشتمل بر چهار باب :

باب اول - حدیثی که میرزاتقی از شاگردان خود پرسید

و جمال مبارك جواب دادند این بود فاطمة خیرنساء

العالمین الا ما ولدت مریم فرمودند این تعلیق بامر

محال است مثل اینستکه بگوئیم فلان سلطان اعظم سلاطین

زود زمین است مگر پادشاهی که از آسمان بیاید یعنی

چون از آسمان نیاید لهذا این سلطان مثل و نظیری ندارد

آمدن از آسمان و تولد از مریم در این مقام تعلیق بر محال است  
چون مریم دختری نداشت پس مثل فاطمه محال است.  
(سفرنامه)

باب دوم - حقوق والدین :

در لوح ابن اصدق از قلم مبارک، میثاق نازل قوله الاحلی :  
" حقوق پدر و مادر مقارن حقوق حضرت احدیت است و بالوا<sup>ل</sup>  
احسانا دلیل واضح مبین " انتهى

باب سیم - حماقت درد بی درمان است

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

الله ابهی - ای طبیب دل‌های پریشان هر مرض مزمنی را  
در یاق فاروق میثاق ده و هر درد بیدرمان را معجون  
برء الساعه عرفان بخش تا قوت اسم اعظم در حقایق و رمم  
تأثیر نماید یحی العظام و می رمیم هر مرضی را علاجی  
و هر دردی را درمانی مگر علت حماقت را که درد بیدرمانست  
وان یروا کل آیه لن یؤمنوا بها ع "

باب چهارم - حرم مبارک

در لوح شیخ قمی نازل شده قوله الاحلی :

" یکی از بنات اعمام از صفرسن باراده مبارک، نامزد این عبد<sup>شد</sup>  
چون ببغداد آمدیم عم بزرگوار بساحت اقدس شتافت  
و گریه کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود ولی این

عبد قبول نمینمود عاقبت بامر قطعی جمال مبارک قبول نمود ممدلك همواره آرزوی تجرد داشتیم تا بادرنه آمدیم و در ادرنه بودیم که عمه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت محض سرور خاطر آن کوشید تا آن بیچاره را بیسر صدر اعظم میرزا علیخان داد و از قرار مذکور گریه کنان و هراسان و لرزان رفت و ایام معدود نگذشت که بمرض سل مبتلا گردید و مسلولاً وفات نمود رحمة الله علیها " انتهى .

( مقصود از عم بزرگوار مذکور در لوح مبارک جناب میرزا محمد حسن برادر جمال مبارک است که باین معنی در آخر لوح ابن الذئب از قلم مبارک اشاره شده است و اسم آن دختر بقول جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی شهر بانس بوده است ) .

ردیف خ - مشتمل بر پنج باب :

باب اول - خسران معاندین :

در لوح بشیر الهی شیراز از قلم مبارک مرکز میثاق جل شائسه نازل قوله الاحلی :

" ممکن نیست نفسی ضرری بامر الله وارد آورد و بجزای اعمال خویش نرسد نهایت اینست که مهلتی دهد تا سبب انتصاه گردد " انتهى .

و در لوح سید نصرالله ( بادکوبه ) نازل قوله الاحلی :

" اهل عدوان را اثری در امکان نه و اهل جفا را راهی  
 با عمل وفا نیست ندره شاید نفسی محمود و محروم عبور و مرور  
 نماید اجبای الهی باید مظهر اتقوا من فراسة المؤمن  
 فانه ينظر بنور الله باشند رائحه طيبه محبت الله را چون  
 بمشام جان استشمام کنند در کمال روح و ریحان الفت  
 و معاشرت نمایند و اگر چنانچه اثر خمودت بینند بتعارف  
 رسمی بگذرانند " انتهى

باب دوم - خط

مرکز میثاق جلّ شانه در لوح جوان روحانی

در خشی میفرماید :

هو الا بهی

ای بنده الهی خطوط نقوش است و علائم و اشارات داله  
 بر الفاظ و کلمات و این علامات در هر طایفه و اقلیم مختلف  
 و متفاوت و هریک را از خطوط اشاراتی مخصوص و حسن خط  
 عبارت از انتظام این اشارات و علامات لهذا اگر در خط  
 دقت نگردد و یا آنکه از اصل انتظام نداشته باشد گمان  
 بی احترامی بشما نشود و سبب اعتراض نگردد حضرت رسول  
 از اصل امی بودند و اکثر از اولیای رحمن و انبیای عظام  
 یک حرف مرقوم نفرمودند و میرعماد و درویش و شفیما در خط  
 کرامت نموده اند و قدرت ظاهر کرده اند خط حضرت قدوس

خوانده نمیشد پس در رتبه اولیه باید در تحصیل معانی الهیه بکوشی و در طلب عرفان جهد نمائی و در رتبه ثانیه در تحصیل خط بکوشی چه اگر در خط استاد عماد گوردی و شفیع شفیعا شوی و پیش از درویش افقی و از عرفان الهی محروم شوی ثمر نبخشد ولی اگر اصرار باشد و عرفان فائز در درگاه احدیت مقبولی و محرم اسرار حضرت مقصود اما اگر بکمال و فضائل معنویه آراسته و بکمالات ظاهره نیز پیراسته این اکمل است و البهائم علیک، ع ع "

باب سوم — خطاب بمعشر الروم و مقصود از بوم

حضرت عبدالبهائم میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای ثابت بر پیمان الان که در ارض مصر هجرت گاه یوسف کنعانی مدینه اسکندریه در نهایت روح و ریحان و تبتل بملکوت حضرت رحمن اوقاتی میگذرانم نامه جناب امین قرائت شد نهایت ستایش از ثبوت و استقامت آن یار مهربان نموده بود الحمد لله که آن اخوان از بدایت همواره مشغول پرتو اشراق نیر آفاق و منظر الطاف ربّ الحیثاق بودند و امید چنین است که آن خاندان و دودمان در مصر قرون و اعصار همواره مقتبس از انوار اسرار باشند و یقین است که چنین است حال من ایامی چند در این قطعه مصریه

میگذرانم و حکمت بالغه در این سفر بسیار بعد ظاهر و آشکار  
 گردد ولی بعضی از آشنا و بیگانه با طراف چنان اشتهار  
 داده اند که عبدالبهاء نصوص باللله از ابرار احرار نکوهشی  
 در رسائل خویش نموده و از عبد الحمید ستمکار جفاکار نیایش  
 کرده یعنی ظالم را مظلوم گفته و احرار ابرار را مذموم شمرد  
 و این اخبار از نجف اشرف از ناحیه مقدسه حضرت امیر  
 علیه السلام صادر شده سبحان الله نفوسی که در آن ناحیه  
 مبارکه ساکن و مجاور قبر مقدس و جدت عظمی باید مصدر  
 حقیقت و ناشر صدق و استقامت و مری ملت باشند چگونه  
 راضی شدند که بهتانی باین عظیم تشهیر گردد و حقایق  
 مقدسه بصدور این افترا تحقیر گردد سلطان مخلصوع  
 عبد الحمید جمال مبارک را بیست سال در زندان اسیر  
 سلاسل و اغلال نمود و نهایت ظالم و عدوان مجری داشت  
 و این عهد را سی و چهار سال مسجون و بانواع تضییق مظلوم  
 و مقهور نمود و در کتاب اقدس که سی سال پیش مابوع و در میان  
 جمیع ملل منشور گشته و بالسنه مختلفه اروپا ترجمه و منتشر  
 گردیده «راحة در حق او منصوص میفرماید یا معشر الروم  
 نسمع بینکم صوت البوم» آخذکم سکر الهوی ام کنتم من الغافلین  
 یا ایتها النقطة الواقعة فی شاطی البحرین قد استقر علیک  
 کرسی الظلم و اشتملت فیک، نار البغضاء علی شان نساح

به الملاء الاعلى والذین یطوفون حول کرسی رفیع نری فیک  
الجاهل یحکم علی العاقل و الظلام یفتخر علی النور وانک  
فی غرور مهین واین کلمات زجریه و خطابات شدیدہ ایضا  
در کتب ردیہ براین امرکہ در زمان سلطان مخلوع تألیف  
شده مروی و موجود حال نفسی کہ بصریح کتاب اقدس بر  
سریر ظلم جالس و بیوم تسمیہ شده است و بجاهل تعبیر  
گردیده ممکن است کہ این عبد چنین شخصی را مظلوم گوید  
نظیر آنست کہ شخصی از فدائیان آل رسول تمجید یزید  
نماید و یا سنان ابن انس را شاه مظلومان شمرد این الانصاف  
و این نفوس اجتنبت الاعتساف و حضرات احرار ابرار این  
عبد را از سجن رهایی دادند و چنین عدل و انصافی منظور  
داشتند کہ الآن در نہایت روح و ریحان در کشور یوسف کنعان  
ایامی با یاران میگذرانند چنین نفوس را چگونه اشرار گویم  
وظالم غدار را سر حلقہ ابرار شمرم فوالله هذا افتراء تضحک  
منه الثکلی زیرا صبیان تصدیق چنین بہتان ننمایند تا چہ  
رسد بعاقلان عاقبت البتہ حقیقت واضح شود الباطل لہ  
جولۃ والحق لہ صولۃ یریدون ان یطافئوا نور اللہ بافواہمہم  
اما شصت سال است کہ ہدف سهام مفتریاتیم لہذا باینگونہ  
تہمتہا خو کردہ ایم کما قال الشاعر :  
رمانی الدہر بالارزاء حتی \* فوادى فی حدید من نبال



فصرت اذا اتتنى من سهام \* تكسرت النصال على النصال  
 ولی محل تأسف اینجاست که از ناحیه مقدسه نجف اشرف  
 که باید همواره نور حقیقت بتابد چنین تهمت و بهتسان  
 ما انزل الله به من سلطان صدور یابد زیرا آن خطاه مبارکه  
 مرکز کوکب حقیقت و مرقد همیکل شاه ولایت است در تفاسیر  
 آیه مبارکه ولا تکن للفاثنین خصیما ما العه نمائید که آفتاب  
 افق نبوت کبری کوکب لا مع یثرب و بطحاء علیه التحیه والثناء  
 از ایمان قبیله عنایمه بنی ظفار گذشتند و راضی نشدند که  
 تهمت سرقت یکه انبیا آن در حق شخصی یهودی ثابت  
 شود بلکه حکم فرمودند که یهودی بری از این بهتان و طعمه  
 که یکی از افراد بنی ظفار بود سارق انبیا است و قبیله  
 بنی ظفار بجهت این حکم سرور ابرار جمیع مرتد شدند  
 و از مدینه بنزد اشرار قریش شتافتند و بنهایت عداوت و بغضا  
 قیام نمودند فاعتبروا یا اولی الابصار فنعم ما قال یحیی عند  
 خطابه جمهور الکبراء قال ایها الوجهاء اخذناکم فرعونیه  
 و اطوارکم نمروذیه و قصورکم شدادیه و ثروتکم قارونیه و نوایاکم  
 دنیویه و دسائسکم شیطانیه فاین المحمدیه از قرار حوادث  
 اخیره حضرت فاضل محترم تحریر خراسانی ایده اللسه  
 تکذیب این بهتان فرموده اند که این دو شخص محض ترویج  
 باین ناحیه مقدسه آمده بودند نه فکری دیگر البته در نزد

ایشان واضح و آشکار است که اهل بها از فساد بیزارند  
 و از فتنه در کنار و البته سلطان مخلوع را که مانند علت کابوس  
 بر جسم جمهور مستولی بود مظلوم نخوانند و احرار ابرار که  
 سبب آزادی اختیار شد اشرار ننمانند سبحان الله در ایام  
 سلطنت عبد الحمید بکرات و مرات از دشمنان آشنا و بیگانه  
 لوایحی به ما بین همایون تقدیم شد که این عبد با احرار  
 عثمانیان همدستان است و شب و روز در مردم بنیان استقلال  
 بذل مجهود مینماید و بکرات و مرات هیئت تفتیش و تحقیق  
 از ما بین پادشاهی آمده و این عبد را در تحت تضييق و تحقیق  
 و تعذیب گرفت و عدمات شدید زد در سجن نیز محاط  
 بجواسیس ابلیس بود و در زندان محصور بمراقب و نگهبان  
 هر روز تلفراف رمزی در کار بود و هر شام حوادث مشتموم  
 آشکار گاهی تهدید نفی فیزان بود و گهی تخویف غرق  
 دریای بی پایان هیچ صبحم خفته یا خندان نیافت هیچ  
 شام با سر و سامان نیافت حال که احرار ابرار بمیدان  
 آمدند هر نامهربان ترویج و تشهیر مینمایند که این عبد ضد  
 آزادگان است و مخالف حریت پروران فنم ما قال الشاعر:

لاله ساغر گیر و نرگس مست و بر من نام فسق

داوری دارم خدا یا من که را داور کنم

باری میدان بهتان وسیع است بافترای دیگر پرد از نمد

شاید عقول سقیمه قبول نماید و ادراکات قاصره معقول  
شمرد این افترا و بهتان نه چنان واضح و نمایان است که  
محتاج مدافعه باشد و عليك البهاء الابهی ع ع  
باب چهارم - خمر محبت الهیه

حضرت عبد البهاء جل ثناءه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:  
هو الابهی

ای سرمست باده محبت الله باده خلار و می خوشگوار رانشاه  
د می است و دریای پر خروشن شبمی لکن باده الهی سرور  
و حبورش باقی و برقرار و جام پر فتوحش سرشار اگر قطره نفسی  
از این صهباء الهی نوشد از بی هوشی بهوش آید و از خمار  
غفلت و سکر جهل و ضلالت خلاص گردد پس باید این کوثر  
باقی را طالبید نه ماء تلخ فانی و البهاء علی الذین سکروا  
من خمر محبت الله ع ع "

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هو الابهی الابهی

ای مخمور خمر محبت الهی قوی از باده خلاری پر نشاه  
و سرورند لکن با مداد در خمار و فتورند حزبی از خمر غرور  
مخمورند عاقبت مضرور و محرومند جمعی از صهباء محبت الله  
در شور و نشورند و از باده معرفه الله در سرور و حبور این  
نشاه نشوه باقیه است و این سرور و شادمانی از ورود در حدائق

الهیہ پس اگر سرور بیاید از آب کثیف نشاید و اگر سکر و نشاء  
مطلوب از خمر الہی و بادہ رحمانی مطلوب و مقبول

آنچه در خمخانہ داری نشکند صفرای عشق

زان شراب ممنوی ساقی همی بطریق بیار

جمیع نفوس را نصیحت نمائید کہ با وجود آنکہ جام باقی و خطر

الہی میسر هیچ فطرت پاکی باین آب فانی منتن میل مینماید

لا واللہ عبد البہاء عباس ."

باب پنجم - خود پسندی

حضرت عبد البہاء جل ثنائہ در روز نهم شہر شوال سال

۱۳۳۲ ہجری قمری در حیفہ مقام اعلیٰ فرمودند ( نطق مبارک )

قوله الاحلی :

هو اللہ

خوب مجلسی است بسیار محفل روحانی است مجلسی است

مرتب و منظم در این عالم مجمعیہای بسیار تشکیل میشوند

ولی ترتیب و تنظیم ندارد و در بیان اعضا اختلاف آراء موجود

الحمد لله قلوب جمیع اعضا این انجمن بہمدیگر متحد است

وکل را نیت و مقصود یکی است هیچ آثارا فکار مختلفہ در میان

آنها نیست امید وارم کہ روز بروز برای این انجمن ترقیات

فوق العادہ حاصل گردد و مسعود در جمیع مراتب وجود

نمایند چہ در توجہ الی اللہ چہ در فضائل معنویہ و چہ در علو

و فنون اکتسابیه در جمیع درجات ترقی نمایند و ابد افکار  
مختلفه و آراء متنوعه در میان نیاید زیرا جمیع مشکلاتی که  
حاصل میشود از افکار مختلف است از انانیت و خود پسندی  
است و این انانیت و خود پسندی سبب جمیع اختلافات است  
هیچ آفتی در عالم وجود مثل خود پسندی نیست و آن اینست که  
انسان دیگرانرا نپسندد و خودرا بپسندد و خود پسندی  
عجب میآورد تکبر میآورد غفلت میآورد هر بلایی که در عالم  
وجود حاصل میشود چون درست تحری بکنید از خود پسندی  
است مانباید خود را بپسندیم بلکه سایرین را بهتر بدانیم  
حتی نفوسیکه مؤمن نیستند زیرا حسن خاتمه مجهول است  
چه بسیار نفوس که حال مؤمن نیستند و روزی بیاید که ایمان  
آورند و مصدر خدمات عظیمه شوند و چه بسیار نفوس که حال  
ایمان دارند ولی در آخر حیات غافل از حق گردند ما  
باید هر نفسی را بر خود ترجیح دهیم و اعظام و اشرف و اکمل  
به بینیم ولی بمجرد اینکه خود را از دیگران ممتاز به بینیم  
از طریق نجات و فلاح دور شده ایم این از نفس اماره است  
که هر چیزی را بنظر انسان بد مینمایاند بخیر از نفس خود  
انسان و باین واسطه او را در چاه عمیق ظلماء که ته ندارد  
میاندازد هر ساعتی يك ظالمی را بنظر انسان عدل مینمایاند  
يك ذلت محض را شرف کبری ابراز میکند يك مصیبت عظمائی را

آسایش بی منتهی جلوه میدهد و چون خوب تحقیق میکنیم  
می بینیم این آن بشر ظالمه خود پسندی است زیرا انسان  
اطوار و رفتار و اقوال دیگرانرا نمی پسندد بل احوال و  
آداب و شئون خود را می پسندد خدا نکند که در خاطر یکی از  
ما خود پسندی بیاید خدا نکند خدا نکند خدا نکند  
ماها باید وقتیکه بخودمان نگاه میکنیم به بینیم که از خودمان  
ذلیلتر خاضعتر پستتر کسی دیگر نیست و چون بدیگران  
نظر اندازیم به بینیم که از آنها عزیزتر کاملتر داناتر  
کسی نیست زیرا بنظر حق باید بجمع نگاه کنیم باید آنها  
را بزرگوار به بینیم و خود را خوار و هر قصوری که در نفسی  
می بینیم آنرا از قصور خود دانیم زیرا اگر ما قاصر نبودیم آن  
قصور را نمیدیدیم انسان باید همیشه خود را قاصر و دیگران  
را کامل به بیند من باب تنبه میگویم گویند حضرت مسیح  
روحی له الفدا روزی با حواریون بر حیوان مرده گذشتند  
یکی گفت این حیوان چقدر متعفن است دیگری گفت چگونه  
صورت قبیح یافته دیگری گفت چقدر مکروه است حضرت مسیح  
فرمودند ملاحظه بدنهای او نمائید چقدر سفید است  
ملاحظه کنید که هیچ عیوب آن حیوان را حضرت مسیح ندید  
بلکه تفتیش فرمود تا ملاحظه کرد که دندانش سفید است  
همان سفیدی دندان را دید دیگران پسیدگی و تعفن

وقبح منظار او چشم پوشید این را بدانید در قلبی که زره نورانیت جمال مبارک هست کلمه من از سانش جاری نمیشود یعنی کلمه من که دلالت بر خود پسندی کند که من چنین و چنان کردم من خوب کردم فلانی بد کرد این کلمه انانیت ذاتی است که نور ایمان را میبرد و این کلمه خود پسندی بکلی انسان را از خدا غافل میکند " انتهى .  
 و در سفرنامه جلد اول ص ۲۰۰ است ( ص ۲۰ )  
 فرمودند :

" آنکس که از خود راضی است مظهر شیطانست و آنکه راضی نیست مظهر رحمن خود پرست ترقی نمیکند اما آنکه خود را ناقص می بیند در صد در اکمال خویش بر می آید و ترقی میکند اگر کسی هزار حسن داشته باشد باید آنها را نبیند بلکه در صد در دیدن نقص خود باشد مثلاً اگر نفسی عمارتسی داشته باشد که تمام مزین و محکم باشد ولی در یک دیوار یاسقفش جزئی شکاف باشد البته جمیع را فراموش کرده بهرمت آن یک شکاف میبرد از د و علاوه برای انسان کمال مبالغه محالست پس هر چه ترقی کند باز ناقص است و نقطه بالاتر دارد بمحض آنکه بآن نقطه نماند از خود راضی نمیشود اینست که شخصی بحضرت مسیح عرض کرد ای استاد نیکو حضرت فرمود نیک یکی است و آن خدا است " انتهى

و نیز در سفرنامه جلد اول مسطور است ( ۲۵۰ )

فرمودند " از عنایات جمال مبارک، شمارا تائید و توفیق  
میطلبم و در هر جا و محل باشم همیشه بیاد شما هستم  
هیچیک، را فراموش نمی‌نمایم و از خدا می‌خواهم که روز بروز  
روشن تر شوید منقطع تر گردید روحانی تر شوید  
مشغول تر گردید خاضع و خاشع باشید زیرا انسان تا  
خود را نیک، نمیداند بلکه خویش را عاجز می‌بیند و قاصر  
میداند رو بترقی و علو است ولی بمحض اینکه خود را خوب  
دانست و گفت من کامل هستم غرور و دلو حاصل نماید "

انتهی

و نیز در سفرنامه مسطور است :

" فرمودند شکرکن خدا را زیرا اول کسی که خود را پسندید  
شیطان بود انسان نباید خود را برتر از دیگران داند بلکه  
باید همیشه خاضع و خاشع باشد مرغ تا خود را پست می‌بیند  
ترقی و صعود مینماید بمحض اینکه خود را بالا دید پائین  
میآید ( یکی از حضار عرض نمود چه کنم تا بنده حقیقی باشم )  
فرمودند بموجب تعالیم حضرت بهاء الله عمل نمائید نه آنکه  
فقط بخوانید بلکه عمل بموجب کلمات مکنونه و سایر وصایای  
الهییه نمائید هر چه من بگویم نمی از بحور قلم اعلی و قطره ای  
از بحر نثار فضل و عطای جمال ابهی نمیشود  
من تعالیم حضرت بهاء الله را باین مملکت آورده ام که باید



تحریر حقیقت نمود بمالمانسانی خدمت کرد در ترویج صلح عمومی کوشید و بجهت هدایت خلق جانفشانی نمود بجمیع خلق مهربان بود ندای ملکوت را بلند نمود انسان باید بصفات الهیه متصف باشد و در زمره علیین درآید این تعالیم قطره ای از محور مستوره در کلمات مکنونه است ماباید در حق یکدیگر دعا کنیم اگر بموجب تعالیم الهی عمل کنیم فوالله الذی لا اله الا هو مانند سراج روشن شویم اما اگر عمل نکنیم وای بر حال چنان نفوسیکه بر تعالیم بهاء الله مالع شوند و بدانند که سبب نجات ابدی است و تقرب الهی و باوجود این عمل نکنند بسیار جای اسف است پس باید شب و روز بکوشیم تا بموجب تعالیم الهیه عمل نمائیم اینست عزت ابدی اینست موهبت الهی اینست شرف عالم انسانی اینست حیات سرمدی " انتهى

( ص ۲۶۶ - ۲۶۷ )

ردیف د - مشتمل بر چهار باب :

باب اول - دخالت عصیان در امراض

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند :

" فی الواقع عصیان را مدخلی عظیم در امراض جسمانیست محققست اگر چنانچه بشر از اوساخ عصیان و طغیان ببری بود و بر میزان طبیعی خلقی بدون اتباع شهوات سلوک

وحرکت مینمورد البته امراض باین شدت تنوع نمی یافت  
 واستیلا نمینمورد زیرا بشر منہمک در شهوات شد و اکتفا  
 با طعمه بسیطه نکرد طعامهای مرکب متنوع و متباین  
 ترتیب داده و منہمک در آن و در رذائل و خدایا شد  
 و از اعتدال طبیعی منحرف گشت لهذا امراض شدیده  
 متنوعه گوناگون حادث گردید زیرا حیوان من حیث الجسم  
 ترکیب انسان است ولی چون باطعمه بسیطه قناعت نماید  
 وچندان در اجرای شهوات مضرانه نکوشد و ارتکاب معاصی  
 ننماید امراضش بالنسبه بانسان قلیل است پس معلوم شد  
 که عصیان و طغیان انسان را مدخلی عنایم در امراض است  
 واین امراض بعد از حدوث ترکیب شود و توالد و تناسل نماید  
 و سرایت در دیگران کند این اسباب معنوی علل و امراض  
 است " انتهى .

باب دوم - دستور مبارک در باره گفتگو و بیان

در سفرنامه جلد اول مسطور است :

فرمودند " در جماع گفتگوهای من همه مبنی بر اساس  
 موضوعیست که هم موافق حقیقت و هم در نهایت حکمت است  
 مثلا میگویم اصول حقایق ادیان الهیه یکیست جمیع انبیاء  
 مطالع حقیقتند البته کسی نمیتواند بگوید اساس انبیاء  
 و حقیقت تعالیم آنها مختلف بوده پس گفته میشود که از

خصائص تعالیم بهاء الله صلح اکبر است وحدت عالم انسانی است منع لمن وطعن است معاشرت با ادیان است وحدت وطن و وحدت جنس و سیاست و امثال ذلك است آیا هیچیک از اینها در کتب و ادیان سابقه بود و در آخر بیان میشود که شرایع و ادیان الهیه منقسم بدو قسم بوده قسمی صرف روحانیات است که این اصول و احکام روحانیه در جمیع شرایع الهیه یکی بوده قسم دیگر فروعات احکام است که بمقتضای هر عصری تبدیل شده مثل اینکه در تورات است که اگر کسی دندان کسی را بشکند دندان او را بشکنند اگر چشم کسی را کور نماید چشمش را کور کنند برای يك دالر دست بریده شود حال آیا اینها جائز است و عمل بآنها در این عصر ممکن البته هیچکس نمیتواند بگوید جائز است در این صورت جمیع مسائل مهمه ابلاغ شده و احدی هم انکار و اعتراض ننموده \* انتهى (ص ۱۵۸)

باب سوم - دعا و مناجات

### هوالبهی

ربی و منائی و رجائی ترانی و ذلی و هوانی و فقری و بلائی و زکری و ابتلائی و وحدتی و وحشتی فوعزتک انقطع منی الرجاء و سدت علی ابواب السراء و احاطتنی الضراء من کل الارحاء ترانی جالسا علی الوهاد و انیس

السهاد وجليس التضرع والابتهاال الى ملكوتك الابهى  
وحيدا فريدا فى هذه المدوة القصوى وابكى بكاء الثكلى  
وانوح نوح الورقاء ايرب ارفعنى اليك واجرنى فى جوارك  
وادركنى بفضلك واحسانك ليس لى ملجاء الا ملكوتك الابهى  
ولا ملاذ الا جبروتك الاسنى انك انت المقتدر العطوف  
الروف ع ع  
ونيز ميفرمايند :

### هو الابهى

اي ربّ ثبت اقدامنا على صراطك و نور قلوبنا على طاعتك  
و وجهه و جوهنا لجمال رحمانيتك و اشرح صدورنا بآيات  
فردانيتك و زين هياكلنا برداء العطاء و اكشف عن بصائرنا  
غشاوة الخطاء و انلنا كأس الوفاء حتى تنطلق السنة الحقا<sup>يق</sup>  
الذاتية بالثناء فى مشاهد الكبرياء و تجل يا الهى علينا  
بالخطاب الرحمانى و السر الوجدانى حتى تطربنا لذة  
المناجات المنزهة عن همهمة الحروف و الكلمات المقدسة  
عن دمدمة الالفاظ و الاصوات حتى تستغرق الذوات فى بحر  
من حلاوة المناجات و تصبح الحقايق متحققة بهوية الفناء  
والانعدام عند ظهور انوار التجليات اي ربّ هو لاء عباد  
ثبتوا على عهدك و ميثاقك و تمسكوا بعروة الاستقامة فى  
امرك و تشبثوا بذيل رداء كبرياك اي ربّ ايدهم بتائيدك

ووقفهم بتوفيقاتك و اشدد ازورهم على طاعتك انك انت  
المقدر المتعالى العزيز القدير ع ع  
ونيز ميفرمايند :

### هو الله

اللهم انى اتضرع يامغيثى و اتذلل يامجيرى و اتوجسع  
يا طبيبى و اناجيك بلسانى و روحى و جنائى و اقول الهى  
الهى قد احاطت الليلة الدلماء كل الارحاء و غطت سحاب  
الاحتجاب كل الآفاق و استفرقوا الانام فى ظلام الاوهام  
و خاص الظلام فى غمار الجور والمدوان ما ارى الا وميض  
النار الحامية المتسعة من الهاوية و ما اسمع الا صوت  
الرعود المدد م من الآلات المتهبة الطاغية النارية  
وكل اقليم ينادى بلسان الخافية ما اغنى طاليه هلك عنسى  
سلطانيه قد خبت يا الهى مصابيح الهدى و تسمرت نثار  
الجوى و شاعت المداوة والبغضا و ذاعت الضغينة والشحناء  
على وجه الغبراء فما ارى الا حزبك المظلوم ينادى باعلى  
النداء حتى على الولاء حتى على الوفاء حتى على العطاء  
حتى على الهدى حتى على الوفاق حتى على مشاهدة نور  
الآفاق حتى على الحب والفلاح حتى على الصلح والصلاح  
حتى على نزع السلاح حتى على الاتحاد والنجاح حتى  
على التماضد والتعاون فى سبيل الرشاد فهو لاء المظلومون

يفدون كل الخلق بالنفوس و الأزواج فيكل قطار بكل سرور  
 وانشراح تراهم يا الهى ليبيكون لبكاء خلقك ويحزنون لحزن  
 بريتك ويطرافون بكل الورى ويتوجمون لمصائب اهل الشرى  
 رب انبت اباهر الفلاح فى جناحهم حتى يطيروا الى اوج  
 نجاحهم واشدد ازورهم فى خدمة خلقك وقو ظهورهم فى  
 عبودية عتبة قدسك انك انت الكريم انك انت الرحيم  
 لا اله الا انت الرحمن الرؤف القديم ع ع  
 ونيز ميفرمايند :

### هو الابهى

اللهم يا واعب العطاء و كاشف الفطاء و مننى الفقراء  
 ومثرى الضعفاء و محيي الرمم و فاتح ابواب الجود والنعيم  
 على الام اسئلك باسمك الاعظم والرمز المضمم ان تفتح علينا  
 ابواب البركات من ساير الجهات واجعل لنا مخرجا وارزقنا  
 من حيث لا نحسب واغننا بفنائك ياغنى ويا كريم ويا منان  
 واجعل لنا آية البركة ظاهرة باهرة على الابصار ونور وجوهنا  
 بانوار العطاء وافتح لنا كنوز الرحمة فى القلوب والموهبة  
 فى الارواح والثروة فى الاجسام انك انت المعطى المنان ع ع  
 ونيز ميفرمايند :

### هو الله

ادعوك يا الهى بقلبي ولسانى وروحى و جنانى وانا جيك

فى بهرة ظلام ساهل الاذيال فى جوف الليالى وترانىسى  
 منحدرالد موع من الاجفان ومتسمرالاحشاء بزفرات النهران  
 من شدة الحرمان وحرقة الهجران ربّ قد ادرث كئوس  
 المطاء على المشاق ورنحتهم بصهباء الفداء شوقا الى  
 مشاهد الكبرياء وحرمتنى من تلك الحميا وتركتنى امامد  
 الجنان خامد الروح والوجدان فى صقع الامكان الى متى  
 ياربى الرحمن تستمر هذه الحسرة والاسى ويمتد هذا التناهى  
 والجوى وتتركنى فى الحياة الدنيا وتحرمنى عن جوار الرحمة  
 الكبرى ولا ترفمنى اليك مسفوك الشارومطروح الجسد  
 على الخبراء محمرالشعر بالدماء مقطوع الوريد على الثرى  
 منقطع الاعضاء بسيوف الجفاء منجذب الروح الى ملكوت  
 الابهى ربّ ربّ قد رجعت الطيور الى الاوكار والنفوس  
 الى ملاء الاسرار وقرت الاعين بمشاهدة الابرار فى محفل  
 اللقاء بالصعود الى الافق الاعلى ولم ادر كيف ابتليت  
 بالفراق مع اجيج نارالاشواق والضجيج الى ملكوت الاشراق  
 ماهذا الالفراط خطائى وعظايم عصيانى وكثرة ذنوبى وشدة  
 انهماكى فيما يبعدنى ويمسكنى عن الطيران الى غيب  
 الامكان ربّ ادرلى هذه الكؤوس واجرنى من وحشته النفوس  
 وارفعنى الى عتبتك النوراء فى عالم النور والبهاء حتى افوز  
 باللقاء وانجو من النوى ويطفح قلبى بالحب والوفاء فى

مشهد الفداء انك انت الكريم العزيز الوهاب و انك انت  
 الممطي الغفور التواب ع \*  
 ونيز مي فرمايند :

### الهي الهي

ايد الاحباء على احسب والولا مع كل الممل والا قوام التي على  
 الشرى واجعلهم آيات الهدى و رايات رحمتك بين السورى و  
 مصابيح الفضل والجود و اشجار حقيقة الوجود رب نور  
 وجوههم بانوار التوجه اليك و زين قلوبهم بالثوكل عليك  
 و ايد هم على الركوع والسجود بين يديك حتى يرتلوا آيات  
 التوحيد فى محافل الهدى و يرتفع ضجيجهم بالتهليل  
 والتكبير الى الملاء الاعلى انك انت مؤيد من تشاء على ما  
 تشاء انك انت القوى القدير ع \*  
 ونيز مي فرمايند :

انا جيك يا الهي و محبوبى بلسان هويتى مقبلا الى مشرق  
 احديتك و مالع شمس عز فردانيتك و مرطبا لسانى بالشكر  
 والثناء على مركز رحمانيتك بما خلقتنى من غير استحقاق  
 بفضلك بى هذا الكور المجيد و الثأهور الفريد فى ايام  
 اختصمتها بين الا زمان بطلوع شمس حقيقتك الساطعة  
 اشتعتها على كل الافاق و اسبغت فيها نعمتك و اكملت  
 حجتك و اتممت آلائك و نعمك على المخلصين من بريتك



لأنك شرفتهم بإيام كانوا الاصفياء قد فدوا الارواح فى مفاوز  
 الفراق اشتياقا لاستنشاق نفحة من النفحات المرسله فيها  
 وانتظار المشاهده آثار من الانوار المشرقة من سماؤها  
 وانك بفضلك واحسانك توجهتنى بهذا الاكليل اللامع فى  
 قطب الامكان واجلستنى على سرير محبتك بين ملاء الاكوان  
 وايدتنى على الاستقامة على امرك بعد ما تززع منه اعظام القوى  
 بين ملاء الانشاء وارتعد الفرائض وتسمع اركان الوجود  
 فى عوالم الابداع والاختراع اسئلك بجمالك القديم ونور  
 وجهك الكريم وسرك العظيم ان تحفظنا عن اوهام الاشارات  
 وتؤيدنا على الاستقامة والثبوت والركوز والرسوخ فى امرك  
 يا مالك الغيب والشهود انك انت المعطى الكريم الرحيم

٤٤

ونيزمى فرمايند :

هو الله

الهى الهى ترى فقرى وفاقتى وحرقتى وشدة لوعتى  
 وسورة غلتى وكثرة ظمئى وعطشى لعين فىوضاتك وسلسبيل  
 عنايتك فوا ولهى فى جمالك و واجذبى لمشاهدة انوار  
 طلعتك و واشوقى للقائك والتجرع من كئوس طافحة بصهباء  
 عطائك اى رب انى اسير اطلقنى بقدرتك و انى مستجير  
 فاجرنى من وهدة حرمانى بقوتك و انى دخيل فآونى فى

كهف حفظك و حمايتك و مشتاقك ارفعنى الى ملكوتك و طهوف  
 ادخلنى فى ظل سمونك و كلائتك و ماسوف عليه اشملنى بلحظا  
 عين رحمانيتك اى محبوبى الى متى حرمان الاشتياق فبمز  
 ضاق صدرى و ارتخى ازرى و انكسر ظهرى و اسفر وجهى  
 و ابيض شعرى و ذاب لحمى و بلاعظمى و سالت عبراتى و صعدت  
 زفراتى و اشتدت سكراتى و زادت حسراتى فى كل يوم اما  
 ترحمنى يا الهى اما تتعطف علىّ يا مولائى هل لى مجير  
 الا انت ام لى نصير الا انت ام لى حنون الا انت ام لى  
 وود الا انت لا و حضرة عزك انت ملاذى و ملجئى  
 و مهربى فى كل حالى اجرنى و احفظنى و اعرج بى الى  
 ملكوت جوار رحمتك انك انت المقتدر الرؤوف الرحيم ع ع

ردیف ن — مشتمل بر دو باب

باب اول — ذات مقدس تحمل بلايا فرمود :

در لوحى از قلم مبارك نازل شده قوله الاحلى :

هو الله

اى احبای الهى خبر پرسیرت اتحاد و اتفاق احبا در  
 اسکندریه رسید چه خبر خوشی بود که سبب روح و ریحان  
 عبد البها گشت قسم بجمال قدم روحى لا حباه المتحدین  
 فدا که فرح و سرورى از برای عبد البها جز اشارات اتحاد

واتفاق احباً نه زیرا اس اساس امرالله وحدت و بیگانگی و محبت  
 است که باید چنان قلوب و ارواح و انفس احباً الله را احاطه  
 کند که کل عبارت از یک همیکل رحمانی شوند و هر یکی جزئی  
 از اجزا و عضوی از اعضا لهذا باید و شاید وسزاوارچنین  
 است که هر یک خود را قربان یکدیگر نمایند و فدائی همدیگر  
 شوند اگر احباً باین مقام بلند اعلی رسند آنوقت جنت ابهسی  
 در قطب امکان خیمه و خرگاه زند و کوه و دشت و صحرا ریاض  
 ملاء اعلی شود آه و اشوقی لتلك الموهبة العظمی و ظما قلبی  
 لذلك الماء العذب الفرات ای احبای الهی قدری تأمل  
 و تفکر در عنایات جمال مبارك نمائید که آن ذات مقدس تحمل  
 صد هزار محن و آلام فرمود و ایام مبارکش جمیع بمسلمات  
 شدید گذشت تا آنکه نفوس مبعوث شوند که در ظاهر  
 كلمة الله المراجعة آیات توحید گردند و بینات تفرید مظاهر  
 محبت گردند و ما الع انوار الفت از بیگانگی بگذرند و بیگانگی  
 حقائق و نفوس نورانیه پی برند علم اتحاد برافرازند و خیمه  
 اتفاق بلند کنند جام صهبای وحدت اعلیه در دست گیرند  
 و در انجمن توحید رقص کنان جنود اختلاف را شکست دهند  
 ای احبای الهی آیا از اختلاف در هیچ عهدی شری اثری  
 بار وبری لا والله همیشه اختلاف ریشه کائنات را برانداخت  
 و اختلاف مطوره امکان را معموره لا مکان نمود قوت جامعیه

محیط برقوای قامعه بوده و وحدت قلوب گاشف کروب پس  
شب و روز تضرع و ابتهال نمائید و از حضرت ذوالجلال  
طلب صفای قلوب و وفای نفوس کنید اگر یکی از احبا قصوری  
نمود عفورب غفور را بخاطر آرید و مخالفت نفس شرور نمائید  
زیرا نفس در غایت غرور است اعاذنا الله وایاکم من هذا  
المغرور زمام از دست گیرد و در میدان طغیان جولان کند  
چاره جز تضرع و ابتهال نیست و دوائی جز عجز و نیاز نه  
ان النفس لا ماره بالسوالا مارحم ربه وعلیکم البهاء ع ع  
باب دوم - ذبیح الهی

در لوحی از قلم مبارک نازل قوله الاحلی :

" ای اسماعیل جلیل جمیع یاران الهی باید ذبیح الهی  
باشند یعنی جمیع شئون خویش را فدا و قربان یزدان نمایند  
تا بمقام فناء فی الله که قربانی گلی ربانی است فائز گردند  
و آن ترک اراده و رضا و خواهمش خود و عبودیت بندگان  
جمال ابهی روحی لا حباه الفداست چه که ذات احدیتش  
مقدس از عبودیت عالم بشریت است و غنی از رقیب مادون است  
پس باید بعبودیت بندگانش پرداخت که عین عبودیت اوست  
چون شاعر این مقام در محفل یاران جلوه نماید اتحاد  
و اتفاق و یگانگی و وحدت عملیه چون محبوب یکتا رخ گشاید  
و عرض جمال نماید پس بگو ای یاران رحمن وقت اتحاد و

اتفاق است و زمان یگانگی و آزادی بیکدیگر مهربان باشید  
 و بخدمت عمده‌یگر پردازید اول خادم شما منم و اول غلام  
 شما من قسم بجمال قدم روحی و ذاتی و کینونتی لا حبسائه  
 الفداء که رویم بنور خدمت دستار حق روشن و مشام بنفحات  
 محبت یاران معطر نهایت آمال و آرزویم اینست که بخدمت  
 يك، يك، از دستار پردازم اینست میزان والبهاء علیکم ع

ردیفار - مشتمل بر چهار باب

باب اول - رحم بحیوانات :

از قلم حضرت عبدالبهاء جل شانه نازل قوله الاحلی :

عوالا بهی

ای درخت عزیز ملکوتی من حیوان نظیر انسان در نزد اهل  
 حقیقت بسیار عزیز است لهذا انسان باید بانسان و حیوان  
 همدرد و مهربان باشد و بقدر امکان در راحت و محافظت  
 حیوان بکوشد اما در تشریح جراحی چون منافع علمی و قواعد  
 طبی حاصل میشود که سبب استفاده جمیع بشر میگردد شاید  
 از تشریح حیوان اکتشافاتی حصول یابد که سبب حیات هزار  
 ملیون از نفوس گردد هر چند این عمل جراحی ضرر خصوصی  
 است ولیکن منفعت عمومی یعنی از برای عموم انسان مفید  
 است حتی این تشریح اکتشافی سبب منفعت عالم حیوان نیز

گردد از این نظر گاه منفعت عمومی مقبول ولو ضرر مخصوصی دارد جائز است زیرا تشریح آن حیوان نتایج بسیار عظیمه میبخشد مثلا تشریح گرگی در حالت بیهوشی سبب شود که مرض کشف میگردد که الی الان هزاران ملین از آن مرض مهلك، بهلاکت رسیده اند حال این تشریح کشفی سبب میشود که هزاران ملین از این هلاکت محفوظ بمانند اگر آفتی بر رعه گوسفندی مسلط جائز است يك گوسفند را از برای سلامت گله فدا نمود والا آن آفت جمیع گله را حتی آن گوسفند فدائی را يلاك خواهد نمود و لکن باید تشریح در حیوانات موزیه باشد بدرجه از احتیاط باشد که آن حیوان مدحوش و بی احساس باشد حیوانات موزیه را جائز که بجهت سلامت نفوس فدا نمود نظر باین حکمتهای بالغه جائز است که حیوانات موزی را بجهت سلامت عالم انسانی تشریح کشفی کرد این حیوان موزی اگر زندگانی نماید سبب هلاکت هزار حیوان دیگر شود مثلا اگر گرگ تشریح اکتشافی شود این سبب محافظه هزار گوسفند است که او خواهد درید حتی موت این سبب بقای حیات هزاران حیوان است علی الخصوص که اکتشافات فنی و طبیی میشود که الی ابعد از برای عموم انسان مفید است و عليك، البهائم الی بهیمنی

۱۳ جولای ۱۹۲۱ حیفای عبد البهائم عباس \*

و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

هو الا بهی

ای احبای الهی اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحمت و مروت و مهربانی بهر نفسی است پس بجان و دل بایستد بکوشید تا بحال انسانی من دون استثنا محبت و مهربانی نمائید مگر نفوسی که غرض و مرضی دارند باشخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمیشود مهربانی نمود زیرا مهربانی سبب طغیان او میگردد نه انتباه او کاذب را آنچه ملافت نمائی بر دروغ میافزاید گمان میکند که نمیدانی و حال آنکه میدانی ولی رأفت کبری مانع از اظهار است باری احبای الهی باید نه تنها بانسان رأفت و رحمت داشته باشند بلکه باید بجمیع ذیروح نهایت مهربانی نمایند زیرا حیوان با انسان در احساسات جسمانی و روح حیوانی مشترک است ولی انسان ملذذت این حقیقت نیست گمان مینماید که احساس حصر در انسان است لهذا ظلم بحیوان میکند اما بحقیقت چه فرقی در میان احساسات جسمانی احساس واحد است خواه ازیت بانسان کنی و خواه ازیت بحیوان ابداً فرقی ندارد بلکه ازیت بحیوان ضررش بیشتر است زیرا انسان زبان دارد شکوه نماید آه و ناله کند و اگر همه ای با و رسد بحکومت مراجعت کند حکومت دفع تعدی کند ولی حیوان بیچاره زبان بسته است

نه شکوه تواند نه بشکایت بحکومت مقتدر است اگر هزار جفا  
از انسانی به بیند نه لسانا مدافعه تواند ونه عدالته  
داد خواهی کند پس باید ملاحظه حیوان را بسیار داشت  
وبیشتر از انسان رحم نمود اطفال را از صفر سن نوعی تربیت  
نمایند که بینهایت بحیوان رؤف و مهربان باشند اگر حیوانی  
مریض است در علاج او کوشند اگر گرسنه است اطعام نمایند  
اگر تشنه است سیراب کنند اگر خسته است در راحتش بکوشند  
انسان اکثر گنه کارند و حیوان بیگناه البته بیگناهان را رحمت  
بیشتر باید کرد و مهربانی بیشتر باید نمود مگر حیوانات  
موزیه را مثل گرگ خونخوار مثل مارگزنده و سایر حیوانات  
موزیه چه که رحم باینها ظلم انسان و حیوانات دیگر است  
مثلا اگر گرگی را راحت و مهربانی نمائی این ظلم بگوسفند  
است يك گله گوسفند را از میان بردارد کلب عقور را اگر  
فرصت دهی هزار حیوان و انسانرا سبب هلاک شود پس  
رأفت بحیوان درنده ظلم بحیوانات مظلومه است لهذا باید  
چاره آنها نمود ولکن بحیوانات مبارکه باید بینهایت مهربانی  
نمود هرچه بیشتر بهتر و این رأفت و مهربانی از اساس  
ملکوت الهی است این مسئله را بسیار منظور دارید و علیکم  
البهاء الابهی "



باب دوم - رشادت حقیقی

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح رشید میفرماید -  
 قوله تعالی :

" رشادت و شجاعت غلبه بر نفس پرورحشت است زیرا ممکن است  
 که انسان بر شرق و غرب باسانی غالب آید ولی غلبه بر نفس  
 و عوس و نفس خود پرست بسیار مشکل است " انتهى  
 باب سوم - رقص

در صفحه ۲۰۰ سفرنامه جلد اول مسطور است :  
 " شب در تالار هتل بعضی مجلس رقص و نوا داشتند -  
 فرمودند اینگونه محافل و عوائد سبب فساد اخلاق است "  
 انتهى

باب چهارم - روش بهائوسی

در لوحی از قلم مبارک نازل قوله الاحلی :

" ای ثابت بر پیمان ما نه با حزبی کلفتی داریم نه بسائیر  
 احزاب الفتی مسلک ما سلوک در طریق قویم است و روش بر  
 صراط مستقیم در اینجهان فانی ارتفاع علم و وحدت انسانی  
 خواهیم و اتفاق و اتحاد و صلح عمومی جوئیم دول و ملی را  
 که از یکدیگر بیگانه اند به یگانگی خوانیم تا طوائف متباغضه  
 متنافره را متوافقه متحابه کنیم با مورسیاسی کاری نداریسم  
 مرجع ما اخلاق است نه اجسام مسلک ما ترویج خصائل و فضائل

رحمانیه است که زینت حقیقت انسانیه است نه بد گوئسی  
 ونکته گیری برا حزاب با وجود این مقاصد عالیه چگونه با مسور  
 جزئیه خود را آلوده کنیم و این بنیان عظیم رَعین را بر هم  
 زنیم .

ردیف ز - مشتعل بر سه بساب

باب اول - زعیم الدوله :

در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای بنده صادق جمال قدم نامه رسید و تفاسیل جناب زعیم  
 معلوم گردید از نشریات سابقه ضرری با امر الله نرسید و امید وارا  
 بالعکس نتیجه بخشد و ما از او دلگیر نشدیم بلکه جمیع را  
 بمهربانی و عدم تعرضی دلالت کردیم و حال نیز در کتاب  
 جدید هر قسم بنگارد ضرری بما نرساند ولی عاقبت سبب  
 پشیمانی خود اوشود ما مظهر عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر  
 لکم و ایشان مظهر عسی ان تحبوا شیئا وهو شر لکم  
 یعنی نشریات ایشان بجهت ما مفید و از برای ایشان ضرری  
 شدید چه ضرری اعنام از اینکه در شرق و غرب عالم نفوسسی  
 موجود وستایش این امر نمایند معلومست که آنان باین کتاب  
 چگونه نظر نمایند . . . پس معلوم شد که مندرجات کتاب  
 مفتاح باب الابواب من بعد چگونه تلقی گردد ما تکلیفی نمینما<sup>یم</sup>

ولی اگر خود زعیم الدوله بخواند تألیفش را در مستقبل  
 اهمیتی باشد بهتر آنست که طریق صواب رود و حقیقت حال  
 را منصفانه بیان نماید تا تکلیف نمیکنیم که چگونه بنگار  
 آنچه صدق و انصاف است مرقوم دارد مانند مرحوم سپهر  
 بعد از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خویش باشنع تعبیرات  
 واقع عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایات  
 مؤکده رساله مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته  
 که آنچه در تاریخ کبیر نوشته ام نثار بمقتضیات زمانه و اجبار از  
 خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت واقع را بنگارم تا  
 من بعد مورخین در تاریخ من نکته نگیرند و مرادشمن حقیقت  
 نشمرند آن رساله الآن موجود ولی هنوز زمان مقتضی نشر  
 آن نیست عنقریب زمان انتشار آید او خود را باین عنوان  
 از عتاب اهل حقیقت نجات داد ..... " انتهى

باب دوم - زرع تریاک

در لوح احبای سروستان نازل قوله الاحلی :

"..... در خصوص زرع تریاک استفسار نمودید زرع تریاک

جز بجهت علاج جائز نه زیرا در اکثر مجالجات مستعمل

و از عدد ایام رضوان سئوال نموده بودید و واژه روز است

و بیوم اولش همان دو ساعت بفریب مانده است " انتهى

باب سوم - زنان بر دو قسمند

در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

" ایتها الجوهرة الروحیة النساء منقسمة الى قسمین قسم منهن جسمانیة هؤلاء لیس لهن نصیب من مواهب ربك، وقسم منهن روحانیة هؤلاء كالنبض الشریان نباضات فی جسم الامكان كونی عرقا نباضا فی هيكل الوجود حتی تدعین الكلی الى السجود للرب المعبود الذی عم نواله وشاع آثاره و داعت كلمة فی الغیب والشهود والتحية عليك، ع

ردیف س - مشتمل بر چهار باب

باب اول - سادگی در امور محبوب است

در سفرنامه جلد اول مسطور است : ( ص ۱۹۴ )

فرمودند " این منزل ساده مختصریست از بس مردم اسیر زوائد مدنیت شده اند ممکن نیست انسان تدارك و تهیه کامل به بیند هر چه میکوشد باز می بیند ناقص است و اسباب تازه ای پیدا شده مردم خیلی خود را در زحمت انداخته اند انتهى

باب دوم - ستعلمن نهأ بعد حین

در لوحی از قلم مبارك نازل شده قوله الاحلی :

" حضرت نور بهشتی جناب حاجی سید کاظم رشتی علیه التحية والثناء از شمع انجمن رحمانی حضرت شیخ مرحوم

احسائی سئوال فرموده اند که مال امری که در او هستند چیست و بچه انجامد حضرت شیخ در جواب مرقوم فرموده اند و در کتب و رسائل در دست شیخیه مذکور است که لابد لهذا الامر من مقر ولکل نباء من مستقر ولا يجوز الجواب بالتمیین وستملمن نباء بعد حین ملاحظه کن که بچه وضوح بیان میفرماید که مستقری بجهت این امر مقرر لکن تمیین شخص باسم و رسم جائز نه بعد میفرماید آیه مبارکه فرقان را ملاحظه کن که میفرماید ان هو الا ذکر للعالمین وستملمن نباء بعد حین یعنی آن مستقر ذکر الله است و آنچه او خبر میدهد در سینه بعد شصت و هشت که مطابق عدد حین است و بعد حین شصت و نه است ظاهر و واضح میشود یعنی نتیجه میبخشد چنانچه فرموده است حضرت اعلی ثم انتم فی سنة التسع کل خیرت در کون " انتهى

باب سوم - سرور و نشاط

در سفرنامه مسطور است : ( ص ۱۲۶ )

بعد فرمودند " تو باید همیشه سرور باشی و با اهل انبساط و سرور محشور و با اخلاق رحمانی متخلق زیرا سرور مدخلیت در حفظ صحت دارد و از کدورت تولید امراض شود آنچه مایه سرور دائمی است روحانیت است و اخلاق رحمانی که حزنی در پی ندارد اما سرور جسمانی در تحت هزار گونه

تغییر و تبدیل است آیاشنیده اید حکایت آن امپراطوری را که در آینه نگاه میکرد و اظهار حزن و اندوه مینمود و میگفت آه چه جسم لطیف پر طراوتی داشتم حال چه پژمرده گشته چه صورت زیبائی داشتم چگونه زشت شده چه قامت رعنائی داشتم چطور خمیده گردیده يك، يك، حالات خود را شرح میداد و اظهار کدورت مینمود این است نتیجه سرور جسمانی

باب چهارم — سلاله عنصری و سلاله روحانی

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

آقا محمد ابن گندم پاك كن :

### هوالله

ای یادگار آن مظهر الطاف رب اعلی گویند سلسله سلاله بد و قسم منقسم شود یکی سلاله عنصری و دیگری روحی یکی زاده آب و گلست و دیگری زاده جان و دل چون هر دو جمع شود نور علی نور گردد پس تو نیز رسم آن طیر ریاض وفا گیر و نقطه مقابل چون شیخ محمد حسن شود تا چون هد هد سباء ایقان تاج مومنت را بر سر نهی و سرفراز گردی و چون طوطیان هند الهی شکر خا شوی و در انتخاب نفوس چون گندم از زوان خارج نمائی ع " انتهى

ردیف ش — مشتمل بر هفت باب

باب اول — شخص صوفی

در سفرنامه جلد اول چنین مسطور است : ( ص ۳۴۰ )  
 شخص صوفی مشرب وقتی دید مردم سرگرم استماع گفتار و  
 شیفته تعالیم مبارکه اند او نیز جای تشریف نمود لـذا  
 او را نزدیک خواستند عرض کرد همه از خدا هستند فرمودند  
 صحیح است ولی يك آدمی آنقدر عزیز است که مسجود امم  
 میشود مانند حضرت مسیح و موسی داعی بوحدانیت الهیه  
 و سبب تربیت ملتی میگردد و آدم دیگر آنقدر ذلیل است  
 که ساجد خاک میشود و مور و مار میپرستند آیا این هر دو  
 یکسانند نه بلکه مظاهر الهیه خلق دیگرند جمیع بشر يك  
 خلقتند اما در عقول چقدر متفاوتند که یکی اعقل عقلا و مؤسس  
 قوانین راحت و سعادتست و دیگری اجهل جهلا و مخرب <sup>بنیان</sup>  
 آسایش و عزت پس انبیا را مقام دیگر است در صحرای طور  
 بسیاری عبود نمودند اما ندای الهی را موسی شنید  
 زیرا مظاهر الهیه قوه معنویه دیگر دارند امم عظیمه در <sup>بل</sup>مقا  
 انبیا بودند همه ذلیل و گمنام ماندند اما شخص فریدی <sup>مثل</sup>  
 مسیح بی ناصر و معین ببین چه علمی بلند نمود جمیع  
 از خدا هستند ولی مراتب مختلف است حیوان هم از خدا  
 است انسان هم از خداست اما ببین تفاوت ره از کجاست  
 تا بکجا " انتهی

باب دوم - شرایط مبلغین

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در یوم دوشنبه ماه ربیع الاول سنه ۱۳۳۲ هجری فرمودند " ما مبلغ خیلی لازم داریم باید جمیع احباب مبلغ باشند ..... تبلیغ باعمال است برفتار است بخوش سلوکی است بخوش رفتاریست بتقدیس است بمهربانیست بتقواست به تنزیه است بامانت است بدیانتست و بگفتن هر یک از احبای الهی باید اقلاً در سال یکی را تبلیغ کنند آنوقت درست میشود بنا و معاشرت و مجالست و مؤالفت و مؤانست نمایند اورا تبلیغ کنند این است اسباب سرور احبای الهی این است اسباب تائید احبای الهی ..... " انتهى

و در سفرنامه مسطور است :

و نیز در خصوص تبلیغ امرالله در عمالک امریکا میفرمودند که بجهت این بلاد مبلغ منجذب منقطع و عالم بسیار واجب است مثل بعضی از مبلغین جانفشان ایران باید امرالله در این صفحات تمکن تام حاصل نماید و مبلغین پی در پی از شهری بشهر دیگر سفر نمایند وندای الهی را بلند کنند آنوقت تائیدات ملکوت ابهی احاطه خواهد نمود و قیامتی برپا خواهد شد هنوز آن نحو که من میخوامم تحقق نیافته بسته بتائیدات ملکوت ابهی است و انفاک پاک احبای



خدای واحد شاهد است که اگر نفسی نفس پاکی در حالت انقطاع بکشد ولو تا عمار سال باشد تأثیراتش ظاهر خواهد شد " انتهى ( صفحه ۲۵۸-۲۵۹ ج ۱ بدایع الآثار )  
و نیز میفرمایند قوله الاحلی :

طهران ابن ابهر..... اما مبلغان که بتبلیغ میروند باید در نهایت محویت و فنا سفر کنند تا نفس در نفوس تأثیر نماید اگر براحت و رخا و وسعت و صفا حرکت کنند ابداء تأثیر نماید و بکرات تجربه گردیده و نفوس مبلغ باید متوکلا علی الله منقطعا عما سواه منجذبا بنفحاته متوکلا علیه مانند جناب آقا میرزا علی اکبر و آقا میرزا طراز الله سفر نمایند " انتهى  
باب سوم - شرط. تأثیر کلام

در سفرنامه جلد اول صفحه ۲۷۰ چنین مسطور است :  
فرمودند " دیدید چه آتشی بقلوب زد م انسان باید اول خود مسرور و منجذب باشد تا بتواند دیگران را منقلب نماید اول خود متأثر باشد بعد سائرین را متأثر سازد شما کاری کنید که من مسرور باشم آنوقت میبینید چه میشود " انتهى  
باب چهارم - شناسائی نفوس

در سفرنامه جلد اول مسطور است :

" دیگری عرض نمود چون وجود مبارک تشریف میبرند بمضی از خدام لابد خود را مقدم خواهند گفت چگونه آنها را بشناسیم

فرمودند در این خصوص من صحبت داشته ام ولی شما  
بفرموده مسیح آنها را از اعمالشان بشناسید کسانی که بصر  
منسوبند از اعمال شناخته میشوند .

باب پنجم - شهادت

در لوح عشق آباد جناب ملاحسین زنجانی نازل قوله الا جلی ؛  
" لعمرك ان اطلعت بسر الشهادة في سبيل الله وسر القربان  
في محبة الله لسرعت منجذبا الى ميدان الفداء مناديا  
الوحا الوحى الى الموهبة الكبرى البدار البدار الى الرحمة  
العظماى المجل المجل الى الغنيمة العملى ولكن الله  
ستر هذا النور وكنم هذا السر المكنون والرمز المصون اجلالا  
لامره وصونا لمقامات قدس احبته حتى يظهر سرا اختصاص  
ويشرق انوار الموهبة فى مشكاة الخاص انه يهب من يشاء  
ويعطى من يشاء و يمنع عن يشاء يختص برحمته من يشاء  
ويوفق على الانفاق بفضله من يشاء انه هو الكريم الفضال  
عبد البهاء عباس " انتهى

باب ششم - شهدای یزد

در لوحی از قلم مبارک حضرت عبد البهاء نازل شده قوله الا جلی  
هو الله

ای بنده صادق جمال ابهی مکاتیب رسید و بر آه و ناله  
و گریه و زاری شما در مصیبت احبا و هجوم اعداء مطالع گشتم

فی الحقیقه قلب عموم یاران از این ظالم و عدوان سوزان و جمیع  
 فریاد و فغان مینمایند و اگر چنانچه چشمها خون بیارد و دموع  
 نهر چیحون گردد باز آتش دلها نیفسرد احزان ساکن  
 نگرند این از این جهت ولی نظر را پاک و مطهر نمساک  
 ملاحظه کن که بچه موعبتی فائز شدند و چه عنایتی راحائز  
 گشتند لب تشنه بچه بحر عذب فراتی رسیدند و در نهایت  
 فقر و فاقه بچه کنز عنایمی ره بردند قطراتی از خون فدای  
 حضرت بیچون کردند ولی شونبهارا از جمال ابهی گرفتند  
 و کاس فضل و عطا را از دست آن دلبری کتانوشیدند و اصنا  
 از جهت امر الله اینواقعه عظمی سبب اعلاء کلمة الله گردد  
 و نشر نجات الله نسمة الله بهبوب آید و نیر موعبة الله  
 طلوع کند امر صد مرتبه عظیمتر شود و رایت الهیه بلند تر  
 گردد آیت تقدیس ظاهر شود و جمیع ملل از هجوم جنود  
 شهادت مفلوب و مقهور و مهزوم گردند ساطوت کلمة الله شرق  
 و غرب را بحرکت آرد و جیوش ملاء اعلی چنان هجوم نمایند که  
 جمیع احزاب مهزوم گردند این است که میفرماید <sup>لک</sup> جند عنا  
 مهزوم من الاحزاب هذا هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال  
 مطمئن باش ایرانیان کف زنارند چه عجب پاکوبانند  
 چه عجب خندانند چه عجب کامرانند چه عجب رقص کنانند  
 چه عجب هذا اب الاحزاب فی القرون الا ولی ولی اینر <sup>قص</sup>

را نقص عظیم در پی و این خنده را گریه پاینده در عقب  
 و این سرور را عذاب قبور در پی و این شادمانی را اندامت  
 و پشیمانی مقرر فسوف ترونهم فی خسران صین شما  
 اعتنائی نکنید اهمیت ندهید اظهار اضطرابی ننمائید  
 مدارا کنید بتبسم بگذرانید اگر چنانچه روبرو شخصی  
 ملامت نمود شماتت کرد بمعقولیت تمام بگوئید حضرات  
 شهداء اقتدا بشهید ان دشت کربلا کردند یالیت کنت  
 معهم فافوز فوزا عظیما همیشه چنین بوده تازگی ندارد  
 لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام والسلام پی حرف را  
 نگیرید اگر چنانچه دیدید مجادله خواهند طفره زیند  
 و بسکوت بگذرانید ع ع "

صورتی از این را بمصر ارسال دارید و همچنین بتهند  
 و هر جا که مصلحت دانید ع ع "

باب هفتم - شهر الهی در سفرنامه مسطور است :

فرمودند " من بشهر شما آمدم دیدم عمارات عالییه دارد  
 در مدنیت ماده ترقی نموده حالا شمارا بشهر خود دلالت  
 مینمایم که در عالم بالاست نظامش وحدت عالم انسانی  
 و قوانینش صلح عمومی است قصورش دایما از انوار ملکوت  
 روشن است موسمش همیشه بهار است اشجارش مدا م سبز  
 و خرم اثمارش تر و تازه آفتابش دایم طالع ماهش همیشه

بدر لا مع انجمن شماره درخشان و اکوایش در دوران اینست  
 شهر ما و بانی این شهر بهاء الله است ما از سیر این شهر  
 سیر شدیم لهذا شمارا بآن شهر دلالت مینمائیم امید است  
 این دعوت را قبول نمائید " انتهى ( جلد اول ص ۲۷۰ )  
 ردیف ص - مشتمل بر چهار باب

باب اول - صدر الصدور

در لوح میرزا فرج الله نازل شده قوله المیزب :

از صعود حضرت صدر الصدور نه چنان احزان احاطه نموده  
 که ببیان آید ولی حکمت چنین اقتضا مینمود که این مصیبت  
 کبری واقع گردد و تأثیرش شدید است بعد از صعود جمال  
 ابهی روحی لا حباه الفدا در هیچ مصیبتی چنین متأثر  
 نشد ما لنا الا التسليم بالقضا والصبر والرضا علی هـ  
 المصيبة الكبرى تسلی قلوب ممکن نه و تعزیت محال مگر آنکه  
 جناب آقامیرزا نعیم و جناب حاجی میرزا سید علی از اهل  
 صاد و جناب نیر و سینا همتی فرمایند " انتهى

باب دوم - صادق

حضرت عبد البهاء جل شانه در لوح میرزا محمد صادق خباز  
 شیرازی که بواسطه جناب عندلیب ارسال شده میفرمایند :  
 قوله الاحلی :

" بسا کلمه صدقی که سبب نجات ملتی شد و بسا شخصی خسیس

را کلمه راستی عزیز و نفیس نمود چه بسیار که شخص عزیز محترمی را يك کلمه کذب بکلی از انظار ساقط کرد و از درگاه احدیت محروم نمود پس ای جان پاك پی صادقان گیر و پیروی راستان کن تا بصدق بمقصد صدق رسی و بر راستی بعزت ابدیه فائز گردی جمیع معاصی بیکد طرف و کذب بیکد طرف بلکه سیئات کذب افزونتر است و ضررش بیشتر راست گو و کفر بگو بهتر از آنست که کلمه ایمان بر زبان رانی و دروغ گوئی این بیان بجهت نصیحت من فی العالم است شکر کن خدا را که توسط صدور این نصیحت جمیع نوع انسان شدی انتهی

بساب سوم - صد ماتی که جمال مبارك تحمل فرمودند

در لوح احبای بند رجز نازل شده قوله الاحلی :

"..... ای یاران الهی ایامی که جمال مبارك رو بقلعه

طهرسی تشریف میبردند تا بقریه نیالا که قریب قلعه بود

رسیدند میرزاتقی نام حاکم آمل که برادر زاده عباسقلنی

خان بود چون خبر جمال مبارك را شنید یقین کرد که رو بقلعه

تشریف میبرند و قلعه محاصره بود لهذا جم غفیری از لشکر

و غیره برداشته نصف شب اتفاقی که جمال مبارك در آن بودند

محاصره نمود و از دور شلیک کردند و جمال مبارك را بسا

یازده سوار بآمل آوردند و جمیع علماء و بزرگان آملک بر

شهادت جمال مبارك، قیام نمودند ولی میرزاتقی، خانان بسیار از این مسئله خوف داشت بهر نوعی بود حضرات را از قتل منع نمود ولی صدقات دیگر وارد گشت تا آنکه نامه ای از عباس قلیخان رسید که ای میرزاتقی عجب خطای کبری زنهار زنهار که يك موئی از سر جمال مبارك، کم گردد زیرا این عداوت در میان خاندان ما و خاندان ایشان الی الابد فراموش نشود البته صد البته مهاجمین را متفرق نمائید و ابدا تعرض نکنید لکن چون حکومت آمل مطلع شد و اردو نیز خبردار گشت که جمال مبارك، را مقصد آنست که بهر قسم باشد بقلمه برسند بلکه این آتش ظلم و اعتساف و ضرب و نزع را خاموش نمایند لهذا در نهایت مواظبت بودند و مانع از تقرب بقلمه شدند پس جمال مبارك، روحی لاجبائنه الفداء در بند رجز تشریف بردند و سر کرده های جز نهایت رعایت و احترام را مجری داشتند پس محمد شاه فرمان قتل جمال مبارك، را بواسطه حاجی میرزا آقاسی صادر نمود و خبر محرمانه به بند رجز رسید از قضا در دهی از دهات سر کرده روز بعد مدعو بودند مستخدمین روسی با بعضی از خوانین بسیار اصرار نمودند که جمال مبارك، بگشتی روس تشریف ببرند و آنچه اصرار و الحاح کردند قبول نیفتاد بلکه روز ثانی صبح با جمعی غفیر بآن ده تشریف برتند در بیابان راه

سواری رسید و به پیشکار دریا بیکی روس کاغذی داد چون باز نمود بنهایت سرور فریاد برآورد و بزبان مازندرانی گفت مردی بمرده یعنی محمد شاه مرد لهذا آن روز را خوانین و جمیع حاضرین چون مطلع بر اسرار شدند که محمد شاه فرمان قتل جمال مبارک را صادر نموده چنین شد جشن عظیمی گرفتند و بنهایت سرور آن شب را بگذراندند مقصود از این حکایت آنست که احبای الهی بدانند که یقوتی انوار مقدسه وجه مبارک بر آن دیار تافته است لا بد تأثیرات عظیمه اش اینست که نفحات قدس در آن محفل انس منتشر گردد و نفوس مبارکی در آن دیار مبعوث شود تابع و محب تعالیم الهی روش و سلوک نماید و سبب تربیت جمعی غفیر گردد و علیکم البهاء الابهی ع

باب چهارم - صفی علیشاه

در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

" در خصوص صفیعلیشاه چون از طهران بعضی از احبای الهی مرقوم نموده بودند که مریدان او این ردیه را گرفتند در محافل و مجالس افتخار مینمایند و استهزا با میکنند و اصرار نمودند که جوابی مرقوم گردد جناب میرزا حسین شیرازی مختصر چیزی مرقوم داشت شما میدانید این عهد اینگونه کلمات ردیه را سبب اعلاء میدانم علی الخصوص از



نفوسی که طفت عبارات لفظیه نیز نباشند رد آنچه از این قبیل است هرچه بیشتر بهتر است منکرین و رادین اول منادی حق هستند مثل ریه که این اثیم مرقوم نمودها<sup>ین</sup> نفوس اهمیت نداشته و ندارند عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از شرق و غرب صحائف عظیمه بر رد نوشته و نعره زنان فریاد کنند چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود مفرضین و منکرین و رادین عظیمتر و کثرتتر گردد و کل سبب اعلاء کلمة الله است شما دعا نمائید که خدا از این قبیل رادین بسیار خلق فرماید چه که خیلی مفید است<sup>ست</sup> انتہی ( لسوح ابن اصدق )

و نیز میفرمایند :

### حواله

ای منجذب نفعات قدسی تا بحال دوسه مکتوب مفصل و مختصر ارسال گردیده رسیده و خواهد رسید در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد واقفید که با طایفه و نفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه سقیم خواه عیارس خواه عازف خواه منحرف خواه متصوف نه بی رحم مفتی<sup>هستم</sup> که بخون آزادگان رقم زنیم و نه پیشرم قاضی که حکم شرع الهی را از بنیان براندازیم و نه مدعی سلوکیم که علم شکوه برافرازیم و نه بی مروت مجتهد که آبروی عارفان بریزیم و نه

معجب و متکبر حکیم که با هر ناطقی درستیزیم و نه عارف کاملیم که ندای حق را در ذرات کائنات استماع کنیم و در سسدره انسان انکار نمائیم و نه شیخی با یال و کوپالیم که در همزار حدیث سلسل روایت کنیم . بلکه غریبیم و اسیریم و سساده فقیریم و حقیر و ذلیل در گاه رب قدیریم بی سر و سامان او هستیم و بیچاره و بی درمان از مرسری سر او جوئیم و از هر افقی نور او طلبیم با جمیع ادیان بکمال روح و ریحان روش و سلوه، نمائیم و باکل بتمام الفتیم نه کلفت و با جمیع در فکر محبت و رحمتیم نه زحمت مأور به دوستی و انسیم نه نفرت و وحشت اگر ایشان در ایمان ماشبهه دارند ما بکمال عرفان ایشان مقرر و ممترفیم چه کنیم ؟ قسمت چنین بود و نصیب چنان عند لیب حزین را ناله و زاری آموختند و مرغ رنگین را ناز و طنازی فاخته جان سوخته را با آه و انین قرین نمودند و طاووس باغ برین را جلوه نازنین شمع را افروختن آموختند و پروانه را سوختن مقصود اینست که ما در ایشان نظر حقارت ننمودیم بلکه تعجب کردیم که با وجود این مراتب عرفان و ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و متمم حدیث مستور و پنهان ماند . باز ملاحظه میکنیم که احوالات مختلف است و مقامات بی شمار عارفان و واقفان را حالات مختلف چنانچه شیخ سعدی گوید: گهی بر طارم اعلی نشینیم \* گهی تا پشت پای

خود نه بینیم . باری بهیچوجه پایی ایشان نشوید ان الانسا<sup>ن</sup>  
 علی نفسه بصیره و ان القی معاذیره آن رساله رایکی از احباء<sup>الله</sup>  
 مرقوم نموده بود . تا توانی سبب روح وریحان باش ومظهر  
 رحمت رحمن از برای نفوس مراتب است امید واریم گل از معین  
 انصاف بنوشند ابد اجدال جائز نه والبهاء علیک ع ع  
 انتہی

ردیف ض - مشتمل بر یکباب

باب اول - ضرر د خان

حضرت عبد البهاء میفرمایند قوله الاحلی :

مدینه جناب آقا محمد حسین وکیل علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای بنده الهی نامه ای گه بجناب میرزا عبد الوهاب مرقوم  
 نموده بودی ملاحظه گردید سبب بهجت و سرور شد زیرا  
 مرقوم نموده بودید که بوصول مکتوب د خان احبا فورا ترك  
 نمودند و د خان موقوف را از دست انداختند فی الحقیقه  
 ضرر و زیان این دود بی نفع و سود واضح و مشهود است  
 اجسام را بکلی معلول نماید و اعصاب را رخاوت و مستی بخشد  
 و دماغ یعنی مغز را از احساسات علویه ممنوع نماید اوقات  
 بشریش بیهوده بگذرد و اموالی بیجا صرف گردد نه تشنگی  
 بنشانند و نه گرسنگی زائل کند شخص عاقل البته ترك این مضر

هائل نماید و همواره بآنچه سبب صحت و سلامت است پرد از باری یاران آنجا اگر نصیحت قدیمه مرا میشنیدند پریشانی چنین حاصل نمیشد بصراحت نوشتم که اگر چنانچه این منافات زائل نگردد عنقریب پریشانی کلی حاصل و ندامت متواصل گردد حال ملاحظه نمودید بتمامها واقع شد من این پریشانی را آنوقت میدیدم ولی یاران مست بودند حال الحمد لله واضح و مشهود شد که آنچه من میگفتم صحیح بود پس متنبه شوید و بآنچه دلالت میشود عمل نمائید واللہ خیر شماست والا از برای این زندانی چه تفاوت میکند چه خواهد شد آنچه گفته میشود محض خیرخواهی نفوس است ولی نفوس مانند مستسقی اگر گوئی آب نشاید دلگیر گردد و لکن چون قدم آماس یابد بیدار شود و پشیمان گردد در بدایت این عبد نصیحت حقیقت را بگویم ولی چون تأثیر نیابم سکوت کنم ملاحظه فرمائید آیا الی الان نفسی رابسه امری دلالت نمود که از آن مضرت دید لا واللہ دیگر برهانی بهتر از این چه پس آنچه لله گفته میشود باید احبها بدل و جان بپذیرند تا روز بروز بتقرب بارگاه کبریا موفق گردند جمیع دوستان را از قبل من تحیت مشتاقانه برسان وعلیک البهائم الابهی ع

ای بنده حق این حکایت پیش بود اما حال من از احبای

عراق بسیار راضی و از خدای طلبم که بهتر و خوشتر گردند  
آنوقت تائید برسد و توفیق حاصل گردد ع ع \*

ردیف ط - شامل سه باب

باب اول - طباطبا

حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

در جز بواسطه جناب ناظم جناب طباطبائی علیه بهاء الله  
الابهی . هوالله

حبیبها گویند که سید سند طباطبا در اقلیم مصر بود و شهیر  
در این کشور گشته بزرگواریش مسلم بوده و نسب صحیحش  
مدلل و مشتهر گشته ولی لکن لسانی داشته یعنی بعضی  
حروف نداشته لذا لفظ طیب طیب را طباطبا گفته و شهیر  
بطباطبا گشته و اما میگوئیم آن کلمه طوبی طوبی بود زیرا  
اثرش در سلسله اش ظاهر و عمود اگشت طوبی لك ثم طوبی  
لك بشری لك ثم بشری لك بما فزت باعظام ما كان عجبناه  
جدك الجلیل فی سبیل ربك الجمیل وعلیک البهاء الابهی ع  
انتهی

باب دوم - طرز بیان و گفتار

در سفرنامه جلد اول صد و راست :

" فرمودند بیان باید بمشرب حضار و اقتضای وقت باشد  
و حسن عبارات و اعتدال در اداء معانی و کلمات لازم فقط

حرف زدن نیست همیشه در عکا میرزا محمد علی بیاناتی را که  
از من می شنید بعینها در مواقع دیگر ذکر میکرد ولی ملتفت  
نبود که هزاران حکم و مصالح لازمست نه تنها گفتن در ایام  
بفداد و سلیمانیه شیخ عبدالحسین گفته بود که جمال مبارک  
کرد ما را باین وسیله جمع و جذب کردند که اصطلاحات  
عرفا و صوفیه را بیان مینمودند بیچاره شیخ مذکور رفست  
و کتاب فتوحات مکیه را پیدا و عبارات آن را حفظ نموده در هر جا  
ذکر کرد دید هیچکس گوش نمیداد خیلی تعجب کرد که  
چرا مردم گوش نمیدهند جمال مبارک فرمودند بشیخ بگوئید  
ما فتوحات مکیه را نمیخوانیم بلکه آیات مدنیه را القا  
میکنیم فمُوص شیخ را نمیگوئیم بل از نصوص الهیه  
حرف میزنیم " انتهى

باب سوم - طرفین اختلاف مردودند

در سفرنامه مسطور است :

فرمودند بعضی مسیح را خدا بعضی کلمة الله و بعضی  
نبی الله گفتند و از اینگونه اختلافات نزاعهایی بحیان آمد  
که بجای روحانیت عداوت و بجای یگانگی بیگانگی در ملت  
افتاد ولی حضرت بهاء الله ابواب این اختلافات را مسدود  
فرمودند و تعیین مبین کتاب و تأسیس بیت العدل عمومی  
بعبارة اخری پارلمان ملی و امر بعدم داخله در عقاید

و وجدان این رخنه هارا سد نمودند حتی فرمودند اگر د و نفر  
 در امری اختلاف کنند که بدوئیت منجر شود هر دو باطلند و  
 از اعتبار ساقط " انتهى ( جلد اول ص ۲۹۲ )

ردیف ظ. - مشتمل بر دو باب

باب اول - ظهور امر و وعود الهیه در عالم تدریجی است ؛  
 مرکز پیمان در لوح محب علی میرزای شیرازی میفرمایند -  
 قوله الاحلی :

" چون نشو و نمای کالبد از فیض جان بتدریج است تا تدرج  
 در مراتب خلقت از نطفه و علقه و مضغه و کساء لحم و انشاء  
 خلق آخر و فتبارک الله احسن الخالقین نماید لهذا هیکل  
 عالم نیز از این روح مفخم در بدایت درجات خلقت است  
 عنقریب آثار باهره فیض روح القدس الهی را در این هیکل  
 نورانی بقسمی مشاهده نمائید که عقول حیران و ابصار خیره  
 نگران گردد " انتهى .

باب دوم - ظهور کلی الهی حضرت اعلی و جمال مبارک هستند  
 در یوم هیجدهم صفر سال ۱۳۳۲ هجری قمری این نطق  
 مبارک در حیف از لسان اطهر مرکز میثاق الهی جل شائسه  
 جاری گردید قوله الاحلی :

" امروز من خیلی میل داشتم که بیایم بالا ولی احوال من

طوری بود که مساعدت نکرد هواسرد بود و چون دیدم بالا هم  
سرد است نیامدم جناب شیخ ابوالقاسم فی الحقیقه از قدمای  
احباب بود سالهای سال در ظل عنایت جمال مبارک بود  
و در جمیع ایام خود خادم امر بود و بحسن خاتمه موفق شد  
عاقبت او خوب بود مانند مسک بود خیلی مشکل است در این  
ایام این ایام امتحان است هر کس که بحسن خاتمه  
فائز شد باید بداند که این اعظام نعمت الهی است در عالم  
انسانی دیگر موهبتی اعظم از حسن ختام نمیشود همیشه  
باید که ماها دعا کنیم تضرع و زاری نمائیم و جزع و فزع بملکوت  
ابهی کنیم که بحسن خاتمه موفق گردیم الحمد لله شیخ  
ابوالقاسم موفق شد يك ملا محمد تقی بود که در ایام حضرت  
اعلی مؤمن شد و از مؤمنین خیلی کامل بود و رساله ای در اثبات  
حضرت اعلی نوشت خیلی شخص ممتازی بود بحسب ظاهر  
معروف و مشهور و عالم و فاضل بود لیکن بیچاره بسوء ختام  
مبتلا شد آمد رفت بنجف پیش حضرات علماء حضرات علماء  
گفتند که این شخص مرتد است توبه او قبول نیست بسیاری  
چه نسبتها که غیر ممکن و محال است بحضرت اعلی میداد  
مفتریات زیاد بود با وجود این هر جا میرفت قلیان میآوردند  
میکشید بعد نی قلیانرا میشستند آقا محمد نقشی بسود  
در اصفهان بسیار شخص خوبی بود بعد راجع شد بدرجه



راجع شد که در نجف رفته بود از آنجا مخصوص آمد  
حضراتی که از اقربای او هستند و خود آنها را تبلیغ کرد  
گفت چون من اینها را تبلیغ کرده ام باید برگردانم  
شبها نماز میخواند و روزها روزه میگرفت بعد دیگر  
جمال مبارك فرمودند من اوراعفو کردم بجهت اینکه اویک  
وقتی زحمتهاکشیده و تبلیغ کرده بود حالا اینست که حسن  
خاتمه اعظام موهبت الهی است هر نفسی که بحسن ختام  
فائز شد او مظهر الطاف الهی خواهد گردید باید آن شخص  
را خیلی مکرم داشت الحمد لله شیخ ابوالقاسم بحسن ختام  
فائز شد امشب میخواهم یک صحبتی از برای شما بنمایم که  
باید هر یک از شما کالمنقش فی الحجر در قلبش ثابت بماند  
و ثابت بماند بقسمی که هیچوقت فراموش نکند و بهر یک از احباب<sup>ی</sup>  
الهی در ایران میرسید بگوئید آن اینست که مظاهر  
مقدسه الهیه شبه و نظیرند ارند در هر کور و دوری بی مثل  
و نظیرند مثلا حضرت موسی علیه السلام در دور خود مثل  
و نظیری نداشت و جمیع آن کسانی که بعد از او آمدند  
حتی انبیاء در ظل او بودند اقتباس از انوار او میکردند  
در ذات خود نوری نداشتند اما اقتباس انوار از آن مشکاة  
مینمودند لهذا جمیع نفوسیکه در دوره موسی آمدند در ظل  
او بودند و همچنین نفوسیکه در دوره حضرت مسیح روحی له

الفداء<sup>۱</sup> جمیع در ظل او بودند او آفتاب و دیگران نجوم  
 شبه و مثلی نداشت جمیع مقتبس از انوار او و مشتمل بنار او  
 بودند و همچنین در دوره حضرت اعلی روح ماسواه فداه  
 شبه و مثیلی نداشت جمیع مقتبس از آن بحر و همچنین در  
 دوره جمال مبارک<sup>۲</sup> روحی لا حباه الفداء<sup>۳</sup> کل در ظل او هستند  
 شبه و مثیلی ندارد تا ظهور بعد آنهم بعد از هزار سال  
 نه اینکه معینا هزار سال ولی دو هزار سال ده هزار سال  
 بیست هزار سال حتمی نیست که بعد از هزار سال باشد تا  
 هزار سال دیگر آفتابی طالع نمیشود آنچه ظاهر شود در ظل  
 او هستند بمنزله سرج همدی هستند جمیع بر سر این چشمه  
 حیات جمعند جمیع از آن انوار اقتباس مینمایند جمیع از  
 آن دریا بهره و نصیب میگیرند جمیع از آن نسیم جانبخش  
 زنده میشوند جمیع از آن غیث حاصل قسمت میگیرند مقصد  
 اینست که حضرت اعلی روحی له الفدا بشارت بظهور  
 جمال مبارک داد و جمال مبارک ظهوری است که موعود کل  
 ظل آن است حضرت اعلی روحی له الفداء<sup>۴</sup> صبح هدای  
 آن شمس حقیقت بود صبح نورانی آن شمس بود جمیع مادر  
 ظل آن کل در ظل آن جمیع ماها مقتبس از آن فیوضات هستیم  
 من عبد البهاء هستیم و بس هر کس مرا غیر از این بستاند من از  
 او راضی نیستم من بنده آستان جمال مبارکم و امید وارم که

باین بندگی قبول شوم هرکس غیر از این ذکر می کند من ابد ا  
 از او راضی نیستم عبد البهاء والسلام دیگر نفسی ستایش  
 جز این ننماید جمال مبارک و حضرت اعلی را در این کور مثل  
 و نظیری نه تا موعود ثانی جمیع احبا باید عقیده شان فکرشان  
 ذکرشان این باشد وحدت اعتقاد داشته باشند تا بعد از  
 این اختلافی واقع نگردد حضرت اعلی روحی له الفداء صبح  
 هدی جمال مبارک موعود کل ملل و ادیان و جمیع مادر ظل  
 مبارک محو وفانی بندگان این آستان مقدس جمیع خدام  
 جمیع خاکسار جمیع محو وفانی جمیع مستفیض از آن شمس  
 حقیقت هیچ ذکر هیچ وصفی هیچ نعمتی غیر از این برای  
 ما نیست من عبد البهاء هستم جمیع احبا باید باین بیان  
 راضی گردند تا من از آنها راضی باشم باید جمیع احبا را  
 مسئله متحد باشند اینست که الحمد لله تا بحال ابد ا بعمون  
 و عنایت جمال مبارک نه از قلم و نه از لسانم کلمه جز عبد البهاء  
 جاری نشده امیدم چنانست که جمیع احبا بر مشرب من باشند  
 تا من از جمیع سرور باشم باید نهایت آرزوی ما این باشد  
 که در سیهیل او بخند متی موفق شویم ولو حرکت مذبحی باشد  
 مقامی اعظم از این نیست بعد از جمال مبارک تا یوم ظهور ثانی  
 مقام عبودیت محضه صرفه نه عبودیت تأویلی عبودیت حقیقی  
 صرف بنده آن آستان باشیم این است حقیقت حال و هر کس

دون آنرا بگویند من از اراضی نیستم اینست وصیت من بشما  
 این است نصیحت من بشما این است عهد و پیمان من بشما  
 این است رضای من این است آرزوی من این است خواهش  
 من از جمیع احباب مرهم زخم من عبودیت آستان مقدس  
 درمان درد من عبودیت آستان مقدس سدره منتهای من  
 عبودیت آستان مقدس غایت قصوای من عبودیت آستان مقدس  
 فردوس اعلاى من عبودیت آستان مقدس مسجد اقصای من  
 عبودیت آستان مقدس چه تاجی درخشنده تر از عبودیت  
 آستان مقدس چه مائده لذیذتر از عبودیت آستان مقدس  
 چه عزتی از برای ما ما اعظام از عبودیت امید وارم که جمیع  
 موفق شویم ببندگی موفق شویم بصحویت و فناء تام بآن ساحت  
 قدسی اینست جنت مأوای مخلصین این است غایت قصوای  
 مؤمنین این است ذروه علیای مقربین " انتهى  
 ونیز میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

ای احبای الهی و اما رحمن شمس حقیقت که از افق تقدیس  
 بر آفاق اشراق نمود انوار وحدت افکار و وحدت آراء و وحدت  
 عقاید و وحدت حقیقت بذول داشت تا عالم انسانی از جهت  
 افکار و عقاید در نقطه واحده اجتماع نماید و بکلی اختلاف  
 و نزاع وجدال از عالم انسانی برخیزد و نور واحد که ساطع از

شمس حقیقت است جمیع قلوب را روشن نماید و بجهت این وحدت تامه والفت کامله جمیع بلایا و رزایا و مصائب را نفس مبارک، تحمل فرمود که چشمها گریان و قلبها الی الابد سوزانست الحمد لله در سایر ممالک شرق احبای الهی اعتقاد واحد و فکر واحد و قول واحد دارند و بحقیقت واحد متمسکند ولی از قرار مسموع در صفحات امریکا احبای الهی اختلاف در عقاید دارند و این اختلاف مادم بنیان الهی است لذا بصبارت صریح و صحیح مرکز میثاق بیان این مسئله را مینماید تا ابد اختلافی نماند کل متحد و متفق شوند و بسبب این اتحاد نورانیت حقیقت عالم انسانی را روشن نماید و آن اینست که حضرت اعلی روحی له الفداء موعود قرآنست یعنی قائم و مهدی موعود که بعد از حضرت محمد ظاهر خواهد شد و صبح روشن افق هدی بودند و مبشر بجمال ابهی و جمال مبارک شمس حقیقت روحی لا حباه الفداء حضرت من ینظره الله موعود جمیع کتب و الواح حضرت باب است و عبد البهاء مرکز میثاق الهی لکن غصن فرع شجره است اما اصل شجره است و در کتب جمیع ملل دو موعود وعده داده شده اند چنانچه در انجیل وعده آمدن ایلیا و حضرت مسیح است و آن حضرت باب و حضرت بهاء الله اند و بعد از جمال مبارک دیگر ظهور ثالثی نیست تا هزار سال هر نفسی که پیدا شود ولو در نهایت

کمال باشد در ظل جمال مبارك است بنده اوست و مقتبس از انوار او و مستفیض از فیوضات اوست او بمنزله ستاره و ماه هست و جمال مبارك بمنزله آفتاب ماه از آفتاب اقتباس انوار نماید اینست اعتقاد صمیمی قلبی عبد البهاء و جمیع مکلفند که آنچه از قلم میثاق صادر کل متمسک بآن گردند و معتقد بآن اینست اساس امر الهی اینست نور حقیقت اینست عقیده عبد البهاء لهذا عبد البهاء رانهایت آرزو چنانست که در آستان جمال مبارك خادم امین و بنده صادق باشد هر نفس که محبت تامه بمن دارد و ثابت بر میثاق است باید مرابنده آستان جمال مبارك داند ولی مرکز میثاق مرجع کل اهل آفاق است و همین کتاب و بهائیان کل در ظل او لهذا اگر نفسی بخودی خود کتاب الهی را مخالف نص صریح قلم میثاق تفسیر نماید مقبول نیست و سبب اختلاف در میان احباء الله است مقصود اینست که جمال مبارك مثل و نظیر ندارد و منفرد در ذاتست و منزله و مقدس در صفات من در ظل او هستم و بنده آستان او امیدم چنانست که بعد از این نص صریح که از قلم میثاق صادر است دیگر ابدا اختلافی نماند و احببای امریکه نظیر یاران ایران در عقاید متحد و متفق شوند تا این سبب سرور قلب عبد البهاء گردد و باعث علو امر الله در امریکا و علیکم و علیکن البهاء الابهی این نامه را طبع کنید و در جمیع

امریکا انتشار دهمید ع ع " انتهى  
ردیف ع - مشتمل بر دوازده باب

باب اول - عالم امکان میدان اکتساب کمالات

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

هوالبهی

ای ناظر بملکوت ابهی این عالم امکان میدان اکتساب شئون  
رحمانیه است و اتماف بصفات ربّانیه و همچنین محل وقوع  
درمهالك، نفسانیه و سقوط درظلمات شهوانیه انوارحقائق  
مصنویه درحقیقت انسان چون شعاع درهویت شمع مکنون و  
صتور پس بجهت ظهوراین حقائق نورانیه رحمانیه دراین  
زجاجه لطیفه ربّانیه محرك و عربی لازم و از برای شمع افروزنده  
واجب است تا انسان درظل تربیت الهیه داخل نشود و بنار  
کلمه الهیه مشتمل نگردد انوارتوحید درزجاجه قلب نیفروزد  
وآیه مبارکه قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان  
ذموقا تحقق نیابد " ع ع

باب دوم - عرش مطهر حضرت ربّ اعلی جلّ ذکره الاعلی

در لوح باطوم میفرمایند :

" ای یاران عبدالبهاء دراین ایام بحسن القضاوتائید

ربّ السموات العلی و توفیق ملکوت لایری همیکل مقدس

حضرت اعلی درجبل کرمل حیفا در مقام معلوم استقرار یافت

لهذا قربانی لازم و جانفشانی واجب احبای نیریز از این  
جام لبریز سرمست شدند و بچوگان همت گوی سبقت از این  
میدان ربوندند هنیئا لهم ثم مرثیئا هذا القدر الممتلئ  
الدافع بصهباء محبة الله وعلیهم بهاء الله الابهی  
شاید من بعد از اهل نقی و نفاق افترائی زنند و کذب و بهتان  
بر زبان رانند و گویند که همیکل مکرم را مقاصی دیگر یا جزئی  
از اجزاء در موقعی دیگر یاران الهی بدانند که صرف  
بهتانست و کفر و نفاق و نفاق آن جسد مبارک، مملوب در کوه  
کرمل بتمامه استقرار یافت ولی اشرار آرام نگیرند یقین است  
بهتان زنند و ادعا نمایند که ما آن جسد مبارک را در بردیم  
یا نقل کردیم یا جزئی از اعضاء بدست آمد یا اجنه از دست  
ثابتین ربوندند جمیع این اقوال کذب و بهتان است و آنچه  
حقیقت است بیان گردید و علیکم البهاء الابهی ع ع "

انتهی

باب سوم - عزت بنی اسرائیل

در ربیع الاول ۱۳۳۲ در بیت مبارک بیان مبارک برای احباء  
کلیمی نژاد همدانی از جمله این بود " کلمه عزت و نجات  
بنی اسرائیل وقتی نازل شد که جمیع آنها در ذلت بودند  
بدرجه که وصف نداشت در طهران حق نظری بود کلیمی  
تازه عیالی وجیهه گرفته بود اراذل طمعی درباره عیال او



نموده بودند لهذا جمعیت کرده پیش امام جمعه رفتند و گفتند که عیال حق نظر مسلمان شده است ریختند در خانه او را بیرون کشیدند هرچه آن زن میگفت من یهودی هستم هیچکس گوش نمیداد با آنکه حق نظر حکیم مشهوری بود و محمد شاه با امتیازی داده بود بجهت روغنی که بپای شاه مالیده بود و درد پا راساکت کرده بود لهذا او را امتیاز داده بودند با وجود این ذلت یهود بدرجه بود که آن دختر را از خانه او بیرون کشیدند و هرچه بیچاره فریاد میکرد که من یهودی هستم گوش نمیدادند واقعا خیلی مغشوش بود با آنکه امر حضرت رسول رعایت و مراعات بود حتی از تواریخ است لهم مالنا ولنا مالهم .... " انتهى

باب چهارم - عزت مؤمنین

در لوح ناظم خراسانی که در بند رجز بوده میفرمایند :

"نفوسیکه در ظل عنایت جمال مبارکند یقین بدان که مؤید و موفقند ولو بحکمتی اندکی تأخیر افتد و نفوسیکه متزلزل اند

البته بخسران مبین افتند و لو اندکی اول کشد " انتهى

باب پنجم - عشق آباد و خراسان

حضرت عبدالبهاء در ۱۴ فورال سنه ۱۹۱۴ در بیت مبارک

فرمودند :

اصل خراسان و سیستان و زابلستان و افغانستان و مرو

و آنصفحات جمیعاً داخل برامز خواهند شد پایتخت خراسان در زمان قدیم مرو بوده ..... جمال مبارک ذکر خراسان را میفرمودند که این امر مبارک آنجا نشر خواهد یافت هرکس گمان میکرد که مقصود مبارک خراسان است بعد که عنایات جمال مبارک همه متوجه عشق آباد شد ملتفت شدند که مقصد آنجا است بعد دیگر مشرق الاذکار در آنجا تأسیس شد این اولین مشرق الاذکار است که بهمت حضرت افغان روحی له الفدا و بهمت احبای عشق آباد با تمام رسید این مسئله بعد خیلی اهمیت پیدا میکند بعد هزاران مشرق الاذکار ساخته خواهد شد و لکن این حکایت دیگر است اسم شهر هم خوب اسمی است عشق آباد در جغرافیای آسیا نقطه مهم است مهمترین نقطه آنصفحات مرو و عشق آباد است زیرا يك نقطه حاکمه است بر جمیع آسیا هر امری در آنجا انتشار یابد سرایت بر جمیع آسیا میکند امیر تیمور مقرر سلطنت را آنجا قرار داد تا سبب فتوحات عظیمه شود چنگیز خان بعد از آنکه آنجا را فتح نمود جمیع آسیا را فتح کرد حال هم که الحمد لله علم الهی در آنجا بلند شده است مشرق الاذکار در آنجا ساخته شده است انتهى

و نیز میفرمایند. قوله الاحسنی :

بواسطه جناب ارباب علیه بهاء الله الابهی  
 عشق آباد احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی :  
 هو الله

ای یاران نورانی عبدالبهاء احبای عشق آباد فی الحقیقه  
 درمیدان عشق جانفشانند واز نسیم گلشن جنت ابهی درنهایت  
 روح وریحان جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء همواره  
 ذکر خراسان میفرمودند که منشاء آثار خواهد بود و مرکز انوار  
 خواهد گشت هرکسی را گمان که مقصود از آن سائر جهات  
 خراسان است ابدًا بخاطر نمیگذشت که عشق آباد بجلوه  
 محبت الله چنین معمور و آباد گردد تا آنکه پرده برافتاد  
 و آن شهر مدینه عشق شد و یاران در نهایت شوق و ایمان  
 و ایقان مبعوث شدند و بنیان مشرق الاذکار بلند گشت و سر  
 مکنون آشکار شد که مقصود حضرت بیچون آن مرز و بوم بود  
 انتهی

باب ششم — عصمت و عفت

حضرت عبدالبهاء جل ثناءه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

هو الابهی

ای بنده الهی آنچه بفرزند هموشمند مرقوم نموده بود یسند  
 ملاحظه گردید لهذا جواب مرقوم میشود اهل بها باید  
 مظاهر عصمت کبری و عفت عظمی باشند در نصوص الهیه مرقوم

و مضمون آیه بفارسی چنین است که اگر رسات حجال بابدع  
 جمال بر ایشان بگذرند ابداً نظرشان بآن سمت نیفتد  
 مقصد اینست که تنزیه و تقدیس از اعظام خمائن اهل بها است  
 و رقات مؤمنه مطمئنه باید در کمال تنزیه و تقدیس و عفت  
 و عصمت و ستر و حجاب و حیا مشهور آفاق گردند تا کل بر  
 پاکی و طهارت و کمالات ایشان شهادت دهند زیرا ذره از  
 عصمت اعظام از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است  
 والبها علیک من عبد البها ع

باب هفتم — عظمت مظهر ظهور الهی

در صفحه ۲۸۶ جلد اول سفرنامه مسطور است :

فرمودند " نفسی منکر فضائل مبارک نبود و جمیع عقلای شرق  
 اول شخص عالم میدانستند ولی میگفتند حیف که ادعای  
 الوهیت فرمودند حتی درباره من اغلب اهلالی شرق گفتند  
 و نوشتند که فلانی در علم و فضل و نطق و بیان منکر ندارد  
 حیف که مروج آئین تازه ای است توقع آن داشتند که ما  
 خادم و مروج عقائد و رسومات قدیمه آنها بشویم دیگر خبر  
 ندارند که باید بحال انسانی خدمت نمود و مروج الفت و  
 یگانگی عمومی شد " انتهى

باب هشتم — عظمت سفر مبارک بنسرب

در سفرنامه جلد اول مسطور است :

فرمودند " این از وقوعات تاریخیه است و از امور خارق العاده که شخصی ایرانی بانفوس جاپانی در سانفرانسیسکو یکدیگر را باین درجه از محبت و یگانگی ملاقات نمایند این بقوه حضرت بهاء الله است و جای شکر و سرور است اگر بگویند حضرت بهاء الله شخصی را از آسمان و شخصی را از زمین آورده و بین زمین و آسمان هر دو را ملاقات داده عجب بدانید قوه حضرت بهاء الله هر امر مشکل را آسان نماید من از جاپانی ها خیلی خوشم میآید زیرا با خدمت و ذکاوتند چون در امری اقدام نمایند از پیش میبرند " انتهى .

( جلد اول صفحه ۲۸۷ )

باب نهم - علت دست بینا گوش گذاشتن مؤذنین در وقت اذان حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوح حاجی میرزا حبیب افغان فرموده اند :

" ..... در وقت اذان در کور فرقان دست بینا گوش نهادن سنت قدیم و عادت دیرین مؤذنانست زیرا در بدایت انتشار دین الله در مدینه چون بانگ اذان بلند شد از اطراف مؤذن راسنگسار نمودند لهذا هر کس اذان گفتی و دست را بینا گوش نهادی تا سر از سنگ هر بد اختر محفوظ و مصون ماند ..... " انتهى .

باب دهم - علماء سوء

در لوح سید علی اصفهانی که بواسطه ادیب دبستان الهی  
از نظم مبارک، میثاق نازل میفرمایند قوله الاحلی :  
" فعليك، بالتهيأ، للسفر الى سائر الاقطار ولا سيما الناحية  
المقدسة وادي السلام لعلك تهدي نفوسا خائضة فسى  
بحور الاوهام غافلة من هذه الايام تائهة في فيافي الجهل  
والعمى سابحة في بحار الضلالة والغوى يتغمفون بالعلوم  
ويحتجبون عن محوالموهوم وصحوالمعلوم ويتمتمون بالفنون  
ولا يعرفون ماذا يقولون كأنهم ببغاء او عجل جسد له خوار  
اصواتهم ترجيع صوت الصدى لعل الله يحدث بذلك امرا"  
انتهی

و در لوح ابن ابهر نازل قوله الاحلی :

" من بعد دستگاه اجتهاد وحکمرانی علماء ومرافعه در نرد  
مجتهدین و تمسک عوام بایشان وصف جماعت و ریاست روسای  
دین پیچیده خواهد شد جمیع خلق اروپا مشرب گردند و  
بآسایش این جهان پردازند اساس دین بکلی مضطرب  
و متزلزل گردد چنانکه در این مدت قلیله چقدر سستی و فقور  
حاصل گردیده معلوم است که در مدتی قلیله عنقریب مثل  
اروپا دین و مذهب نسیا منسیا خواهد شد مگر اینک—  
بنفثات روح القدس دلها زنده و نفوس آزاده شوند و دوری  
جدید بمیان آید این قضیه ایست واضح و مشهود دلیل و

برهان لازم ندارد " انتهى

و در لوح آقاسید اسد الله قمی نازل قوله الاحلی :

" این قوم خویش را علمای دین صین و حامی شرع متین و  
 جانشین سید المرسلین می‌شموند و چون شعبان بد کیـش  
 بیگانه و خویش را نیش زنند و چون مار و عقارب ابا عد و  
 اقارب را می‌گزند بنیان رحمن براندازند و بنیاد عدل و داد  
 را ویران کنند و بزبان از خشية الله دم زنند چون گرگان  
 خونخوار اغنام الهی را بدرند و دعوی شبانی کنند و چون  
 دزدان راه قطع طریق و سد سبیل نمایند و قافلہ سالاری  
 خواهند در مجالس علم ابکم و اصم نشینند و در برهان و بیان  
 لال گردند و بضر بسیاط و چوب و چماق اثبات مدعا خواهند  
 چون بعنائم نگری هریک، چون جبل ابی قبیس بلند و عظیم  
 و چون بفضائل نگری هریک، اجهل از انعام و بهیم بگو اگر  
 مرد میدانید زبان بیان و برهان گشائید و گوی و چوگان  
 طلبید و حقیقت تبیان ظاهر نمائید ..... حال در مد ارس چو  
 بهائم اسیر خوردن و خورا کند و چون سباع ضار به بی صالات  
 و بی باک ..... فباطل ما هم یعملون فسوف یرون انفسهم  
 فی خسران صین " انتهى

و نیز حضرت عبد البهاء در لوح آقاسید اسد الله قمی  
 میفرمایند :

در جمیع اعصار و قرون علماء سرء موجود و منشاء فساد و

طفیان اهل عناد بودند این است که در قرآن میفرماید  
 واضله الله علی علم و در آیه ثانیه میفرماید فرحوا بما  
 عندهم من العلم و در حدیث میفرماید فقهاء ذلك الزمان  
 شر فقهاء تحت ظل السماء منهم ظهرت الفتنة واليهم تعو.  
 شیخ بهائی میگوید :

علم نبود غیر علم عاشقی      مابقی تلبیس ابلیس شقی  
 ملای رومی گفته :

ورنه این زاغان دغل افروختند

بانگ بازان سپید آموختند

بانگ هدهد گریاموزد قضا

راز هدهد کوو پیغام سبا

انتهی

و در سفرنامه مسطور است ( ص ۱۸ )

کاتولیک ها هر قدر تعصب نمودند ذلیل تر گشتند تا حال  
 که بترتیب جدید راضی شدند والا این اشخاص متعصب تر  
 مذاهب عالمند الان در پاریس در هر مرحله ای پایاز فقط  
 بجهت اداء رسومات جزئیة مذهبی است که رسما با مسور  
 کفن و دفن اموات و امثال آن مشغولند در امور دیگر ابداء  
 مداخله ندارند خدا روسای ادیان را ذلیل نموده هر چه



بکنند روز بروز ذلیل تر میشوند همیشه خرابی ملت و بسند  
اخلاقی امت از روسای دین بوده " انتهى

و نیز در لوح میرزا محمد نقاش میفرمایند :

" علمای بی فکر ایران را ویران نمودند و منتهی باشد اضطراب  
کردند ایرانیان آنچه عبدالبهاء نصیحت کرد نپذیرفتند  
اعتماد بفتوای دانایان خویش نمودند و آنان از هر حقیقتی  
بیخبر و از عالم سیاسی بی بهره امور مهمله عالم سیاسی را  
تطبیق بقواعد شرح لعمه نمودند لهذا نتیجتاً این شد " انتهى

و نیز حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوح مرحوم شیخ علی  
اکبر قوچانی شهید فرموده اند :

" در بدایت انقلاب حضرت علی قبل اکبر من صعد الی مقعد  
صدق عند ملیک مقتدر مرقوم نمودند که حضرات علما کوس  
لمن الملك، میزنند صدراعظم رفته که حضرات علمارا از قم  
بتهران در نهایت احترام وارد کند و جمیع شهر با طبل و علم  
باستقبال شتافتند حتی شاهزادگان عظام و وزیرای گرام  
وسه روز شهر را زینت نمودند و شبها چراغان کردند  
سید عبد الله میگوید العزة لی فی الاخرة والاولی شیخ  
فضل الله میگوید الملك لی والسلطنة العظمی سید محمد  
میگوید انی مصدر فی صدر الجلال و خضمت لی الاعناق

این عبد در جواب نوشت والا ن در طهران موجود این عزت  
مانند ظل زائل است عنقریب بدل بذلت کبری شود و  
ضربت علیهم الذلة والسکنة وبائوا بفضب من الله یخرعون  
بیوتهم باید یهم وایدی المؤمنین بدست خود تیشه برریشه  
خود زدند حضرات علما آخور را دیدند اما آخر راندیدند  
عنقریب این فریادهای یاطوبی یاطوبی بدل بوا اسفا و  
واویلا گردد اینها اعزه ایران بودند ملاحظه نمودی که  
بچه حالی گرفتار شدند " انتهى

و نیز در لوحی میفرمایند :

" رساله سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت  
انقلاب مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنه یازده بخط  
جناب مشگین قلم و تاریخ آنسال در مبانی طبع و تمثیل شده  
و منتشر در آفاق گشت و البته نسخ متعدده از آن در طهران  
موجود بآن رساله مراجعت نمائید و بدیگران بنمائید که  
بصریح عبارت تفصیل واقعه الیوم مند مع و مند رج است  
و بوضوح مرقوم گردیده که اگر آخوندها و فقهای زمان مداخله  
در امور نمایند بمینه مثل زمان شاه سلطان حسین و فتحعلی  
شاه و خلع سلطان عبدالعزیز گردد . در زمان شاه سلطان  
حسین از مداخله آقایان پیشوا ایران بدست عثمانی و روس  
و افغان افتاد و در زمان فتحعلیشاه بمداخله آن گروه

بی‌انتباه نصف آذربایجان بباد رفت و غرامت عظیم کشید،  
 شد و دریای مازندران از دست و در واقعه عبدالمعزیز  
 بمداخله علما و فقهاء طالب اسلامبول و فریاد آخوند هـا  
 درکوچه و بازار که حرب استرز حرب استرز نصف رمیلی بباد  
 رفت قطعات عظیمه از اناطول اخراج شد در مصر غبارفساد  
 برخاست تا منتهی به اختلال لشگری گشت قبریس منفصل شد  
 بلغارمستقل گشت هرسنگ و بوسنه بدست نمده افتاد تونس  
 سهم فرانسه گردید باری در آن رساله مفصل بیان شده  
 مطالعه نمائید تا ملاحظه کنید که عبدالبهاء در نصیحت  
 ودالات قصور ننموده ولی گوشها کر و چشمها کور و بی فکران  
 پیشوا و عوام اسیر ابلهان بودند باوجود این اضطرار و نـار  
 فساد و پریشانی و اضطرار باز در هر نقطه هجوم بر مظلومین  
 مینمودند در نامق و حصار و در تبریز ایام استقلال و در سنگسر  
 و نیریز چه ظالم و ستمی شد در یکماه پیش در آوه ساوه و قم  
 حضرت میرزا باباخان را در نصف شب در خانه زدند در نهایت  
 محبت آنان را درون خانه برد و محبت و مهربانی کرد بفتتا  
 او را هدف گوله نمودند و ابدا کسی سئوال ننمود و با آنکه  
 احبای الهی در این انقلاب ابدا مداخله ننمودند و از جمیع  
 احزاب درکنار در عمین روزها در ساری حزب محمدعلیشاه  
 چند نفر را شهید نمودند باوجود این گردباد ممکنست که

غبار انتشار نیابد یقین است که در برف و بوران و شدت  
طوفان دریا بهیجان آید و وقایع مؤلمه رخ دهد " . انتهى  
باب یازدهم - عمل با حکام

در لوح جناب قابل آباده نازل قوله الاحلی :

" ای جناب قابل باید کلمات مکنونه فارسی و عربی لیسلا  
ونهارا قرائت نمائیم و تضرع و زاری کنیم تا بموجب این  
نصائح الهی عمل نمائیم این کلمات مقدسه بجهت عمل  
نازل شده نه بجهت استماع باری عبد البهاء چون نظر  
باعمال خویش نماید بینهایت خجل و شرمسار گردد بلکه  
از خود بیزار شود لهذا باید کل در حق یکدیگر دعا نمائیم  
وعون و عنایت البیم بلکه موفق بر عمل بموجب نصائح و وصایای  
جمال مبارک گردیم ولی شما در نهایت ملامت رفتار نمائید  
حضرت حبیب نجار چون خواست که مشرکین را از عبادت  
اصنام منع نماید نسبت شرك را بخود داد و گفت مالمی لا  
اعبد الذی فطرنی والیه ترجعون اما مقصدش مالکم  
لا تعبدون الذی فطرکم بود نسبت شرك را بخود داده تا  
بر سامع گران نیاید این دستور العمل بود و عليك البهاء  
الابهی . "

باب دوازدهم - عید رضوان

حضرت عبد البهاء جل شانه در یوم نوروز در مقام اعلی فرمودند

"..... گل بسیار است ولی این گل سرخ حکایت دیگریست  
واقعا سلطان گلهاست يك نفعه دیگری دارد .....  
بیرون از بغداد باغی بود موسوم به باغ خلف آباد تازه بنا  
کرده بودند گل زیادی داشت گلهای باز شده بود آن روز  
جمال مبارك، بسیار سرور بودند يك خیابانی بود بسیار  
وسیع میان این گلهای اکثر اوقات را در آن خیابان تا شام مشی  
میفرمودند و فرمایش مینمودند چه روز مبارکی بود چه روز  
سروری بود آن روز از خاطر نمیروند همیشه در نظر است  
حتی احساسات جسمانی جمال مبارك، خیلی شدید بود  
وقتی که قلب مبارك، سرور بود چنان بشاشتی در وجه مبارك،  
نمایان میشد که وصف نداشت و همچنین اگر حزنی بر قلب  
مبارك وارد میشد از وجه مبارك آثار حزن میریخت " انتهى

ردیف غ - مشتمل بر دو باب

باب اول - غزلیات جمال مبارك، را امهات برای اطفال  
بخوانند . حضرت عبدالبهاء جل شانه میفرمایند قوله الاحلی :  
" در وقت خواب اطفال امهات باید غزلیات جمال مبارك را  
بخوانند تا از سن طفولیت این اطفال بآیات هدی تربیت  
شوند " انتهى

باب دوم - غیبت جمال مبارك، در سلیمانیه

در سفرنامه مسطور است :

" شب نطق مبارك، مفصل در خصوص غیبوت جمال مبارك، و پریشانی احبا و تفصیل حال آقا ابوالقاسم همدانی بود که چون در راه سوارهایی که برای حفاظت همراه ایشان بودند او را زخمی کرده اموالش را میبرند این شهرت و خبر و صحبت او که باید اموال و هستی آقا ابوالقاسم را بدو پیش محمد برسانید بیفداد میرسد و بگوش احباب میخورد ( فرمودند ) " از قرائن ما فهمیدیم که چون آقا ابوالقاسم همدانی سابق در ساحت اقدس بود و در غیبوت جمال ابهی او هم مسافر شد لهذا یقین است که مراد از درویش محمد جمال مبارکست و باید در حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند آن بود که احبا را با عرائض تضرع و ابتهال فرستادند و رجاء و مسئلت در مراجعت جمال قدم بیفداد نمودیم " انتهى ( جلد اول ص ۳۲۶ )

ردیف ف - مشتمل بر پنج باب

باب اول - فتح مکتوب غیر جایز نیست

حضرت عبدالبهاء در لوح یکی از احبای شیراز فرموده اند :  
 قوله الاحلی " فتح مکتوب و قرائت پیش از صاحب اصلی

ابدا جائز نه بلکه ممنوع و محذور " انتهى

است

باب دوم - معرضین میگویند ظهور مبارك مانند " فجر شمالی "

حضرت عبدالبهاء جل ثناءه در لوحی میفرماید قوله‌الا حلی :  
هو الله

ای ناطق بذكر الهی صبح قدم چون مشرق عالم را روشن  
نمود خفاشان پریشان شدند که ایوای وای مارا مجال  
ومیدان نماند و دکه و بازار در شکست پس چاره باید کرد  
چه که محراب و منبر برهم خورد یکی گفت این صبح کاذبست  
دیگری گفت کوکب آفل برخی گفتند که فجر شمالیست  
نادرالوقوع و کوکبی لامع از پس ندارد و بعضی گفتند که شعاع  
کوره ولکا نیست که وقت باغیان آتش فشان نیست چون آفتاب  
انور د مید بزوایای نانون و د خمه های او هام گوناگون  
خزیدند که این شبست نه روز ظلمتست نه شعاع دلفروز  
کوآن خسرو کشورا شیر کوآن پرتوجهانگیر کوآن کسوی  
آتشین کوآن روی نازنین و چون آن نیر تابان در وسط  
آسمان در نقطه معدل النهار خیمه برافراخت نویست  
سلطنت بنواخت که ای نابینایان وای خفاشان پرتو  
اشراقست و تجلی نیر آفاق لمعه باور است و شعله پرنور  
چشم مشتاقان منور است و مشام عشاقان معطر نفعات  
جان پرور است و نسومات ریاضی حشراکبر نفخه صور است  
ونفحه گلشن سرور فیض عنایتست و یوم بشارت دهشت  
قیامتست و وحشت خسران دنیا و آخرت خوف تضع کل

ذات حمل حملهاست و بهم تذهل كل مرضة عما رضعت  
 و هراس و تری الناس سکاری و ماهم بسکاری ولكن عذاب  
 الله شديد است و ظهور و نفخ في الصور و ذلك رجوع غیر  
 بعید است سرور و حبور است و حشر و نشر اصحاب یمن  
 در فلک امینست و اصحاب شمال در شرو و بال ان الابرار  
 لفي نعیم است و ان الفجار لفي جحیم شمع الهی روشن  
 است و انجمن رحمانی گشن خلاصه اینوقوعات عظیمه  
 بیهوشان را بیدار نمود و مد هوشانرا هشیار نکرد حال  
 هنوز منتظر آن یومند و مستحق زجر و لوم ذرهم فی  
 خوضهم یلمبون . پس ای احبای الهی شما که صدر نشین  
 این بزمید و تیغ آتشین این رزم طیور حدایق توحیدید  
 و نسور حقایق تجرید در ظل کلمه وحدانیت جمع شوید  
 و تحت لواء حضرت احدیت مجتمع الشمل قیام بر اظہار  
 آثار باعزہ حشر اکبر نمائید و در صد تشہیر انوار ظاہره  
 این شراعظم افتید در الفت و محبت بکوشید و باہم  
 بجوشید باخلاق الهی ممتاز از ناس شوید و بسروش  
 وسلوک مالک الملوک سالک بین ناس در جمیع شمل بکو  
 و در ترقی در جمیع مراتب بین جمع بیکدیگر مہربان باشید  
 و با آشنا و بیگانه خیرجویان نثار بقصور نمائید و از فیض  
 ظهور محروم نگردید در نظم امور بکوشید و در ترقی در جمیع



مراتب بین جمع بیکدیگر مهربان باشید و با آشنا و بیگانه  
 خیرجویان نظر بقصور ننمائید و از فیض ظهور محروم نگردید  
 در نظم امور بکوشید و در ترقی در جمیع شئون بذل مجهود  
 نمائید ولی شاهد جمیع این مواهب در انجمن یاران پرده  
 براندازد چون عهد و پیمان محفوظ و مضمون گردد و **الاحسَى**  
**على الوبال حى على الضلال حى على خيبة الامال حى على**  
**اليأس والاضمحلال حى على عذاب شديد المحال والبهاء**  
**عليك ع ع**

فجر شمالی که در لوح مبارک مسطور است در اصطلاح

بشفق قطبی نیز نامیده میشود \*

" اقیانوس منجمد شمالی در زمستان چون صحرای یسوخ

میباشد اینجاطی چندین ماه شب است و آفتاب ابدا

ظاهر نمیشود فقط ستارگان و ماه گاهی هم فجر شمالی

ظلمت را میشکافند در آسمان ناگهان ستونهای آتشین

هوید اشده در یک صف قرار میگیرند بایک شعاع عریض چون

قوس قزح بشکل کمانی از کران تا کران آسمان کشیده میشود

و اشعه های رنگارنگ در اطراف آن بتلألؤ در آمده صحرای

مستور از برف را بانوار آبی رنگ سبزرنگ زرد رنگ و قرمز رنگ

روشن میسازند ولی بمحض خاموش شدن فجر شمالی دوباره

ظلمت مستولی میشود \*

سر مجله " النشرة الاسبوعية منطبعة بيروت جنين مسطو

است قوله :

### الشفق القطبي

الشفق القطبي ظاهرة ضوء عجيب ترى في الجو قرب احد قطبي الارض غالبا ولا سيما القطب الشمالي فانه في نهاية النهار يلوح نور خفي عند الافق يصير شيئا فشيئا قوسا صفرا مغمرا الى الارض ثم تتفرق منها في جهات الافق اشعة كاللسنة ثم تتبدل صفرتها بخضرة ثم بارجوانيه وتبقى على معظم اضاءتها بضع ساعات ثم تأخذ الوانها تختفي ويقل لمعاتها ثم تتلاشى وهو الغالب وقد تكون على غير هذه الصورة فقد تشبه سجفا مثنى الاسفل كذيل التنوره وهذا الشفق من ابهج مظاهر السماء و اغربها وعلته على ما رجح العلماء الكهربائية والمغناطيسية " انتهى

باب سوم - فرق شيعيان وبهائيان

در لوح واشنگتون ميرزا احمد اصفهاني مذکور :

" اي بنده پوينده جمال ابهي در زمانيكه علماء وفضلاء و سروران و تجار و كسبه طهران بلكه عموم از مهتر و كهتر بسفارت انگليز پناه بردند و بناي شكاييت و عربده فرمودند كه ما مظلوميم شاهزاده شعاع السلطنه پسر شاه در مجلس فريار برآورد كه اين علماء و اكابر شيعيان هميشه ميگفتند كه بهائيان

بدخواه دولتند و مفسد ملت انصاف بدهید شصت سال  
است که معرض تیغ بلایند و عذف تیرجفا هزاران نفوس<sup>کشته</sup>  
شد و صد هزار خانمان ویران گردید حتی طفلان اسیر  
شدند و نسوان دستگیر اموال تالان شد و طفل صغیری  
در امان نماند با وجود این یک بهائی بدولت اجنبی  
پناه نیاورد و این شیعیان با وجود آنکه دائما از دولت  
لطف و عنایت دیدند بدون ادنی سببی پناه بدولت اجنبی  
بردند و دولت و ملت را رسوا کردند و حال آنکه بنفس  
دولت اگر التماس مینمودند مقاصدشان بهتر بعمل میآمد  
اینست فرق مابین شیعیان و بهائیان و علیک بهاء الله ع  
انتهی

#### باب چهارم - فساد معاندین

در لوح حضرات ایادی امرالله از قلم میثاق جل ثنائی نازل  
قوله الاحلی :

..... " هذیان سید مهدی در عجبی حکم طنین زباب  
دارد بل اضعف من ذلك ابداء مورد اعتنائیست سبحان  
الله بموضه نفاق میخواهد مقاومت شیران بیشه میثاق کند  
و ذباب خاسر هجوم بر عقاب کاسر خواهد شد شایان ذکر نه  
و باول ثمره اعمال خویش رسید زیرا غرور او از قدری زخارف  
بود در این ایام شخص یهودی جمیع را بهانه منفعت از او

گرفته فرار نموده است باری اینگونه اشخاص حکم اضمناث احلام دارند ذره وار در شعاع شمس نمایانند و چون از ظل شعاع خارج شوند محو و نابود گردند رئیس اینها محمد علی عبرت بود ولی از شدت غرور متنبه نشدند اما مصیبت اینست که این ایام تازگی امت بیحیا خدعه نموده اند و مکرو دسیسه مجری داشته اند و آن اینست که کتاب تاریخی باسم حاجی میرزا جانی شهید جعل نموده اند و ادوارد برون انگلیزی که در سفر ایران محاط بیحیائیها بود و نهایت تبصص کلبیسه باو نموده اند همواره با او مخابرات میکردند بهر وسیله تشبث جستند که او را برضد امرالله تشویق و تحریص نمایند و یاران در سفر ایران بسا و ابداعتنائی ننمودند لهذا از بهائیان دلگیر و محزون و از بیحیایها خوشوقت و ممنون شد و در بعضی تألیف خودش اغلاق و اغراق بنا گذاشت و کنایه نوشتن آغاز کرد از جمله در تصانیف خود روایت نمود که جمال مبارک روحی لمتبه تربته الفداء در مجمع عظیمی در عکا فرمودند من نه چوپانم و نه نجار و نه ساربان یعنی استغفرالله اظهار عدم اعتنائی بحضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت رسول فرموده اند حال آنکه شما میدانید که در جمیع الواح الهیه چه ستایشی از این نفوس مقدسه علی الخصوص در کتاب ایقان با وجود یکه

برون کتاب ایقان را دیده بود چنین افترائی از زبان  
 دیگری در تصانیف خود بنگاشت لهذا این عبد سواد  
 مکتوبی که بمیرزا مهدیخان زعیم نوشته بودم برای برون  
 فرستادم بلکه بانصاف زبان راند ولی بیشتر سبب غفلت او  
 شد باوجود آنکه دلالت بر آن مینمود که تو نیز عنقریب چنین  
 خواهی نمود حال ظاهر شده یعنی یحیائیهای بیحیا  
 برون را دلالت کرده اند بر اینکه آن کتابی که خود باسم  
 آقامیرزا جانی تاریخ امر در نهایت استادی جمع و تلفیق نموده  
 بودند و بکتابخانه پاریس فرستاده بودند ترجمه نمایند  
 مقدمه خود تعلیم و تلقین او نموده اند تا آن مقدمه در  
 آن تاریخ مجمول را بفارسی و انگیزی طبع و نشر نمایند  
 حال آن کتاب طبع و انتشار داده شده است از بدایت تا  
 نهایت بدستور العمل یحیائی ها و تلقین آنها بتمامه مخالف  
 واقع مرقوم گشته تا سبب تخدیش از ایشان و تشویش افکار گردد  
 فقرات خود کتاب تکذیب یکدیگر مینماید و همچنین بعضی از  
 مضامین مخالف تألیف سابق اوست و بقسمی خود را بیفرض  
 جلوه داده که مفتریات در نفوس تأثیر نماید هر چند نفوس  
 آگاه از بدایت امر بر اسرار و وقایع و آثار مدالهند و همچنین  
 نفوسی که در ثبوت و رسوخ بر امر الله چون جبل باز خند  
 این مفتریات در نزد ایشان مانند کلمات و ابیات اشعار موش

و گریه خود یحیاست که سبب رسوائی نفوسی است که تلقین  
نموده اند ..... خلاصه از بدایت عالم تا یومنا هذا کتابی  
باین اراجیف و هذیان تألیف نشده ولی مؤلف را گمان که  
در ایران ابلهان بی پایانند شاید نادانان این کتاب را  
مدار دلیل و برهان نمایند هیپات هیپات این بی فکر  
یعنی بیرون اقلا باید کسی را پیدا وستایش نماید که شعور  
و ادراکی داشته باشد ..... یحیی باین عجز و ضعف  
میخواهد با جمال ابهی مقاومت کند ای مگر عرصه سیمرغ  
نه جولانگه تست ..... آن کتاب نسخ متعددده اش بایران  
رفته زیرا بهر جا فرستاده اند ، یک جلد از آن کتاب را بدست  
آرید و مجتما جواب آن مفتریات را در نهایت بلاغت  
با سهل عبارت مرقوم فرمائید کار این کار است زیرا نتیجه  
دارد ..... من شب و روز دقیقه آرام ندارم ..... والا خود  
مینگاشتم و از قضا بیان عربی و کتاب اسماء و پنج شأن حضرت  
اعلی در این سفر حاضر نیست که بیانات حضرت اعلی در حق  
من ینظیره الله عینا از بیان و سایر الواح حضرت اعلی روحی  
له الفداء نقل شود الحمد لله ایادی امرالله فرصت دارند  
باید وقت را غنیمت شمرد و بتحریر جواب پردازند حاجی  
میرزا جانی شهید چند جزوه تاریخی نوشته بود نام تمام  
مختصر پیش برادرزاده حضرت ذبیح آقا محمد رضا بود گویا

بخط خود حاجی میرزا جانی بود البته آن چند جزوه را بهر  
 قسمی هست بدست آرید اگر ممکن باشد اصل نسخه و اگر  
 ممکن نشود سواد آنها را مرقوم داشته ارسال دارید در نص  
 این مقدمه برون مرقومست که جز يك نسخه از آن تاریخ  
 یافت نشد و آنها در کتابخانه پاریس سبحان الله با وجودی  
 که در آن زمان جمیع احبا در نهایت تعطش تاریخ این امر  
 بودند يك نسخه در ایران پیدا نشد ؟ از همین واضح که  
 آن تاریخ پاریس مجعولست از این گذشته آیا ممکن است که  
 اساس دین و اصل شرع این امر عظیم را بکلی باثر قلم شخص  
 تاجر بی سوادی تأسیس کرد سبحانک هذا فکر سقیم  
 حضرات یحیائی ها جمیع امور را مشتبه میکنند و چنین تسویلا  
 و مکر و خدعه میخواهند کاری از پیش ببرند هیئات هیئات  
 ولی ایادی امر الله باید شب و روز بکوشند تا این مفتریات را  
 بکلی متلاشی کنند والا شیاطین در کمینند و گرگان کین باهر  
 نفس بیخبری همدم و قرین خفیا تلقین مینمایند چنانکه برون  
 را سرنگون نمودند عنقریب آن بیچاره خواهد دید که متابعت  
 آن نفوس بی دین ربح عظیم نبود بلکه خسران مهین بود  
 وعلیکم البهاء الابهی ع ع  
 ودر لوح ابن ابهر نازل قوله الاحلی ،  
 "..... آن نفوس در اسلامول بجمیع وسائل تشبث نمودند

و بواسطه جمال الدین بی معنی تا مابین نفوذ پیدا کردند  
 جمال الدین مجهول را بسبب قربیتش اول باعلیحضرت  
 سلطانی واسطه انواع فساد و فتن نمودند حتی جمال  
 الدین مذکور شب و روز در سرای مرحوم رضا پاشا که  
 رئیس المفتشین حضرت سلطان بود منزل داشت و بمناسبت  
 مأموریت آن مرحوم آنچه توانست مفتریاتی نسبت بحق داد  
 تا اسباب وهن امرالله گردد آقاخان معهود کاتب  
 جمال الدین در مجلس رضا پاشا حاضر میشدند و وزرای <sup>ل</sup>ت  
 علیه نیز در منزل رضا پاشای مرحوم دایم الحضور بودند  
 در شبها بمناسبتی آقاخان و شیخ احمد عنوانی از جمال مبارک  
 و این عبد مینمودند و تا میتوانستند مفتریاتی که سبب سفاکی <sup>د</sup>م  
 جمال مبارک بود میگفتند جمال الدین مذکور در بدایت  
 ساکت و صامت می نشست بعد حضرات وزراء از او <sup>س</sup>سئوا  
 مینمودند که شما در این خصوصات چه میگوئید در بدایت  
 جواب میگفت که من شخصی هستم حر بافکار به ملتسی و  
 مذهبی نه تعلق دارم و نه تکلفی لهذا کاری باین کار  
 ندارم و باینگونه مباحثات نپردازم بعد وزراء اصرار مینمودند  
 که لابد شما از این امر اطلاع تام دارید نبذه بفرمائید تا  
 آنکه قناعت حاصل شود دوباره ابا مینمود و بهیچوجه  
 مخصوصا راضی به تکلم نمیشد باز الحاج مینمودند که



مختصری بنویسند آنوقت زبان باز مینمود که من تعلق باین امور ندارم ولی محض اطلاع از جمیع ملل و مذاهب برحقایق اسرار کتب و رسائل حضرات اطلاع یافته ام .

بلی این چیزهایی که آقاخان و شیخ احمد میگویند جزئی مبالغه در آن هست ولی اساس حضرات مخالف و مابین معصومیت و آبادی و قوانین دولت و تمدیت و عداوت با جمیع دول و قلع و قمع بنیان عالم انسانی و محویت جمیع ملل عالم و نهب و غارت اموال جمیع امم و اسارت اهل و اطفال جمیع طوایف است ولی من کاری باین کارها ندارم درنظر من جمیع ملل عالم خوشند و باکل ملل آشتی دارم من میخواهم <sup>هد</sup> که جمیع ملل عالم متمدن شوند هرملتی و هر مذهبی میخواهد باشد باری در نهایت دسائس یکی یکی مفتریات آقاخان و شیخ احمد را بظاهر در کمال بیغرضی تصدیق مینماید حضرات وزراء اید هم الله همچو گمان مینمودند که آنچه آن شخص مجهول میگفت از جهت بیغرضیش مقارن حقیقت است حتی آقاخان مذکور تألیفی نموده و اسم آنرا خلاصة البیان گذاشت و خود را شخصی از اهل فرقان و متعصب در دین شمرد کانه در دین صبیح قرآن شخصی جانفشانست و از خلل وفتوری که در آن دین واقع شده شب و روز نالان و گریانست باری مندرجات خلاصة البیان قضیه هائی بود که بوصف

در نیاید و بتحریر ننگند اساس شریعت و احکامی که  
 هادم بنیان عالم انسان است و آنچه فتنه و فساد و خونخواری  
 و ظلم و عدوان و بی ناموسی و تعدی و تجاوز و ستم و ظلم و  
 بی حیائی و عداوت و بغضا بمعالم انسانی و سوء نیت بجمیع  
 ملل بشری باشد در آن خلاصه البیان اساس دین معتقدین  
 به بیان نهاد و این را بحضرات وزراء نشان داد و بانواع  
 مسائل و حیل جمال الدین معهود را اغوا نمود ظاهرآ  
 در کمال بی فرضی تصدیق جمیع آن مسائل نمود و چنان این  
 فساد تأثیر کرد که در نزد حضرات وزراء محقق و مسلم شد و  
 مدلل داشت که قطع و قمع جمیع این فساد و فتنها منسوط  
 و مشروط با عدم این طایفه در عکاست والا عنقریب این آتش  
 چنان شعله زند که قابل خاموشی نباشد تانی و تروی و  
 عدالت و انصاف اعلی حضرت سلطان ایده الله و نصره مانع و  
 حائل شد والا فساد بسیار عظیم بود و از طرف دیگر بواسطه  
 میرزا حسین کاشی متوفی پسر ملا جعفر متوفی روزی جمیع  
 اعظام و اکابر و تجار ایران را در اسلامبول در خانه میرزا  
 حسین دعوت نمودند حتی هیئت سفارت دون حضرت  
 سفیر کل حاضر شدند بعد از صرف چای و شیرینی و نهار  
 آقاخان برخاست و گفت ای بزرگان و سروران و مصلولان  
 ایران که در اسلامبول هستید شما نفوس محترمید و از جمیع

احوال دنیا آگاه هرملتی در فکر ترقی و تمدن و معموریت  
 و عزت خود ند و در تشبث بوسائل مابیه الترقی خود داری نمی  
 نمود مگر ما ایرانیان که ابدًا بهیچوجه در فکر ترقی و تمدن  
 و معموریت اوطان و عزت و سعادت ملت نیستیم و اگر حال  
 برای منوال بماند شبهه نیست که عاقبتش نومیدی و یأس  
 واضح محلال است پس ما ما که از ایران سفر کرده ایم و آمده ایم  
 در این مرکزی که فی الحقیقه در وسط عالم واقع و بچشم  
 خود مان ترقیات جمیع دول و ملل را مشاهده مینمائیم آیا  
 جائز است که چنین ساکت و صامت و مهمل و غافل بمانیم  
 باید که ما در این فکر و این تصور تقدم بر کل جوئیم تا آنکه  
 سبب سعادت و عزت و ترقی دولت و ملتی قصد و نیت شود  
 دفع مضرت مقدم بر جلب منفعت است باید اول مرض را معالجه  
 نمود بعد بتقویت بنیه پرداخت امروز مرض مزمنی که بمثابه  
 قولنج ایلاقوسی و یا عرض سل است جسم دولت و ملت ایران  
 را این گروه مند که فی الحقیقه مقصدشان بکلی پایه و مایه  
 ایران را براندازند از هر جهت مثل علت کابوس بر جان اهالی  
 افتادند و این گروه رانیت چنین است و اعتقاد چنان و روش  
 چنین و مسلک چنان بکمال قوت در فکر خرابی ایرانند و اگر  
 اینها باقی بمانند یقین است که ریشه ایران را ازین و بنگاه  
 براندازند پس باید دفع این مضرت را فوراً نمود و اگر

بخواهید عقاید و نوایای مضره و مقاصد وحشیه و خونخواری و  
 غداری و فساد و فتنه و مضرت اینطایفه را بفهمید کتابی دارند  
 اسم او بیان و ما خلاصه نمودیم او را چه که مطول است و  
 خلاصه البیان نام گذاشتیم بعد رساله بیرون آورد که از اول  
 ابداع تا بحال چنین مقاصدی مخرب بنیاد الهی تألیف  
 نشده و آن رساله را بخلاصه البیان تسمیه نموده و نسبت  
 بحضرت اعلیٰ روحی له الفدا داده آن رساله را من البد و  
 الی الختم در آن مجلس خوانده و نمره بلند نمود و ادینا  
 و اشریمتا و اطرینا و امذهبا و اولتا و املتا بقسمی که  
 حاضرین جمیع بفرع آمدند بعد گفت که مرهم این زخم و  
 درمان این درد تفریق و تدمیر حضرات است از این طائفه که  
 در عکا هستند جمیع بمذاکره مشغول شدند که چه باید کرد  
 در وقت عمر در میان آن شخص روضه خوان متغیر شد و گفت  
 ای فلان تو همچو گمان میکنی که ما جاهل و غبی و نادانیم  
 اساس مسئله را نمیدانیم شما هم از این طائفه هستید ولی  
 دو فرقه شدید یکی مسمی ببهائی و دیگر مسمی بازلسی  
 و از عداوتی که بآن طرف دارید در فکراین هستید که آنها  
 را تمام کنید و خود میدان یابید ما از هر دو طرف در کناریم  
 و بیزار شما هر چه میخواهید بهم دیگر بنمائید دخیل بها  
 ندارد باری بمون و عنایت الهی بدون نتیجه آن جمع

پریشان شد و آن اجتماع تفریق گشت و مقصد حضرات بتمامه حاصل نشد ولی روایات و حکایات مختلفه بی سر و پا در میان مردم منتشر گشت . باری از قضای اتفاقی میانه آقاخان و آقا طاهر محرر جریده اختر منازعه حاصل شد حضرت سفیر حمایت آقا طاهر نمود و مراجعت بمابین گردند که این آقاخان شخص مفسد است و برهان فسادش او را قی هست در دست این مسئله را اعلی حضرت سلطانی بمرحوم رضایاشا محسول فرمودند تا رضایاشا تحقیق مسئله نماید از قضا آقاخان تبعیت ایرانی را ترك نموده تبعیت عثمانیه را طلب نموده بود رضایاشا چون از آقاخان استفسار نمود ه بود در جواب گفت که چون من تبعیت عثمانیه را طلب نمودم لهذا حضرت سفیر از من دلگیر شده بعد آقا طاهر را خواستند از آقا طاهر سؤال کردند آقا طاهر گفت این شخص مفسد است و او را قی فساد بخطش در دست او را قی را رضایاشا خواست چند ورق آقا طاهر تقدیم نمود آقاخان انکار کرد که این خط من نیست آقا طاهر گفت که این خطوط مختلفه مینویسد بنوعیکه هیچیک مشابه بدیگری نیست ولی حضرت رضایاشا این جواب را از او نپذیرفت بعد از آقاخان سؤال کرد که سبب عداوت آقا طاهر باشما چه چیز است در جواب گفت چون چهار سال در مطبعه اختر بکتابت مستخدم بودم و در

سرمایه عوض از موجب نقد سندی بمن میداد و يك، پاره  
 تابحال از موجب بمن نداده و این سندهاست که در دست  
 است و چون مطالبه نمودم آقا ظاهر از من دلگیر شد لهذا  
 بجهت اینکه این موجبها را ندهد افترا بر من زده است  
 والا من شخص مسلحی هستم نه مفسد و جمال الدین در  
 آنوقت نفوذی مبین داشت بوساطت او بدرگاه پادشاهی  
 بمعرفت رضا پاشا تبلیغ شد که جمیع این ادعاهای باطل است  
 ومجرد افتراست و سفارت دلگیر از آن شده که آقاخان در ظل  
 تبعیت دولت ابد مدت عثمانی داخل شده امر پادشاهی  
 صادر بقبول تبعیت آقاخان و پنجاه لیره و یکساعت احسان  
 و قرار بر این شد که آقاخان معلم فارسی اطفال ناظر عدلیه  
 گردد و در دایره ناظر پاشا مسکن و مأوی آند دیگر معلومست  
 آقاخان و شیخ احمد همچو میدانی بدست آرند چه میکنند  
 از وصف خارج است که چه تدبیرها با جمال الدین در قلع و  
 قمع ما نمودند و من نمیتوانم تفصیل آن تدابیر را ذکر کنم  
 زیرا والله بخاطر شیطان نمیآید و اگر ذکر کنم تفصیل آن  
 تدابیر را سر رشته از برای دیگران میشود لهذا مجبور بر  
 کتمان . باری مجرد حفظ وصیانت الهیه محافظه نمود والا  
 آن تدبیر و آن دسیسه نخوردند داشت و مادر عکا در گوشه  
 سجن بحال خود مشغول و بیوفایان عکا چنان بر ماهجوم

نموده بودند که واللہ الذی لا الہ الا هو ابدًا فرصت مدافعه فسادها درعلیه نبود نهایت د و کلمه مرقوم شد بشخصی که خواهش ما بهمین قدر که دولت قانی داشته باشد حقیقت حال لابد ظاهرخواهد شد ملاحظه نمائید قدرت الهیه را ازقضای اتفاقی بعد از مدت قلیلی شخص حکیم ایرانی موسوی میروند پیش حکاکی عثمانی مهری از طلا خواهش میکند که بکند عبارتی میگوید که سجع مهر باید باشد آن عبارت مجمل و موهوم بوده است شخص حکاک میروند پیش مشیرضابطیه میگوید شخصی موسوی طبیب ایرانی پیش من آمده حک مهری خواسته عبارت او این است این عبارت مرا در وهم انداخت آوردم پیش شما ملاحظه بفرمائید مشیرضابطیه گفت چون پیش تو آمد و مراجعت کند از عقب او برو بهین کجا میروند آن شخص حکاک از پی آن موسوی میروند و نهایت آن موسوی در خانه داخل میشود بمشیر ضابطیه خبر میدهد مشیرضابطیه ناظم پاشا پولیس و جاندرمه میفرستند آن خانه را تحری میکنند ازقضای اتفاقی آن خانه شیخ احمد بوده و آقا خان متصل تردد مینموده باری اوراق فساد بخت آقاخان و شیخ احمد بدست میآید از جمله مسوده های اوراقی که حضرات بخریده قانون که مروج فساد وقتنه بود میفرستادند و طبع میکردند حکومت شیخ

احمد و آقاخان را با اوراق تسلیم سفارت میکند سفارت  
 آقاخان و شیخ احمد را با اوراق فسادیه بایران میفرستد  
 بعد جمال الدین معهود توسط میکند که اگر حضرات بایران  
 برسند بدون سؤال و جواب ایشانرا میکشند لهذا خواهش  
 من چنانست که حضراترا برگردانند باسلامبول و در اسلامبول  
 محاکمه بنمائید و هر جزائی که مستحقند بعد از ثبوت اجرا  
 نمائید حکومت عثمانیه حضرات را در طرابوزان توقیف مینماید  
 که اعاده کند بجهت محاکمه در این اثنا حکایت محزنه اعلیحضرت  
 پادشاه مرحوم مغفور ناصرالدین شاه واقع میشود لعن الله  
 قوما تجاسروا علی هذا العمل الفظیح الذی تکدرت به  
 قلوب الصادقین والمخلصین . باری بعد واضح میشود که  
 جمال الدین لاغفرالله له باعونه اش در این امر فظایع زی مدخل  
 بوده اند لهذا اورا از نظر پادشاهی و عموم وزراء ساقط  
 وعونه اش آقاخان و شیخ احمد و میرزا حسن خان را بایران  
 میفرستند مقصد این است که اینها از این فساد و فتنه کسه  
 در حق این آوارگان نمودند خود در پناه خذلان ابسدی  
 افتادند من حفر بشر العباد الله اوقمه الله فیه لهذا شما از  
 فساد و فتن مصل اصفهانی ابداء محزون و مکدر نشوید  
 آن حی قیومی که جمیع فسادهای آنها را در علیه برگردن  
 خود آنها انداخت در افق ملکوت غیبش حافظ و حارس عبادش



بوده و خواهد بود و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون  
 مضل اصفهانی را و من اتبعه در ذلت ابدیه ذلة الیهود  
 احبای الهی مشاهده خواهند نمود و هذا وعد غیرمکذوب.  
 انتهى

و در لوح مرحوم نعیم میفرمایند قوله الاحلی :

" نامه که مرقوم نموده بودید با تفصیل تاریخ آقامیرزا جانی  
 کاشی و تحریف بیخردان جمیع واضح و معلوم گردید البته  
 آن تحقیقات را بزودی اكمال فرمائید و نزد جناب ابی الفضل  
 محرمانه بفرستید و همچنین جوابی که خود آنجناب مرقوم  
 مینمائید عندالاطماف يك نسخه نزد ابی الفضل و يك نسخه  
 بجهت عبدالبهاء ارسال دارید ..... باری اگر فرصت  
 داشتم من مینوشتم ولی ابداف فرصت ندارم باید شما بعون  
 و عنایت جمال مبارک از عهده اینکار برآئید و یقین است  
 تائید میرسد " انتهى

در لوح ابن ابهر نازل قوله الاحلی :

" اما روزنامه ثریا در مصر بسیار سبب زحمت ماگشت در بدایت  
 باعلی محمدخان بالاتفاق این روزنامه را ایجاد نمودند بعد  
 هم زدند سبب عداوت میرزا علی محمدخان شد روزنامه  
 پرورش احداث کرد و بجهت عداوت با صاحب ثریا نهایت  
 مذمت را از احبای علی الخصوص جناب آقامیرزا ابوالفضل نمود

و در مجالس و محافل افترا و بهتان زیاد زد و حال آنکه ما  
 ابدًا تعلق بهیچ روزنامه نداریم و مسلک ما تعلق <sup>ها</sup> بروزنامه  
 نیست روزنامه بالنسبه بمقاصد روحانیه الهیه ما طبعه صبا  
 روزنامه بجهت سیاسیون است نه روحانیون بعد میانه‌ثریا  
 و حبل المتین اختلاف آراء حاصل شد از آن وقت تا بحال  
 صاحب حبل المتین بگمان آنکه صاحب ثریا را تعلق در افکار  
 سیاسیه با ما لهذا نسبت باین امر نهایت تحریک و مذمت  
 را مینماید و آنچه از قلمش جاری میگردد مینگارد ..... کار  
 بجائی رسیده که من اسم روزنامه نصیخواهیم بشنوم از بس که  
 در مشکلات افتاده ام و حال آنکه ابدًا تعلق باین امور  
 ندارم احباً در هند وستان خواستند روزنامه تأسیس نمایند  
 منع نمودم در قفقاز خواستند تأسیس نمایند منع نمودم در  
 اروپا خواستند تأسیس نمایند منع نمودم ..... " انتہی  
 تبصره - بیان مبارک در این مقام نسبت بروزنامه راجع  
 بروزنامه های ممتسف خارج از حدود شرایط انصاف و حقیقت  
 نگاری است و گرنه در الواح مبارکه نازل از قلم جمال قدم  
 جل جلاله و در الواح حضرت عبدالبهاء در باره روزنامه هائی  
 که منصف و نگارنده حقیقت اند عنایات بسیار نازل گردیده  
 است که در این مقام بشمه از آن اشاره میشود از جمله در لوح  
 سعادت جلیل بك میفرمایند قوله الاحلی :

" ان فی الزهر والالواح من بهاء الله منصوص ان الجرائد  
 مریا للحقیقة الساطعة کاشفة لحقایق الامور تنشر الفرائد  
 تهدی الجمهور الی الحقایق اللهم اذا کان مبدئها ومنشئها  
 عدلا لا تأخذه فی الله لومة لائم تنبأ بالحوادث التي لم  
 یطلع احد علیها عدقا وعدلا فیترنح المخلصون من معانیها  
 الرحیق المختوم و اذا انبثت وحدثت و اخبرت بالحقیقة  
 اللامعة انها لشمس ساطعة الفجر بانوار الحقیقة علی  
 الاقطار الشاسعة وكاشفة للظلام الیدیجور عن جمیع الامور  
 فی الرق المنشور الم تران الكائنات كلها لم یتجل فی حیض  
 الشهود الا بسطوع الشمس علیها فی كل اصیل ویکور....."  
 أنتهی . ( مکاتیب سوم ص ۴۳۳ )

( اکتون بمطالب خود بازگشت کنیم )

ونیز حضرت عبد البهاء جل ثنائه در لوح امین میفرمایند  
 جمال قدم و اسم اعظام ارکان نفاق را در مدینه کبیره از بنیاد  
 بر انداخت و ریشه شقاق را بکلی قطع نمود . شیخ احمد  
 عنود و آقاخان مردود را با جمیع عونه اسیر ذل و خذلان  
 فرمود در جمیع نقاط عالم امرش را تأیید کرد و دوستانش را در  
 کل مواقع بجنود ملاء اعلى نصرت کرد  
 و در لوح دیگر میفرمایند :

## مسئله

از حوادث تازه اینکه در مدینه کبیره فسق و فساد و فتنه و فتنه  
و نفاق جمال الدین و شیخ احمد و آقاخان و چند رفقای  
دیگرشان واضح و مشهود شد و علی‌المجاله بعضی از آنها  
را گرفته اند و اوراق فساد از خانه هاشان بیرون آمد از قرار  
روایت از هر جور فسادی در آن اوراق بوده است از جمله  
مذمت بینهایت از دولت و اولیاء امور ایران و همچنین از  
اولیاء امور اینسامان و سال قبل از این بطهران از اینجا  
خبر فرستاده شد که این جمال الدین بمدینه کبیره و داماد  
یحیی وزیرای یسار و یمین او گفته اند این نفوس چون مبنای  
فکر و جمیع صحبت و ذکرشان فساد و فتنه است جز ولوله و  
آشوب حالی نجویند و بغیر فساد و عناد مقالی ندارند  
در هر مرکزی از مراکز عالم قدم نهادند علم خلاف برافراختند  
و انواع فتن و فساد انداختند از هر مرز و بومی دور شدند  
و از هر خطه مطرود حال در آن نقطه اجتماع کرده و شبهه  
نه که اساس فساد جدیدی در حق دولتین معظمتین خوا  
گشت و البته سر پنهانشان بروز کند و راز درونشان شیوع  
یابد ما را خوف چنانست که چون پرده شان دریده گردد  
و فتنه شان بحیث وضوح رسیده شود آنوقت خشک و تر بسوزد  
و مصلح نیز در دام بهتان افتد چه که آنوقت خواهند گفت

که شیخ و آقاخان بابی بودند دیگر نگویند که آیند و بد بخت  
 داماد یحیی هستند و با بهائیان دشمن و اضرار خـون  
 بهائی بنوشند و در هدم بنیان الهی بکوشند و عداوت این  
 نفوس با بهائیان شهره آفاق گشته و شهرتش بسبع طبساق  
 رسیده باری جمال الدین و این اشخاص دست بهم دادند  
 اول در صدر این آوارگان افتادند و شب و روز در محافل  
 و مجالس بمدت و نکوهش مابرخاستند و افتراهای بسیار  
 زدند ..... و این آوارگان بکلی سکوت نمودند و ابدا حتی  
 بمدافعه برخاستند توکل بر خدا نمودیم و از غیر او ملجاء  
 و پناهی نخواستیم ..... و چون از فساد در حق این عباد  
 فایده و ثمری ندیدند و میوه از شجر امید نچیدند در فکر فساد  
 دیگر در حق دول معظمه افتادند و با طرف مخابره کردند  
 تا آنکه در دام تزویر خویش گرفتار شدند " انتهی  
 و نیز در لوح میرزا علی اکبر میلانی میفرمایند :  
 " احبای الهی غافل و یحیائیهها شب و روز در فساد بهر  
 حزبی که برسند بهائیان را حزبی دیگر که ضد آن حزب است  
 نسبت دهند چنانکه در پیش انقلابیون ببهتان عظیم شهرت  
 دادند که بهائیان جمیعا از اعتدالیون اند و دشمن  
 انقلابیون لهذا ستارخان گفته بود که فتوای علمار در حق  
 بهائیان باید مجری داشت تا حزب ما قوت گیرد ولی خدا باو

مهلت نداد بل رجع گیده الی نَحْرِهِ حال که انقلابیون  
مقهور شده اند یحیائیهها در نزد جمهور اعتدالیون علی الخصوص  
یفرم خان قلم داده اند که بهائیان حامی انقلابیونند و اکثر  
این فسادها را میرزا یحیی و صدرالعلماء و ذکاء الطمک  
مینمایند و احبای الهی مشغول بمُحاججه در امور جزئیة مثل  
امور مدرسه لهذا شما باید خود این قضیه را بیفرم خان  
بفهمانی که جناب ستار این خیال را داشت و محرک او —  
صدرالعلماء و میرزایحیی بودند و حال آنکه این یحیائیهها  
اول حزب ظل السلطان بودند و از او مبلغ گزاف گرفتند که  
در سلطنت او بکوشند و متصل او را نوید دادند که این تخت  
و تاج مال تست چون امور ظل السلطان را متزلزل دیدند  
مخابره به سالارالدوله کردند که تخت و تاج حاضر و مسال  
تست فوراً بطهران بیا و چون او منکوب شد داخل در حزب  
انقلاب گشتند و عربده انداختند و افترا زدند که بهائیان  
طرفدار استبدادند و بمستبدان فهماندند که بهائیان مشر<sup>طه</sup>  
طلبانند حتی بمیرزا فضل الله نوری مصلوب بوسائط چنین  
فهماندند این بود که میرزا فضل الله آن اعلان قبیح را نوشت  
و چاپ کرد و بر در و دیوار طهران چسبانید که مؤسس مشر<sup>طه</sup>  
بهائیانند زیرا در کتاب اقدس آنان چهل سال پیش این  
انقلاب منصوص گردیده و اثبات معجزه میخواستند بنمایند و

لله

میخواهند حریت حاصل نمایند تا کتب و صحائف باب و بهاء الله و عباس افندی را بکمال حریت طبع نمایند و انتشار دهند یحیائی ها بوساطتی نزد میرزا فضل الله نوری اینطور سمایت نمودند بعد که انقلاب حاصل شد یحیائیهها پیش مشروطه طلبان بهائیان را از حزب استبداد قلم دادند بعد که آزادی طلبان و فرقه شدند پیشستارخان بهائیان را از اعتدالیون قلم دادند حال ملاحظه کردند که حزب انقلاب مغلوب در نزد اعتدالیون بهائیان را انقلابیون شهسوت میدهند و احبای الهی نیز در خواب این نفوس مفتویه در رگ و ریشه احزاب مختلفه حلول نموده اند و ایران را نمیگذارند آرام گیرد و هرفساد میخواهند میکنند و سروران مملکت بکلی از این قضیه غافل و احبای الهی نیز ساکت و بمحاججات امور جزئی مشغول معلومست نتیجه اگر چند نفری از احباب در مناصب جزئی باشند آنان نیز منغمسل گردند باری این نامه را بمحفل روحانی تقدیم نمائید تا ملاحظه نمایند و بموجب آن معمول دارند و علیکم البهاء الا بهی ع ع انتهى

باب پنجم — فقیر صابر و غنی شاکر

در سفرنامه جلد اول مسطور است :

بیانات مبارکه منتهی باین شد که فقیر صابر بهتر از غنی شاکر است اما فقیر شاکر بهتر از فقیر صابر است و بهتر از همه

غنی منفق است که از امتحان خالص مانده و سبب آسایش  
نوع انسان گشته با آنکه شکر سبب از یاد نعمت است ولی  
کمال شکر بانفاق است و مقام انفاق اعظم مقامات اینست که  
میفرمایند لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون بمسود  
حکایت فرمودند " یکی از پادشاهان وقت مردن آرزوی مقام  
فقرا را مینمود و میگفت کاش من فقیر بودم که اولاً ظالم  
نمی نمودم و ثانیاً دم آخر حسرتی نداشتم فقیری شنید و گفت  
الحمد لله که طوبی، وقت موت آرزوی فقیر بودن مینمایند ولی  
ما فقرا وقت مردن هیچ آرزوی اینکه کاش پادشاه بودیم  
نمی کنیم " انتهى ( ص ۱۸۵ )

ردیف ق — مشتمل بر چهار باب :

باب اول — قبر شمس الوزراء

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح احبای قم فرموده اند  
" بعضی از اوقات در کمال ابتهال متوجهها الی الله قبر  
منور شمس الوزراء را از قبل عبدالبهاء زیارت کنید و در آن رس  
ظاهر چند دانه شمع بر افروزید زیرا این عمل سبب قربیت  
درگاه کبریاست و علیکم التحية والثناء ع ع  
باب دوم — قریه نجف آباد

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :



نجف آباد احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران حقیقی عبد البهاء آن قریه مبارکه همیشه باقوم  
جهول بمدافعه میپرداخت ابدًا متارکه نداشت آنان چون  
از اقامه برهان عاجز و قاصر بودند بسلاح ضعیف که صفت  
عاجز قاصر است هجوم مینمودند و تیر و شمشیر شایان میدا  
شوند ولی احبای الهی اقامه برهان مینمودند و بحجت قاطعه  
میپرداختند دلیل جلیل میفرمودند و تمهید سبیل مینمودند  
و باین قوه مقاومت میکردند بسیار از نفوس نفیسه در سبیل  
الهی در خاک و خون غلطیدند و آرایش را گردیدند و  
هدف سهم و سنان شدند و نعره زنان فریاد یابهاء الابهی  
برآوردند و جانرا در قربانگاه عشق فدا نمودند لهذا آن خطه  
و بموم مظهر الطاف حی قیوم است و امید عبد البهاء چنانست که  
آن یاران مهربان در عبودیت آستان رحمن کل سهیم و شریک  
عبد البهاء باشند جمیع بنده درگاهیم و پرستنده آن بارگاه  
باری همیشه دریاد منید و بالنیابه از شما عتبه مقدسه راز یارت  
نمایم و آستان را بیوسم و بیاد شما روی و صوی را بتراب معطر  
نمایم این ایام الحمد لله قوت امر الله شکست علمای رسوم را  
شکسته و نورانیت ملکوت ابهی ظلمات رؤسارا ظاهر فرمود  
مثل پیش تسلط شدید نیست امید چنانست که یاران الهی

شور و ولهی جدید پدید نمایند تا آن قریه مبارکه سبب  
 تنبه و تذکر اهل قرای سائره گردد اقلیم اصفهان که از بدو  
 امر بشرف قدم نقطه حقیقت صبح نورانی کوکب لامع افق  
 حقیقت مبدع فیوضات و مرکز تجلیات حضرت اعلی روحی لسه  
 الفداء مشرف گردید و نفوس کثیره در نهایت جذب و طرب  
 جانفشانی نمودند و بخون مبارکشان آن سرزمین رنگین شد  
 لهذا عبدالبهاء همواره مترصد آنست که آن اقلیم چننت  
 نعیم گردد و روشن بنور مهین شود جمیع احبارا فردا فردا  
 تحیت ابدع ابهی برسانید وعلیکم البهاء الابهی

عبدالبهاء عباس

۱۷ ع تانی ۱۳۳۸ حیف

باب سوم - قناعت

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرماید :

" قناعت در هر موردی محبوب است حتی در تجارت مقصد  
 سهولت معیشت است زیرا ثروت موقت است و توسیع دایره  
 تجارت سبب پریشانی حال و عاقبت ندارد این است که  
 در قرآن میفرمایند لا تجعل یدک مفلولة الی عنقک و لا

تبسطها کل البسط فابتغ بین ذلك سبیلا " انتهى

باب چهارم - قیام بخدمت امرالله

خطابه مبارک در بیت مبارک در مهمانی جناب آقامیرزا علی اکبر

نخجوانی بتاريخ پنجم شعبان ۱۳۳۲

قوله الابدع الاحلى

در تمام ایام مبارك، همیشه آرزوی من این بود که روزی بیاید بلکه انشاء الله بجهتی سفر کنم و بقدر عجز خود در سبیل امر الله يك، حرکت مذبوحی بنمایم لکن از اینجهت که اسباب سجن در میان بود جمیع آن اوقات بحسرت گذشت زیرا اثره وجود اینست که از انسان يك روحانیتی حاصل شود جامد نباشد جاری باشد ساکن نباشد طائر باشد در جمیع کائنات سکون سبب ممات و حرکت سبب حیاتست منتهایش اینست که حرکت مختلف است يك حرکت حرکت جوهری است يك حرکت حرکت وجودیست يك حرکت حرکت کیفی است يك حرکت حرکت کمی است يك حرکت حرکت اینی است يك حرکت حرکت روحانی است يك حرکت حرکت الهی است خلاصه حرکت سبب حیاتست و سکون سبب ممات اینصورت بسیار افسرده و پژمرده بودم از اینکه میدیدم موید و موفق بخد مت آستان نیستم ولکن چون ملاحظه میکردم که مانع هست و مانع هم سجن است و آنهم در سبیل مبارك است لهذا تسلی خاطر حاصل میشد تا آنکه محمود واقع گردید شدت تأثیر و تحسر بدرجه بود که وصف نمیتوان داد آن تأثیر و تحسر غالب بر جمیع احساسات بود دیگر در من جان و اراده فکری

نگذاشت مدتی در این حالت تحسیر بودم بعد نائره اختلاف هم  
شعله زد همه شما امید انید و اینهم مانع شد بعد ملاحظه  
گردید که امرالله در خطر عظیم افتاده است با وجود این خیال  
حرکت کردم ولی حکومت مانع شد جمیع اعداء جمال مبارک  
از اطراف هجوم کردند صعود مبارک را از برای خودشان  
فرصت و غنیمت دانستند و بکمال قوت هجوم کردند در هر  
گوشه ای که یکنفر از اعداء بود صلح شد و بنای دشمنی و جنگ  
را گذاشت علی الخصوص این یحیائی ها که همیشه در سوراخها  
مخفی بودند نه نامی نه نشانی نه صدائی نه ندائی از صعود  
جمال مبارک امید وار شدند که شاید در امر مبارک خللی بیند آزند  
بکمال قدرت قیام نمودند علی الخصوص وقتیکه خبر اختلاف  
رسید از طرفی هم حضرات علماء و مجتهدین فرصت را غنیمت  
دانستند و بنای هجوم را گذاشتند و از طرف دیگر حکومت نیز  
بتمریض پرداخت مسائل بسیار مشکل در میان آمد مثل مسئله  
یزد که فی الحقیقه استخوان من از آن واقعه بگداخت هر چند  
چیزی نمیگفتند ولی از شدت حزن و الم شب و روز آرامند اشم  
دیگر معلوم است که چه میگذشت همه این موانع سبب شد که  
خیال حرکت نکردم تا اینکه اعلان حریت شد و بند و بست  
برخواست بمحض اینکه حریت اعلان گردید در فکر آن افتادم که  
حالا وقت است هر چه بادا باد بغتتا در حالتیکه مریض بودم

بدون اطلاع نفسی سوار واپورگشتم و بسم الله مجریها  
و مرسیها گفتم و رفتم حضرات آشنایان بیگانه در عکاهمه جا  
شهرت دادند که من فرار کردم و از جمعیت اتحاد و ترقی  
خوف کردم معاذ الله خیانت نمودم و ترسیده فرار اختیار  
کرده ام در زمان عبد الحمید اعدای عبد البهاء متصل  
لوائج مینوشتند که من با حریت پروران عدم هستم و با آنها  
مخابره دارم و ضد حکومت کار میکنم چون اعلان حریت شد  
موضوع و محمول بکلی تغییر یافت لهذا بافترای دیگرپرداختند  
نوشتند که فلانی در مکاتیبش مینویسد عبد الحمید مظلوم و  
پادشاه ایران را مظلوم خطاب میکند و احباب را تشویق و تحریص  
مینماید که پناه بروس و انگلیس ببرید سبحان الله عبد الحمید  
جمال مبارك را بیست و پنج سال حبس نمود و من را در مدت  
سلطنتش و جمال مبارك در حق او در کتاب تصریح فرموده اند  
که پادشاه ظالم است یا ايتها النقطة الواقعة بين البحرين  
قد استقر عليك سریر الظالم فرموده اند و هیئت اتحاد سبب  
آزادی من شده اند با وجود این چگونه او را مظلوم گوئیم  
باری از این قبیل مسائل زیاد بمیان آمد چون نیتم این بود  
که بلکه انشاء الله در آستان مقدس بشدمتی موفق شوم باین  
لوائج اعتنائی ننمودم رفتم با اروپا و امریکا در جمیع بلاد سفر  
کردم بمون و عنایت جمال مبارك در هر شهری بملکوت ابھی

نداشد علنا تبلیغ گردید اعلاء امر مبارك شد درمعا بعد  
 وكنائس صوامع و مجامع ديگر جائى باقى گذاشته نشد  
 و حال آنكه در نهايت ضعف بودم لکن تائيدات جمال مبارك  
 ميرسيد باحالت ضعف در خانه بودم ولی چون در مجامع  
 و كنائس حاضر ميشدم توجه بملکوت الهی میکردم فوراً تائيدات  
 الهی ميرسيد یکساعت دو ساعت تماماً يا صحبت میکردم .  
 هر چند ما کلاً زره هستيم لیکن پرتو عنایت جمال مبارك  
 مثل شعاع آفتاب ميماند هر زره که در پرتو آفتاب افتد  
 جلوه کند نمود ارشود این نموداری ما مثل نموداری ذرات  
 است در پرتو آفتاب مقصود اینست که بدرجه عنایت مبارك  
 بود که وصف ندارد غنم ما قال \*

ای یاده فروش من	سرمایه جوش من
ای از تو خروش من	من نايم و تو نائسی
گر زند گيم خواهی	در من نفسی در دم
من مرده صد ساله	تو جان صیحاءسی

خلاصه انفس تائيدات جمال مبارك بود تأثیر مینمود قلوب  
 را آرام میکرد نفوس را مستبشر ببشارات الهی مینموسود  
 از ماهها يك حرکت مذبحی بوده بحمد الله در مزرعه قلوب  
 تخمی افشاند شد بذری کشته گشت که الی الابد میروید  
 نفوس مبارکی مشتعل شدند منجذب گشتند و بخدمت قیام

نمودند تا آنکه در نهایت سرور و فرح مراجعت باستان مقدس  
 شد الحمد لله احبای الهی از جمیع جهات بزیارت عتبه  
 مقدسه آمدند و با آنها ملاقات و معاشرت گردید از وجوه  
 نورانی آنان قلب باهتزاز آمد اطمینان حاصل شد که این  
 نفوس در سبیل جمال مبارك جانفشانند مقصدی جز رضای  
 او ندارند فکری جز نشر نفعات او ننمایند باری در نهایت  
 اشتغال طواف مطاف ملاء اعلی نمودند و در بقعه مقدسه در  
 مقام اعلی سر باستان نهادند و مراجعت بدیار خود نمودند  
 امیدوارم که از مراجعت آنها نتایج عظیمه و آثار جلیله ظاهر  
 گردد حال که شما میروید باید بهمین قسم بقوت الهی و  
 بشارت و رحانی و انجذابات وجدانی مراجعت کنید چون من  
 در اینجا نبودم حضرات آشنایان بیگانه اینجا در این مدت  
 کوشیدند و ارتباطی پیدا کردند و با بعضی روابط خفیه  
 و با بعضی روابط ظاهره بعد از ورود من باز مجتمع شدند  
 مثل زمان عبدالحمید لویحی نوشتند مفتریاتی زدند و حال  
 فرستاده اند باسلامبول بگمان اینکه این سبب میشود یا  
 حبس میکنند یا نفی یا قتل مقصود اینست که احبای الهی نباید  
 نظرشان بمن باشد این امر امر عظیم است امر جمال مبارکست  
 هزار نفس مثل من بیاید و برود باشد یا نباشد یکی است  
 اهمیت در امر مبارکست احبای الهی باید ثابت و ثابت و <sup>سخت</sup>

باشند معلوم است که همیشه در خطر بوده و هستم و گذشته  
از خطر من که همیشه در این عالم نیستم یکروزی بیاید که  
آرزوی جوار رحمت کبری مینمایم احبای الهی باید در نهایت  
استقامت باشند ابداً در نظر آنها فرقی ننماید تزلزلی حاصل  
نشود بلکه روز بروز ثباتشان مقاومتشان استقامتشان بیشتر  
شود شما ملاحظه کنید که بندگان حضرت مسیح هر کدام که  
از این عالم رفتند چون شهید شدند دیگران اعظام از آنها  
قیام برخد مت نمودند قوتی عظیم تر ظاهر گردید تا اینکه  
نور هدایت آفاق را روشن نمود شما هم باید همینطور باشید  
و یقین بدانید که تائیدات جمال مبارک میرسد یقین بدانید  
فوالله الذی لا اله الا هو اگر امروز شخصی از اضعف مخلوقات  
بخد مت حق بپردازد تائیدات و توفیقات ربّانی از هر جهت  
او را احاطه نماید . باری در پناه جمال مبارک باشید محفوظ  
باشید مؤید و موفق باشید مشتعل و منجذب باشید  
بنفحات قدسیه او زنده باشید هر یک در سبیل او یک علم  
آسمانی باشید مقصد اینست که نگاه نکنید که من هستم یا  
نیستم موجودم یا مفقودم بخد مت بپردازید توجه بجمال  
مبارک داشته باشید او شمارا از هر نفسی غنی میکند از او  
مدد بطلبید در امر او ثابت باشید خادم او باشید پاسبان  
آستان او باشید بنده درگاه او باشید مستمد از فیوضات او



باشید مستشرق از انوار اوباشید درصون وحمایت اومحفوظ  
 ومصون باشید مطمئن باشید و نصر من قام على نصره امری  
 بجنود من الملاء الاعلى وقبيل من الملائكة المقربين میفرماید  
 اینست اساس حقیقی مثلا همین آقامیرزا ابوالفضل را  
 ملاحظه کنید چقدر نصرتش کرد در هر موقعی در هر موردی  
 مؤید گردید فوالله الذی لا اله الا هو اگر سلطنت شرق و  
 غرب باشد از برای انسان زره فائده ندارد و عاقبت جز  
 خسران مبین نیست گو ناصرالدینشاه گو محمدشاه گو  
 عبدالحمید گو بناپارت گو غلیوم نه اثری نه ثمری باوجود  
 اینکه اینها ملوک بودند در نهایت اقتدار بودند عاقبتشان  
 خسران مبین بود این را مشهودا می بینیم پس بکشید که  
 در عبودیت آستان مقدس استقامت نمائید این است آن عزت  
 ابدیه اینست نعمت سرمدیه اینست سبب نورانیت وجود  
 در ملکوت ابهی این است سبب ترقی در این اوج نامتناهی  
 وعلیکم البهاء الابهی "

ردیفك — مشتمل بر سه باب

باب اول — کار ما نشر نفعات است

( لوح مبارك حضرت عبدالبهاء كه اخيرا عكس آنرا حضرت

ولی امرالله ارواحنا فداه جهت نشر بین دوستان بطهران

ارسال فرموده اند )

## هو الله

ای متمسک بعروه وثقی نهایت تعجیل است و ابدًا فرصت  
 تحریر نیست و قلب مشتاق گفتگو و تقریر مختصر اینست که  
 در این بساط مقبولی و خاطرت عزیز و معدود باید انشاء الله  
 بکوشی و در ثبوت و رسوخ در میثاق الله جانفشانی نمائی تا  
 نفسی مجادله با نفسی ننماید زیرا سبب شدت اختلاف  
 گردد و دائما بکوش تا الفت بین احباب حاصل شود و اگر در  
 مسئله اختلاف نمودند سئوال نمایند جواب میرسد انشاء الله  
 همیشه سبب اشتعال نار محبت الله گردی و دیگر آنکه  
 با حباء الله بگو که نفسی ابدًا در امور حکومت لسانا فعلا  
 حکایت روایت مداخله ننماید و همیشه بدعای خیر در حق  
 اولیای امور مشغول شوند زیرا بنص قاطع الهی از مداخله  
 ممنوعند ای بنده الهی کار ما نشر نجات الهیه است و  
 جانفشانی در راه حق دستی از آستین بر آر و نقسود  
 حیات جاودانی نثار نما امور دنیوی را باید از برای اهل  
 دنیا گذاشت دست بذیل همیکل باقی زد کمر را محکم  
 بر بند و ملک و مملکت را فراموش نما لسان به شنای حق  
 بگشا و داد سخن بده بعضی نفوس این حیات الهی را  
 فراموش نمایند و در زاویه خمول جای گزینند و شب و روز  
 مشغول آمال و آرزوی دنیوی گردند که عنقریب اسباب خوشی

فراهم خواهد آمد و فلان پیش خواهد آمد و فلان پس خواهد رفت و باین حیات پر بهای خویش را بگذرانند ما باید در فکر حق باشیم و در صد اشراق نور مطلق تا ملك باقی بدست آریم و سلطنت عالم معانی نمائیم کشور قلوب بدست آریم و اقلیم جانها را در زیر تسخیر آریم مملکت تقدیس فتح نمائیم و از خطه ابلیس چشم پوشیم . ای یار وفادار کار این کار است دعا کن تا خدا ما را و شما را و کل را موفق نماید جمیع دوستان را تکبیر برسان ع ع "

باب دوم - کتاب عهد

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

ب ( بشرویه ) جناب میر محمد حسین بیك علیه بهاء الله  
الابهی ملاحظه فرمایند :

هو الابهی

ای ثابت بر عهد و میثاق جمال مبارک، روحی لاجبائه الثابتین  
الراسخین فدا در این کور عتایم بنیان امر را چون سـ  
ذوالقرنین از زبر حدید نهاد و اساس دین الله را بر بنیان  
مرصوص گذاشت تا یأجوج و ماجوج اشارات بوجه من الوجوه  
رخنه و نفوذ نتواند و حصن حصین امر محفوظ و مصون ماند  
سی سال ذکر عهد و میثاق فرمود و کلمه پیمان و ایمان از قلم  
مبارک و قم مطهر مرقوم و مفوظ نمود تا آنکه لوح مقدس  
محفوظ مصون باسم کتاب عهدی چون رقی منشور و کتاب مسطور

ولوح محفوظ ظاهر و مشهود شد جمیع نفوس که منتظر اعلای کلمه خلاف و نشر نفعات شبهات بودند خائب و خاسر گشتند و عهد الهی چون آفتاب نورانی شرق و غرب را روشن و منور نمود بقسمی که جمیع ملوک، ارض کتاب عهد الهی را گرفته در خزانه خویش محفوظ نمودند وصیت این میثاق عظیم الهی جمیع آفاق را مسخر نمود روایت نیست که تکذیب راوی شود بخط کاتب نیست که محل شبهه قوی گردد و عدم اطمینان حاصل شود بلکه باثر قلم اعلی است با وجود این بی خردانی چند بانواع حیل و خداع میخواستند رخنه کنند و اختلافی اندازند و بنیان امر الهی را بگلی براندازند فباطل ماهم یظنون ع ع " انتهى

باب سوم - کرمان و اهل آن

حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوح احبای کرمان راجع بمراد آنسامان میفرمایند :

" امیدوستان اهل آن سامان هر چند اکثر شیرند و لسی استعداد عجیب دارند سری پر جوش و دلی پر خروش دارند اگر از خمودت و کسالت عارضی افیون و دخان امان یابند نشأه و نشاط اصلی جلوه نماید و استعداد فطری رخ بگشاید نفوس خلق جدید گردد پرتو شدید بتابد قیامتی آشکار گردد خفتگان بیدار شوند و افسردگان روح و روحان یابند

نورهدی بتابد و موهبت عظامی چهره بگشاید ..... " انتهی

ردیف ك - مشتمل بر سه باب

باب اول - گاو فیلسوف اعظامت

در سفرنامه جلد اول مسطور است : ( ص ۱۷۷ )

" ذکر فلاسفه را بمزاج میفرمودند که میگویند " اگر عالم

روحانی یا ملکوتی میبود ما احساس مینمودیم " باوجودیکه

عدم احساس شأنی نیست هرگاه عدم احساس کمالی باشد

باید بگوئیم گاو فیلسوف اعظام است که بدون زحمت

درس و تحصیل ابد احساس غیرعالم حیوانی ندارد " انتهی

باب دوم - گرگان

( گرگان بر وزن همدان غیر از گرگان بر وزن قربان است )

حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در لوح میرزا علیخان گرکانسی

میفرمایند :

هو الله

ای بنده حق در گرگان در عهد و زمان پیشینیان وقتی کان

سیماب بی تاب بود و حوالی درتزلزل و تردد واضطراب

حال کیمیای کبریا چنان نفوذ و قدرتی دارد که بمجرد القا

نفوذ کند و ثبوت و رسوخ بخشد " انتهی

باب سوم - گرگان در لباس شبان

حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

## هوایا بهی

ای سالك سبیل رشاد صد هزار مرشد در جهان پدیدار  
 شد هر يك مدعی رشد و فلاح و زهد و نجات بودند دروادی  
 گمراهی سرگردان بودند و دعوی راهنمایی مینمودند  
 گرگان بودند بلباس شبان درآمدند ظلمت ضلالت بودند  
 و اسم نورهدایت بر زبان میراندند حال تو الحمد لله بنور  
 هدی مهتدی شدی و بسید ابرار مقتدی رشد مجسم شدی  
 و شهید مکرر گشتی پس بشکرانه این فضل عصای شبانسی  
 بدست گیر و آغاز چوپانی کن و اغنای جمع کن و گله راه انداز  
 یعنی اغنام الهی را در چمنستان حقیقت بگردان و از ریاحین  
 علم و حکمت بچران عع "

ردیفال - مشتمل بر چهار باب

بناب اول - لذائد دفع آلام است

حضرت عبدالبهاء جل شانہ میفرمایند :

" ای رفیق لذائد و نعماء ناسوتی محدود و فانیست و چون  
 بحقیقت نگری و تعمق نمائی لذائد اینجهان دفع آلام است  
 یعنی تشنگی صدمه و بلاست آب تسکین آن حرارت نماید  
 نه اینست آب فی حد ذاته لذتی دارد و همچنین گرسنگی  
 صدمه زند غذا دفع آن محنت نماید نه اینست غذا فی حد  
 ذاته لذتی دارد و همچنین خستگی مشقت است خواب دفع

آن مشقت نماید نه اینست که خواب فی حد ذاته لذتسی دارد جمیع لذائد عالم فانی از این قبیل است آنچه لذت حقیقی دارد آن فیوضات ملکوتست و فضائل و کمالات انسانیت علم و دانش است صفات رحمانی است و حیات ابدیست و علیک البهاء الابهی ع ع \* در سنه ۱۹۰۹  
 باب دوم - لواء حمد

حضرت عبد البهاء جل ثنائه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :  
 ای موقن بآیات الهیه در روایت است که در یوم قیامت لسواء حمد مرتفع گردد و علم ارجمند پرچمش در اوج اعلی متحرک و متموج هرنفسی در زیر آن علم در آید نجات یابد و هر کس سایه آن لواء بر او افتد حیات باقیه جوید هیچ دانی که آن علم محمود و لواء معقود چه بود ؟ آن علم صبین عهد و میثاق عظیم است و آن لواء غراء ایمان و پیمان رب کریم پس خوشا حال کسی که در آن سایه در آید ع ع \*

باب سوم - لوح آیات

حضرت عبد البهاء میفرمایند قوله الاحلی :  
 " وهو الذی انشالکم النشاة الاخری و اقام الدائمة الكبرى و حشر النفوس المقدسة فی الملکوت الاعلی ان فی ذلك الایات لقوم یبصرون و من آیاته ظهور الدلائل و الاشارات و بروز العلام و البشارات و انتشار آثار الاخبار و انتظار الابرار

والاخيار و اولئك هم الفائزون و من آياته انواره المشرقة  
من افق التوحيد واشمته الساطعة من المطالع المجيد  
وظهور البشارة الكبرى من مبشره الفريد ان فى ذلك لدليل  
لائح لقوم يعقلون و من آياته ظهوره و شهوده و ثبوته و وجوده  
بين الملاء الاشهاد فى كل البلاد بين الاحزاب المهاجمة  
كالذئاب و هم من كل جهة يهجمون و من آياته مقاومة الممل  
الفاخمة والدول القاهرة وفريق من الاعداء السافكة  
للدماء الساعية فى عدم البنيان فى كل زمان و مكان ان فى  
ذلك لبتصرة للذين فى آيات الله يتفكرون و من آياته بديع  
بيانه و بليغ تبيانه و سرعة نزول كلماته و حكمه و آياته و خطابه  
ومناجاته و تفسير المحكمات و تأويل المتشابهات لعمر ك ان  
الامر واضح مشهود للذين ببصر الانصاف ينظرون و من آياته  
اشراق شمس علومه و بسزوغ بدر فنونه و ثبوت كمالات شئونه  
وذلك ما اقر به علماء الممل الراسخون و من آياته صون  
جماله و حفظ هيكل انسانيه مع شروق انواره و هجوم اعدائه  
بالسنان والسيوف والسهام الراشقة من الالوف وان فى ذلك  
لعبرة لقوم واصفون و من آياته صبره و بلائه و مصائبه و الاصله  
تحت السلاسل والاغلال و هو ينادى الى الله يا ملاء الابرار  
الى الله يا حزب الاخيار الى الله يا مطالع الانوار قد فتح  
باب الاسرار والاشرار فى خوضهم يلعبون و من آياته صدور



کتابه و فصل خطابه للملوك و انذارا لمن هو احاط الارض  
 بقوة نافذة و قدرة ضابطه و انثل عرشه المظالم بايام عديده  
 و ان هذا امر مشهور مشهور عند العموم و من آياته علو  
 كهريائه و سمو مقامه و عظامته و جلاله و سطوع جماله في افق  
 السجن مذلت له الاعناق و خشمت له الاصوات و عنت له  
 الوجوه و هذا برهان لم يسمع به القرون الا ولون و من آياته  
 ظهور معجزاته و بروز خوارق العادات متابعه مترادفا  
 كفيض يحابه و اقرار الفاضلين بنفوذ شهابه لعمره ان هذا  
 الامر ثابت واضح عند العموم من كل الطوائف الذين حضروا  
 بين يدي الحى القيوم و من آياته سماع شمس عصره و شروق  
 بدر قرنه في سماء الاعصار و الارجح الاعلى من القرون بشئون  
 و علوم و فنون بهرت في الافاق و ذهلت بها العقول و شاعت و  
 ذاعت و ان هذا امر محتوم ع ع \*

باب چهارم - لوح سبكتكين

حضرت عبد البهاء ميفرمايند قوله الاحلى :

هو الله

ای جوانان روحانی هر جوانی از اهل این خاکدان در فکر  
 این جهان و منهمك در شهوات عالم حیوان اندیشه اش  
 آب و علف و پیشه اش آرزوی در و صدف حتی پست ترین  
 حطام و خزف ولی عاقبت منتج حسرت و اسف گویند

سبکتکین در نهایت حشمت و تمکین بود سرائی چون بهشت  
 برین و مقصوراتی دلنشین و خوانی رنگین و زندگانی شهید  
 و شیرین و خزائنی معمور و ثروتی موفور داشت در نهایت  
 وجد و سرور بنحمتا بمرضدق گرفتارگشت و مانند شمع  
 میگذاخت و بمزامیر حسرت نغمه متحسرانه مینواخت و چون  
 از حیات مأیوس شد سه روز قبل از موت در قصر سلطنت از  
 غلامان زرین کمر صفی بیاراست و ازدوشیزگان حرم انجمنی  
 جمع نمود و نفایس و جواهر و زواهر را در پیش چشم حاضر نمود  
 و خزائن اندوخته را در طرفی مهیا کرد و وزراء نامدار را در  
 پیشگاه احضار نمود و سپاه انبوهی در میدان لشگردر پیشگاه  
 قصر سلطنت بمشوق فتح و ظفر امر فرمود و خود نظر بهر طرف  
 منعطف مینمود میگریست و میگفت که چگونه از این سلطنت و  
 نعمت محروم گردم و از زندگانی مأیوس شوم و شمارا بگذارم و  
 بادست تهی از اینجهان بجهان دیگر شتابم گریست  
 گریست تا نفس اخیر کشید . ملاحظه نمائید که بچه حسرتی  
 از اینجهان رفت پس واضح شد که عاقبت اهل ثروت حسرت  
 اندر حسرت است مگر توانگری که در امور خیریه گنج از آستین  
 بیفشانند و در امور مبروره ثروت خویش را مبدول دارد آن نفوس  
 مبارکه چون کواکب لامعه از افق عزت ابدیه بدرخشند حال  
 شما ای جوانان نازنین الحمد لله بجهت اتمام مشرق الازکا

ما فوق قدرت بذل در هم و دینار نمودید و مقصدی جز رضای  
 پروردگار ندارید و در دو جهان کامرانید و در بین انجمن  
 عالم نام دارید از لطاف جمال مبارک امیدوارم که تائیدات  
 غیبیه آشکار گردد و سعادت دو جهان حصول پذیرد... ع ع  
 ردیف م - مشتمل بر بیست و سه باب :

بساب اول - محافل ذکر حقیق

حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در لوح حاجی میرزا بزرگ افغان  
 فرموده اند قوله الاحلی :

"..... هر محفلی که بذکر حق آراسته گردد پرتوش شرق و  
 غرب را منور نماید و نفحاتش مشام حاضرین و غائبین را معطر  
 کند" انتهى .

باب دوم - محبت

مرکز میثاق جل ثنائہ در لوح شاهزاده محب شیرازی میفرمایند  
 قوله الاحلی :

" ای محب مدالع انوار محبت را مراتب اربعه مذکور و مشهور  
 اول محبت من الله الی العبد است آیه یحبهم شاهد این  
 مطلب ثانی محبت من العبد الی الرب است و یحبونه  
 دلیل این مقام ثالث من العبد الی العبد است آیه  
 رحما بینهم حجت این مقال رابعا من الحق الی الحق  
 است فاحببت ان اعرف ثبت این مال محبت مظهر نفس لله

ومطلع الهام هر چند من العبد الى العبد است ولسی  
 بحقیقت من الخلق الى الحق است چه که من احبه فقد  
 احب الله..... " انتهى

باب سوم - مرغ محله شمران

در لوح بشیر الهی نازل قوله الاحلی :

" تبدیل هوا در شمران در مرغ محله موهبت رحمن است  
 آن مکان محله مرغان نیست آشیانه عنقای مشرق است و لانه  
 سیمرغ کوه قاف زیرا جمال مبارک، روحی لاجبائه الفداء در آن  
 مزرعه پاک، مطهر یکسال در تابستان منزل و مأوی فرمودند  
 در باغ حاجی باقر که سه طبقه بود و مسلط بدریاچه محل  
 سریر طلیح، ملکوت بود و در بدایت امر بود در وسط دریاچه  
 تخت بزرگی از سنگ زده بودند در وسط تخت سراپرده و  
 اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احباب مجتمع شب  
 آهنگ تقدیس بود که بملاء اعلی میرسید بسیار خوش گذشت  
 همیشه جمال مبارک، ذکر آن مکان را میفرمودند " انتهى

باب چهارم - مشاهیر نسوان

حضرت عبدالبهاء جل ثنائہ در شب پانزدهم اپریل سنه  
 ۱۹۱۳ در تالار موزه ملی بود اہست خطابہ مفصلی داد  
 فرمودند از جمله فرمودند در تورات است کہ خدا فرمود  
 انسانی را خلق کنم بصورت و مثال خود و در حدیث

رسول الله میفرماید خلق الله آدم علی صورته مقصد از این  
 صورت صورت رحمانی است یعنی انسان صورت رحمان است  
 ومظهر صفات یزدان خدا حی است انسان هم حی است  
 خدا بصیر است انسان هم بصیر است خدا اسمیعست  
 انسان هم سمیعست خدا مقتدر است انسان هم مقتدر  
 است . پس انسان آیت رحمن است صورت ومثال الهی  
 است واین تعمیم دارد و اختصاص برجال دون نساء  
 ندارد چه نزد خدا ذکور وانثی نیست هرکس کاملتر  
 مقرب تر خواه مرد باشد خواه زن اما تا حال زنان مثل  
 مردان تربیت نشده اند اگر آن قسم تربیت شوند مثل  
 مردان میشوند چون بتاریخ نثارکنیم ببینیم چه قدر از مشاهیر  
 زنان بوده اند چه در عالم ادیان چه در عالم سیاسی در  
 موسی زنی سبب نجات وفتوحات بنی اسرائیل شد در عالم  
 مسیحی مریم مجدلیه سبب ثبوت حواریون گردید جمیع  
 حواریان بعد از مسیح مضطرب شدند لکن مریم مجدلیه  
 مانند شیر مستقیم ماند در زمان محمد و زن بود که اعلم  
 از سایر نساء بودند و مروج شریعت اسلام گشتند پس معلوم  
 شد زنان نیز مشاهیری دارند و در عالم سیاست البته کیفیت  
 زنوبیا را در پلیمیر شنیده اید که امپراطوری آلمان را بزلزله  
 درآورد هنگام حرکت تاجی بر سر نهاد لباس ارغوانی پوشید

موی را پریشان نمود شمشیر را در دست گرفته چنان سرداری نمود که لشکر مخالف را تباه ساخت آخر خود امپراطور مجبور بر آن شد بنفسه در حرب حاضر شود مدت دو سال پالمیر را محاصره کرد نهایت نتوانست بشجاعت حمله کند چون آذوقه تمام شد تسلیم گردید به بینید چقدر شجاع بود که در مدت دو سال امپراطور بر او غلبه نتوانست و همچنین حکایت کلوپترو و امثال آن را شنیده اید . در این امر بهائی نیز قرۃ العین بود در نهایت فصاحت و بلاغت ابیات و آثار قلم او موجود است جمیع فصحای شرق او را توصیف نمودند چنان سطوتی داشت که در مباحثه با علماء همیشه غالب بود جرئت مباحثه با او نداشتند چون مروج این امر بود حکومت او را حبس و اذیت نمود ولی او ابدًا ساکت نشد در حبس فریاد میزد و نفوس را هدایت میکرد عاقبت حکم بقتل او دادند او در نهایت شجاعت ابدًا فتور نیاورد در خانه والی شهر حبس بود از قضا در آنجا عروسی بود و اسباب عیش و طرب و ساز و نغمه و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا لکن قرۃ العین چنان زبانی گشود که جمیع اسباب عیش و عشرت را گذارده دور او جمع شدند کسی اعتنائی بعروسی ننمود همه حیران و او تنها ناطق بود تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود او با آنکه در عمر خود زینت نصی کرد آن روز خود را زینت نمود همه حیران

ماندند باو گفتند چه میکنی گفت عروسی منست در نهایت  
 وقار و سکون بآن باغ رفت همه میگفتند اورا میکشند ولسی او  
 همان نحو فریاد میزد که آنصوت صافور که در انجیل است منم  
 با اینحالت در باغ اورا شهید کرده بچاه انداختند \* .  
 انتهی

باب پنجم — مشرق الاذکار

در سفرنامه جلد اول مسطورا است

فرمودند " مشرق الاذکار مدور و دائره شکل است نه خیابان  
 نه باغچه نه حوض بنا فواره های آب و نه دروازه در اطراف  
 دارد و هر خیابانی بمحلی میرود مثل محل ایتام  
 دار الشفا مدرسه ابتدائی و کلیه امثال اینها که از مسواژ  
 مشرق الاذکار است داخل مشرق الاذکار ارغنون و غرفات  
 خواهد بود و کرسی خطابه مخصوص مناجات و عبادت ولسی  
 خطابه هم در آنجا میتوان داد " انتهی ( ص ۳۵۲ )

باب ششم — مصلحت امرالله برهرامی مقدم است

از قلم حضرت عبدالبهاء جل شانه در لوح سید نصرالله رشتی  
 نازل قوله الاحلی :

" نفوسی که الیوم در ذال کلمه الهیه مستظل باید در جمیع  
 امور اول ملاحظه مصلحت امرالله نمایند پس در مصلحت خو<sup>یش</sup>  
 شتابند تا بنیان بر بنیاد محکم متین استوار گردند " انتهی

باب هفتم - مشهدی امیر قفقازی

در سفرنامه جلد اول مسطور است : ( ص ۱۷۴ )

فرمودند " اعمال خیریه چون ممد و حیت پیدا کرده لذا نفوس محض شهرت و جلب منفعت خود و تحسین خلق عمل خیر می کنند  
اما این سبب استغناء از تعالیم انبیا<sup>ع</sup> نمیشود زیرا اخلاق روحانیه سبب تربیت فطری و ترقی ذاتی است که نفوس بجان یکدیگر را خدمت و حمایت نمایند محض خدا و اداء فرائض عبودیت و انسانیت نه محض شهرت و ممد و حیت . بعد ذکر آقا مشهدی امیر قفقازی فرمودند که " قبل از ایمان بدرجهای بی باک و بی رحم بود که نفوس کثیره را بقتل رسانیده بود ولی بعد از ایمان بقسمی خلق جدید شد که گوله بر او انداختند ابد دست بدفاع ننگشود در حال ایمان نفوس اینگونه تربیت میشوند و همچنین بهائیان در عشق آباد از قاتل خود شفاعت نمودند " انتهى

باب هشتم - مظاهر مقدسه که بعد از مظاهر میشوند

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوحی فرمودند :

" ام المظاهر المقدسه التي تأتي من بعد في ظل من  
الغمام من حيث الاستفاضة هم في ظل جمال القدم ومن  
حيث الافاضه يفعل مايشاء " ع " انتهى

باب نهم - مظلومیت احبا در جنگ اعداء



در لوح آقا سید نصرالله باقراف نازل قوله الاحلی :

" در اصفهان بستگان شیخ یکنفر از ممالومان را در وسط روز  
 علی رؤس الاشهاد پاره پاره نمودند ابد کسی قاتلان را —  
 عتاب ننمود تا چه رسد بقصاص در دهج یزد میرزا حبیب ا  
 راشهید کردند در حصار خراسان در یکسال قریب بیست نفر  
 راکشتند رؤس بعضی را بر سرنیزه نمودند و با طبل و دهل  
 در کوچه و بازار گردانند و بعد از شکایتهای زیاد بطهران  
 و داد خواهی و فریاد و ناله بازماندگان کار راجع به هیئت  
 عدلیه خراسان گردید ظلم خونخواران و تعدی آخوند  
 نامق و حصار ثابت گشت ولی نتیجه این گشت که هیئت عدلیه  
 بمظلوم ستم دیده گفتند که بروید در نزد ملای ظالم تربست  
 اثبات دعوی نمائید و حکم بگیرید تا مجری گردد و ما بیش از  
 این در حق شما دادرسی نتوانیم در شیراز این روزها  
 گرگان خونخوار اتفاق نمودند و قرار داده اند که شش نفر  
 معلوم الاسماء را بقتل رسانند و ششصد نفر را سرگون و نفی  
 نمایند . باری از هر طرف ظالمان در جولانند و این حزب  
 مظلومان در نهایت خطر و ابتلا با وجود این اطاعة لا مرالله  
 ساکت و صابر در دربار حکومت تظلم و داد خواهی کنند ولی  
 حکام ابداعتنا . نمایند . و نفر اسماعیلی راکشتند حکومت  
 چون داد خواهی کرد تعدی بر اسماعیلیان تمام شد حال

اگر حمایت اسمعیلیان از این جهت است که آن نفوس منتسب بمحمد خان رئیس اسماعیلیانند و او در تحت حمایت دولت خارجه است لهذا داد خواهی شد این مظلومان نیز در ظل حضرت احدیتند بحضور اشرف اولیای امور عرضیه دارید از سرشگ دیده یتیمان ستم دیدگان حذر لازم زیرا سبیل خیز است و از دود آه مظلومان پر همیز باید زیرا شرر انگیز است تائید و توفیق از عدل و داد خواهی حاصل گردد **والله ولی المظلومین** " انتهى

بساب دهم - معجزه امر مبارک،

در سفرنامه جلد اول مسطور است :

فرمودند " ای بهاء الله بقریانت ای بهاء الله بفدایت حرفی زده ای که منکر ندارد چه امر عذاییمی تأسیس فرموده ای که هر جمعی را قانع نماید هر فرقه ای بر عظامتش گواهی دهد در کنائس ارواح را باشتزاز آرد تیاسفیهارا هیچان دهد روحانیون را روحانیت بخشد موحدین را بحقیقت توحید آگاه نماید اشتراکیون را راضی وشاکر گرداند مجالس صلح را بنشاط و طرب آرد هیچ حزبی جز خضوع مفری نیابد این معجزه است این اقوی قوای عالم وجود است این تائید جمال مبارک است و الا اگر پای لنگ و شلی راشفادان معجزه باشد اینکار از قدری مومیائی برمیآید شأن وهنری نیست " انتهى

باب یازدهم - مقاصد این حزب را دولت روس تحقیق کرد .

در لوح علی قبل اکبرنازل قوله الاحلی :

دولت روس چون در کشور خویش جمعی کثیر از این حزب مشاهده نمود و روز بروز در تزايد و تکاثر دید لهذا خواست که بحقیقت مقاصد این حزب پی برد جمیع نوشتجات و الواح و کتب را از اطراف جمع کرد بقسمی که حقیقتا انسان حیران میماند که چطور این قسم توانست که جمع نماید و محفلی از نفوس متعدده که در لثات شرقیه نهایت مهارت را دارند تشکیل کرد و جمیع این الواح و کتب و رسائل را تحقیق و تدقیق نمودند و بحقیقت مسلک و مقاصد و نوایای این حزب و تعالیم الهیه و احکام پی بردند بعد از این تحقیقات و تدقیقات چون بحقیقت حال دولت واقف گشت نهایت حمایت را در حق این حزب مثالوم در مملکت خود مجری داشت . انتهى

باب دوازدهم - مقامات نفوس

حضرت عبدالبهاء جل ثناءه در لوح میرزا علی اکبر نخجوانی میفرمایند :

"نفوس متساوی نیستند بعضی صرف الله عمل نمایند و ساعی خویش را جز قربیت درگاه کبریا مکافاتى نخواهند و ایمن صحیح و تام است و لکن بعضی آتفافی الدنيا حسنة و فسی الاخرة حسنه هستند باید بنفوس برأفت معامله نمود و الاکار

مشکل است " انتہی

باب سیزدهم - مقام رضا

حضرت عبدالبہاء جل ثناءہ در لوح آقامحمد رضا ششیرازی  
میفرمایند قوله الاحلی :

"..... حقیقت رضا اعظم موهبت جمال ابہی است ولسی  
تحقق این صفت کہ اعظام منقبت عالم انسانی است مشکل است  
چہ کہ بسیار صعب و سخت است حین امتحان معلوم و واضح  
گردد " انتہی

باب چهاردهم - مقتول شدن حاجی حیدر

در لوح آقاسید نصراللہ باقراف نازل شدہ قولہ الاحلی :  
" در این ایام خبر رسیدہ است کہ جناب حاجی حیدر از اہل  
نجف آباد را در صوفیان وقت صلاۃ ظہر شش نفر بحکم  
علمای سوء تیرباران نمودہ اند مختصر اینست کہ اگر حکومت  
حالیہ تائید رب البریہ بخواید باید بانتقام و قصاص پردازد  
این مسئلہ بسیار مهم است جمیع احبای نجف آباد رجاءاً  
نساءً صغیراً کبیراً از این قضیہ مضطربند در نجف آباد  
فتحعلی خان و گماشتگان او نہایت تعرض و تعدی و ظلم و  
اعتساف را باحبا مینمایند " انتہی  
باب پانزدهم - مناجات سر سفرہ :

## هو الله

خداوند ا چگونه ترا شکر نمائیم نعماء تو نامتناهی است  
 و شکرانه ما محدود چگونه محدود شکر غیر محدود نماید  
 عاجزیم از شکر الطاف تو و بکمال عجز توجه بملکوت تو مینمائیم  
 و طلب از دیار نعمت و عداای تو میکنیم توئی دهننده  
 و بخشنده و توانا ع ع ( سفرنامه جلد اول ص ۳۱۱ )

## هو الله

ترانا یا الهی مجتمعین علی هذه المائدة شاكرين  
 لنعمك ناظرین الی ملكوتك رب انزل علينا مائدة من  
 السماء و بركة من لدنك انك انت الکریم و انك انت  
 الرحمن الرحیم .  
 انتهی  
 ( سفرنامه جلد اول ص ۳ )

باب شانزدهم - مناظر طبیعی مقبول ساحت اقدس بود :  
 در سفرنامه مسطور است :

در مقابل رودخانه ایستاده بآب صاف شفاف که چون مروارید  
 غلطان بود و بآن کوهها و چمنهای باصفا هر لحظه نگاه می  
 مینمودند و میفرمودند خدا نیامرزد ظالمین را که جمال مبارک  
 را در چهار دیوار عکا حبس نمودند چقدر در ساحت اقدس  
 اینگونه مناظر مقبول بود وقتی جمال مبارک فرمودند که چند

سال است هیچ سبزی را ندیده ام \* انتهى

(جلد اول صفحه ۲۷۴)

بـاب هفـدهـم — منکران منادیانند

در لوح ابن اصدق از قلم مبارك میثاق نازل قوله الاحلی :

منکرین و رادین اول منادی حق هستند مثل ریه که  
ابن اثیم مرقوم نموده این نفوس احمیتی نداشتند و ندارند  
عنقریب ملاحظه خواهید نمود که نفوس بسیار مهمی از ششرق  
و غرب صحائف عظیمه بررد نوشته و نعره زنان فریاد کنند  
چه که عظمت امر آنچه بیشتر ظاهر شود معترضین و منکرین  
و رادین عظیمتر و کثیرتر گردد و کل سبب اعلاء کلمة الله  
است شما دعائمائید که خدا از این قبیل رادین بسیار  
خلق فرماید چه که خیلی مفید است \* انتهى

و در لوح حاجی محمد علاقه بند نازل قوله الاحلی :

\* احبای الهی باید بجان و دل بکوشند و بگفتار و رفتار  
ثابت نمایند که راه خدا پیمودند و در سبیل رضا سلوک نمودند  
و بمحبت الله فروختند و پرده شبهات سوختند و ان چند نا  
لهم الفالبون عاقبت این <sup>و</sup>قبه های گرد سفید و سبزه  
و نیلگون سرنگون گردد و فیض روحانی و پرتو نورانی از حضرت  
بیچون عالم را احاطه نماید چنانکه مشاهده مینمائی که  
هرچه جهلاء بیشتر جفا نمودند علم وفا بلند تر شد و هرچه

مقاومت بیشتر کردند سطوع انوار افزون تر شد تا نفس اعدا سبب گشتند که صیت امرالله در شرق و غرب منتشر شد و آوازه جمال ابهی جهانگیرگشت اگر چنین تعرض و تفرض جهلا<sup>ی</sup> امت نبود بجان عزیزت صیت امرالله تابحال از ایران تجاوز ننموده بود شرق منور نبود غرب معطر نبود جنوب و شمال معنبرنگشته بود این از مواهب کلیه الهیه است " انتهى و در سفرنامه جلد اول مسطور است :

فرمودند " جمیع امور و اوضاع عالم بخادم امرالله است چه خوب بود مرا از ایالات متحده بیرون میکردند یا از اول راه نمیدادند درحالتیکه منع مروج امرالله است دیگر امداد چه خواهد کرد " انتهى (ص ۲۴۵)

باب هجدهم - مؤمن و معرضی

حضرت عبدالبهاء\* جل شانه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :  
هو الله

ای دوستان راستان شمس حقیقت چون از افق لامکان بر جهان امکان باشعه ساطعه اشراق فرمود و فیئنی قدیم جهان حادث را احاطه نمود اول تجلی و اشراق پرتو نور میثاق بود که در ظل شجره انیسا بر آفاق درخشید و آفتاب عهد چنان حرارتی مبذول داشت که حقایق و کینونات مقدسه و انبیا مستکبره که چون بذور منشور در کمون غیوب مطمور بود از

حمیز پنهانی بحر صه شهود مشهود گردید و تخمهای مستور  
 انبات شد و از پرتو حرارت آن آفتاب و فیض باران رحمت  
 بی پایان و هبوب اریاح لواقع رحمن نشو و نما نموده حقیقت  
 آن کینونات ناهر و عیان گردید یکی انبته نباتا حسنا شد  
 و دیگری فجمله غناء احوی گشت یکی کشجرة طيبة اصلها  
 ثابت و فرعها فی السماء گردید و دیگری اجثثت من  
 فوق الارض مالها من قرار پدید ارشد یکی چون گل شگفت  
 و ورائح طیبه نشر نمود و دیگری چون گیاه بد بو اهل کوه و  
 صحرا را از رائحه دفرأ زجر نمود یکی درکان خویش از حرار  
 خورشید تربیت شده لعل بدخشان گردید و دیگری در معدن  
 خود پرورده شده خزف و مدف ارزان گشت پس ای احبا<sup>ی</sup>  
 الهی بجان بکوشید که در این گلشن گل و ریحان و ضمیران  
 و نرگس گلستان گردید تابوی خوشستان و رایحه دلگشتان  
 مشام یاران را معطر نماید و این رائحه معطره بوی گل ثبوت  
 و رسوخ بر میثاق است .

باب نوزدهم - میرزا آقاخان نوری

در رمله بیاناتی فرمودند از جمله فرمودند :

" در وقت نزول بلایا و محن و مصائب بعضی خسته و مخمود  
 میشوند ولی خوب میشود عنقریب و در مان آنها افتخار  
 به نسبت يك موی آن شهید فی سبیل الله خواهند نمود



روزی شیخی بما وارد شد در عکا با عمامه بسیار بزرگ گفت  
 من رامیشناسید گفتم نه گفت من از سلاله حرم گفتم  
 باشید بعد او را رعایت کردم متصرف و مفتی و اعیان را دعوت  
 نمودم میهمانی کردم او را در صدر مجلس نشاندیم بحضرات  
 معرفی نمودم که ایشان از سلاله و دودمان حرمین ریاحسی  
 هستند او هم حظی کرد و کیفی نمود عنقریب با اسم سلاله  
 شهدا افتخارها خواهند کرد . میرزا آقاخان نوری وقتیکه  
 صدراعظم شد تمام اقوام خود را مصدر امور مملکتی نمود و  
 بیستگان خود حکومت داد حضرات بخواجه معروف بودند  
 چون این بزرگواری را در خود دیدند بخیال افتادند سلاله  
 نجیبی برای خود ترتیب دهند و او هم نشستند فکری  
 نمودند شخص منشی خوش تحریری را دیده دوسه هزار تومان  
 باو دادند که سلاله آنها را بشخص نجیب جلیلی برساند  
 او هم کتابی نوشت بمناسبت اینکه حضرات به خواجه معروف  
 بودند سلاله آنها را از طرف مادر کنیزی بخواجه اباصلت  
 رسانید اینها هم جشن گرفتند چراغان نمودند بساط عیش  
 گستردند افتخارها کردند که الحمد لله سلاله ما بآن کنیز  
 سیاه رسیده که شوهر او و آقای او خواجه اباصلت بوده که  
 گاهی در مشهد خدمت حضرت زینا علیه السلام مشرف میشده  
 بعدها از آن منشی بعضی رنود پرسیده بودند چطور توانی

سلاله را از کتب استخراج نمودی و ترتیب دادی گفت  
والله حقیقت مطالب این است که آن کنیز شانزده ماه بعد از  
مردن خواجه اباصلت حامله و فارغ شده بود و این سلاله را  
تشکیل نموده است " انتهى

بناب بیستم - میرزا علی اصغر خان صدراعظم  
از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح سید نصرالله  
(بادکوبه) نازل شده قوله الاحلی :

در خصوص قائل شهریار مغفور جناب صدارت عظمی بجمیع  
قونسولهای اطراف خبر دادند که بعد از تحقیق دقیق و غوررسی  
معلوم گردید که قاتل مردود جمهوری و دهری بوده تعلق  
بدیگران نداشته . انتهى

بناب بیست و یکم - میرزا محیط شیخی

حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

میرزا محیط شیخی بوسیله کیوان میرزا نوه فرمانفرما خواست  
بساحت اقدس در بغداد مشرف شود تنها که در جوابش  
شعر غزل را فرموده اند " انتهى

بناب بیست و دوم - میرزای شیرازی

در لوح میرزا آقا افغان از قلم مبارک مرکز پیمان نازل قوله  
الاحلی :

" از قرار مسموع از بغداد عزیمت به سرمن رأی فرمودید و مقصد

این بود که باشخص مصهود در کمال حکمت گفت و شنود گردد  
 آن شخص هر چند در درجه انحطاط کلی جسمانی است و لابد  
 نشاط و انبساط مکالمات و محاورات قلیل ولی نفحه الهی را  
 قوتی دیگر است و جذبیه رحمانی را نفوذی دیگر ارض هامده  
 را حدیقه نایبه نماید و خطه میته یابسه را روضه مؤنقه فرماید  
 فیض روح القدس مسیحائی عظام رمیم را حی قوی نماید و ریزش  
 باران نیسانی در عمق بحار لؤلؤ فرید و در نضید پرورد  
 و تری الارض هامده و اذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت  
 و انبتت من کل زوج بهیج ..... " انتهى

باب بیست و سوم — من لم یرض بقضائی

در لوجی از قلم مبارک مرکز عهد الهی نازل شده قوله الاحلی ؛  
 " ای طالب رضای الهی در حدیث است من لم یرض بقضائی  
 فلیطلب رباً سوائی رضای بقضا عبارت از اینست که در راه  
 خدا هر بلائی را بجان و دل بجوئی و هر مصیبتی را بکمال  
 سرور تحمل نمائی سم نقیع را چون شهد لطیف بچشی و زهر  
 هلاهل را چون عسل مسمی بطلبی زیرا این بلا اگرچه تلخ  
 است ولی ثمر شیرین دارد و جلالت بی منتهی بخشش  
 اینست معنی من لم یرض بقضائی فلیطلب رباً سوائی

والبها علیک ع ع

ردیف ن - مشتمل بر پنج باب

باب اول - ناس غرق دریای غفلت اند :

در لوح امین میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

جناب امین نامه شما که بتاريخ پنجم رمضان ۱۳۳۹ بود رسید و بدقت ملاحظه گشت چند روز پیش نامه ای مفصل ارسال شد ولی احتمال قدری دیر برسد زیرا بجای دیگر ارسال شد که از آنجا بفرستند این سفر مکاتیب مهمور محفوظ رسید مرقوم نموده بودی که محض فضل از شر نفس اماره بالسوء محفوظ مانم این دعا را عبدالبهاء در حقی خویش دائماً ورد زبان امیدوارم که من و تو هر دو در صون و حمایت الهی محفوظ و مصون باشیم امورات واقعه در ایران جمیع سبب تنبه نفوس است تارخیس و مرئوس جمیع بیسدار گردند و متنبه شوند که مصداق آیه مبارکه تحقق یافته قد ظهرو الفساد فی البرّ والبحر از همه بدتر عدم تنبه ناس است که متنبه باعمال و اخلاق خویش نمیگردند غرق دریای غفلتند این مصیبت فوق مصیبت هاست اگر چنانچه متنبه میشدند بزودی زائل میشد اما عدم تنبه سبب از دنیا پریشانی است . باری این وقایع سبب گردد تا آنچه در الواح مقدسه مذکور و مضبوط تحقق یابد تا نفوس بیسدار

گردند مرقوم نموده بودید که احبای طهران الحمد لله کل راحتند این از میمنت تعالیم مبارک است که جمیع اقوام و ملل امروز در نهایت تعب و اضطراب و پریشانی مگر احبای الهی که در شرق و غرب در نهایت راحت و سکون و خیرخواهی عالم انسانی پیش از این جمیع اقوام در سستتر راحت و امان آسوده بودند و احبای الهی در دست تطاول ظالمان و ستمکاران دقیقه آرام نداشتند حال بعس و عنایت جمال مبارک یاران در امن و امان و طوائف سائره پریشان پس بشکرانه این موعبت کبری شب و روز بایستد بجوشیم و بکوشیم تا با خلاق متخلق گردیم که لایق و سزاوار بندگان جمال مبارک است ..... " انتهى

باید دوم - نتیجه قیام بخد مت

در سفرنامه جلد اول مسطور است :

بنگارخانه تشریف بردند نقش و آثار قدیمه بسیار از نظر مبارک، گذشت منجمله شیشه های کوچکی که در ایام قدیم در بعضی از ممالک فنیکیان بوده و مردم در عزای عزیزان خود اشکهای چشمشان را در آن شیشه ها با اجساد و مرده ها دفن میکردند . فرمودند به بینید این شیشه از زیر خاک، بیش از اجساد آدمیان دوام نموده بعد فرمودند " باز اهل غرب چون ثروت و مالشان زیاد میشود آثار عتیقه جمع

میکنند که خدمتی بممالم صنایع نمایند ولی ایزاتیبهاچون  
 شروتشان زیاد شود در سرطاوله خود صد رأس اسب نگساره  
 میدارند و بخدم و حشم میپردازند و بهوی و عوس مشغول  
 میشوند اما نسبت بخدمات امرالله این هر دو بی نتیجه  
 است مثلاً این زحمتهائی که در جمع آوری این اشپسماه  
 کشیده اند ملیونها خرج و صرف کرده اند اگر رسبیل  
 الهی بود الی الاید ستاره سعادتشان از افق وجهان  
 میدرخشید اگر در این شهر سبب تبلیغ ده نفر میشدند  
 تسلسل پیدا مینمود سبب عزت و سرور ابدی میگشت و مایه  
 حیات سرمدی بود " انتهی ( ۲۵۶ )

سأب سوم — نسراق

در لوحی میفرمایند :

هو الله

ای یاران روحانی من نراق در اوایل شهرنیراشسراق  
 به محبت شمس حقیقت عشهور آفاق گشت شور و وله و جذب  
 و شوق کل را احاطه نمود و روز بروز در ازدیاد بود تا آنکه  
 سرمای زمهریر وجود نامبارک جعفر اعرج نفسش تأثیر نمود  
 بعضی از پیخردان یعنی معدودی عنود پا گرفت و مضمحل  
 شدند ولی از نحوست نفس و نفس آن گره زمهریر تأثیر  
 باقی ماند حال یاران الهی که کواکب دری درخشنده

فلک اشیرند باید چنان شعله زنند که تأثیر زمهریر را بکسی  
زائل نمایند و نراق دویاره برج اشراق گردد و کل مفتون  
دلبر آفاق شوند و صوت وصیت یابشری بملاء اعلیٰ رسد  
ع ع

باب چهارم - نصایح و مواعظ.

در صفحه ۲۵۸ - ۲۵۹ بدایع الآثار جلد اول مسطور است  
که حضرت عبدالبهاء جل شانه فرمودند :

" شماها بیکدیگر خیلی محبت داشته باشید دیدن محمدیگر  
نمائید غمخوار کل باشید اگر یک نفر در رازشهر منزل دارد  
محضر ملاقات او بروید فقط بقول قناعت ننمائید بوعایای  
الهیة عامل باشید هر هفته مجلس نمائید و ضیاعتها مهیا  
کنید در ترویج معرفت الله و تحسین کمالات روحانیه بکوشید  
اینست صفت بهائیان و الا بهائش بودن بلفظ چه فائده  
دارد .

و نیز فرمودند :

" من ابدًا شما عمارا فراموش نمیکنم همیشه دریناد و خاطر من  
هستید بجمیع یاران مهربانی من ابلاغ دارید من جمیع را  
دوست میدارم و بشما نصیحت مینمایم که بفقرا مهربان باشید  
محبت نمائید آنها را دستگیری کنید زیرا فقر اول شکسته اند  
اگر شماها بجهت اغنیاء جان نثاری نمائید گمان میکنند

مجهوریست ولی چون بفقرا محبت کنید از صمیم قلب ممنون  
و خشنود میشوند لهذا رعایت فقرا واجب است در پناه  
خدا باشید \* انتهى .

و نیز در سفرنامه مسطور است :

شخصی بود که خود را روسی میگفت در اطاق مبارک چون  
احضار شد شکایت از روسها میکرد بناو فرمودند " از روس بد  
مگو با دشمن و دوست هر دو نکوئی کن بگو من با همه  
یگانه ام بدل خیر خواه عموم باش از افکار سابقه بگذر و کل را  
دعا نما با جمیع در صلح و صلاح باش با هیچ نفسی از اهل  
کره و ملال منظر اعلان صلح کن و بگو که حالا من با هیچکس  
دیگر نزاعی ندارم و همه راستایش نما همیشه حکایت حضرت  
مسیح را بخاطر داشته باش که چون جسد مرده ای را دید که  
همه اهل معرفت از دیدن آن مینمودند فرمودند چاره  
ندند انهای سفیدی دارد عرض کرد من امروز راه نجات و  
فلاح خود یافتم فرمودند اگر باین تعالیم عمل کنی اعظم از  
این خواهی دید \* انتهى

و نیز در سفرنامه مسطور است :

خطاب بسائر اعیان فرمودند " من میروم لکن شما باید بر خدمت  
امواله بزمخیزید قلبتان پاک باشد نیتتان خالص شود تسبیح  
مستفیض از فیوضات الهیه گردید . ملاحظه نمائید که هر چند



آفتاب بر جمیع اشیاء یکسان میتابد ولی در آئینه صاف جلوه شدید نماید نه در سنگ سیاه شدت جلوه و حرارت آن در زجاج و بلور بجهت لطافت آنست اگر لطافت و صفای باشد این تأثیرات ظاهر نشود همچنین باران اگر بر زمین شوره زار ببارد ابداً اثری از آن بظهور نرسد اما اگر بر زمین پاک و طایب ببارد سبز و خرم شود و بار و ثمر آرد امروز روزیست که قلوب صافیه از فیوضات ابدیه بهره گیرند و نفوس زکیه از تجلیات باقیه روشن و منور گردند *شما الحمد لله مؤمن بالله و موقن بکلمات الله و متوجه بملکوت الله هستید ندای الهی را شنیدید قلوبتان بنسائم جنت ابهی مهتمز گردید نیت خیر دارید مقدماتان رغبای الهی است مرادتان خدمت بملکوت رحمانی است پس بکمال قوت برخیزید و بایکدیگر در نهایت اتحاد باشید ابداً از یکدیگر مکدر نشوید نظارتان بملکوت حق باشد نه عالم خلق خلق را از برای خدا دوست دارید نه برای خود چون برای خدا دوست میدارید هیچوقت مکدر نمیشوید زیرا انسان کامل نیست لابد هزارانسانی نقصی دارد اگر نظر بنفوس نمائید همیشه مکدر میشوید اما اگر نظر بخدا نمائید چون عالم حق کمال است رحمت عرفست لذا برای او همه را دوست میدارید همه مهربانی میکنند پس بقصور کسی نظر*

نمائید جمیع را بنظر عقوبه بینید زیرا چشم خطا بین نظر  
 بخطا کند اما نظر خطا پوش بخالق نفوس بناگردد چه که جمیع  
 را او خلق کرده کل را او می پروراند رزق میدهد جمیع را  
 روح و روان مهذول میفرماید چشم و گوش عطا میکند لهذا  
 کل آیات قدرت او هستند باید جمیع را دوست داشته است  
 بجمیع مهربانی کرد فقرا را رعایت نمود ضعیفان را حمایت  
 کرد مریضان را شفا بخشید نادانان را تعلیم و تربیت  
 نمود لذا من امید وارم که اتحاد و اتفاق احبای شیکاگو  
 سبب اتحاد جمیع احبای امریکا شود جمیع خلق از خلقشان  
 استفاضه نمایند یعنی مقتدای کل شوند آنوقت تائیدات  
 ملکوت ابهی و فیوضات شمس حقیقت احاطه نماید " انتهى

( ص ۷۱ )

و نیز در صفحه ۲۷۲ سفرنامه جلد اول مسطور است :  
 فرمودند که " امید وارم در محون حمایت الهی باشید و بخدا  
 نوع انسانی موفق شوید و همیشه مایه سرور قلوب گردید  
 زیرا بهترین انسان کسی است که قلوب را بدست آورد و خاطری  
 نیازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مگردانید  
 و سبب حزن مردمان شود همیشه بکوشید که نفوس را سرور  
 نمائید و قلوب را شادمان کنید تا بتوانید سبب هدایت  
 خلق گردید و اعلاء کلمة الله و نشر نفعات نمائید " انتهى

بساب پنجم - نادر

مرکز میثاق جل ثناءه در لوحی میفرمایند قوله الاحلی :

" ای نادر محمد نادر چند کرور ناس را خون ریخت تا آنکه  
 اقلیم خاکی و کشور ترابی فتح نمود و عاقبت بجهان خاک  
 شتافت و در قبری تنگ و تاریک مفر گرفت پس تو چنان نادر  
 شو که از ملک خاک مقدس شده بجهان الهی مفرگیری و  
 در صحرای دلگشا جای گزینی " ع ع

ردیف و - مشتمل بر هفت باب

باب اول - و بسا

حضرت عبد البها در لوح سررشته دار که در طهران بوده  
 میفرمایند قوله الاحلی :

" از ویا مرقوم نموده بودید در قرآن میفرماید ولقد اخذنا<sup>هم</sup>  
 بالعذاب الاولی دون العذاب الاکبر لعلهم يرجعون  
 یعنی نفوس غافله را بعد از دنیا مبتلا کردیم پیش از عذاب  
 آخرت که شاید متنبه شوند و رجوع الی الله نمایند ولی این  
 مردم نه چنان در خواب که صور اسرافیل نیز بیدار گند  
 تا چه رسید بصوت و نفیر و بسا و شیپور طاعون جفسا  
 سبحان الله این قوم جهول خروج از جنت را از معجزات  
 شیطان ظلم فهمیدند و تسلط ویا را از بیحرصی بخواجه

بوالعلی شمرند این چه جهالت است و این چه بلاهت  
 ذرهم فی خوضهم یلعبون ..... \* انتهى  
 بـاب سوم — وسائل حصول حسن خاتمه

حضرت عبد البهاء در لوح احبای یزد میفرمایند قوله تعالی :  
 \* اما وسائل و سول بحسن خاتمه این است که باید از عجب  
 و کبر اجتراز نمود و خود پسندی را مینویسد است و در جمیع  
 اوقات شرمسار بود و از هوا جس نفس و هوای بیزار و از اهل  
 فتور و غرور در کنار و ثابت بر عهد و میثاق و علیکم البهائم  
 الایهی ع ع \*

بـاب سوم — وظائف اهل ایمان

حضرت عبد البهاء جل شانه در لوح احبای اعزیز میفرمایند :  
 قوله الاحلی \* یاران و اماء رحمن باید خدمت بوحده عالم  
 انسانی و صحبت و الفت بین جمیع بشر نمایند جمیع باو ایف  
 وادیان و مذاهب را بنهایت خلوص و خیرخواهی و صحبت  
 و مهربانی معامله کنند در فکر آن باشند که شیره از شجره وجود  
 آنها حاصل گردد و هیچ شری اعدا م از صحبت و الفت بجمیع  
 بشر نیست حضرت بهاء الله خطاب بحالم انسانی میفرماید  
 که جمیع برگه یاه دارید و شریک شاخسار در اینصورت روابط  
 قرابت و اخوت و بُنوت و اُبوت در میان جمیع بشر ثابت و محقق  
 گشت پس بجان و دل بگوشید و بموجب این تعالیم حضرت

بهاء الله روش و سلوک، نمائید هر مظلومی را ملجاء و پناه  
 باشید و هر مغلوبی را دستگیر و مجیر توانا هر مریضی را  
 طبیب حاذق باشید و هر مجروحی را مرعم فائق شوید  
 هر خائفی را پناه امین گردید و هر مضطربی را سبب  
 راحت و تسکین هر مغمومی را سرور نمائید و هر گریانی را  
 خندان کنید هر تشنه را آب گوارا شوید و هر گرسنه را مائده  
 آسمانی گردید هر ذلیلی را سبب عزت شوید و هر فقیری را  
 سبب نعمت گردید . زنهار زنهار از اینکده قلبی را برنجانید  
 زنهار زنهار از اینکده نفسی را بیازارید زنهار زنهار از اینکده  
 بانفسی بخلاف مخیت حرکت و سلوک کنید زنهار زنهار  
 از اینکده انسانی را مأیوس کنید هر نفسی که سبب حزن جانی  
 و نومیدی دلی گردد اگر در طبقات زمین مأوی جوید بهتر  
 از آنست که بر روی زمین سیر و حرکت نماید و هر انسانی که  
 راضی بذلت نوع خویش شود البته نابود شود بهتر است  
 زیرا عدم او بهتر از وجود است و صوت بهتر از حیات پس من  
 شمارا نمیحبت مینمایم که تا توانید در خیر عموم کوشید و محبت  
 و الفت در کمال خلوص به جمیع افراد بشر نمائید تمسب جنسی  
 و وطنی و دینی و مذنبی و سیاسی و تجاری و صناعی و زراعی  
 جمیع را از میان بردارید تا آزاد از جمیع جهات باشید  
 و مُشید بنیان وحدت عالم انسانی جمیع اقلیم اقلیم واحد

است؛ و تمام ملل سلاله ابوالبشر این تنازع بقادرین گران  
درنده سبب این نزاع و حائل عرصه زمین وسیع است وخوان  
نعمت پروردگار مدود در جمیع اقالیم وعلیک البهاء الابهی  
عباد البهاء عباس\*

و در لوح احبای کرمانشاه میفرمایند قوله الاحلی :

### حواله

ای سقبلان ای عومان طلوع شمس حقیقت محض نورانیت  
عالم است و ناهور رحمانیت در انجمن بنی آدم نتیجه وثمر  
مشکر و سُنُوحَاتِ مقدسه این فیض موفور رحمت صرف است و  
فضل و موهبت بخت و نورانیت جهان و جهانیان الفست و  
التیام و محبت و ارتباط و رحمانیت و یگانگی و ازاله بیگانگی  
و وحدت یا جمیع من علی الارض در نهایت آزادی و فرزانگی  
جمال مبارک میفرماید غمه باریکد ارید و برگ یکشاخسار  
عالم وجود را بیا شجره و جمیع نفوس بمنزله اثمار و اوراق و برگ  
و ازهار تشبیه فرمودند لهذا باید شاخه و برگ و شکوفه و  
ثمر در نهایت طراوت باشند و حصول این لطافت و حلالت منوط  
بارتباط و الفت است پس باید یکدیگر را بنهایت قوت نگهداری  
نمایند و حیات جاودانی طلبند احبای الهی باید در عالم  
وجود رحمت رب وود گردند و موهبت علیک غیب و شهسود  
ونظر بمصیان و ظغیان نمایند و نگاه بظلم و عدوان نکنند

نظر را پاک نمایند و نوع بشر را برگ و شکوفه و ثمر و شجر  
 ایجاد مشاهده کنند همیشه باین فکر باشند که خیسری  
 بنفسی رسانند و محبت و رعایتی و مودت و اعانتی بنفسی  
 نمایند دشمنی نبینند و بدخواهی نشمرند جمیع  
 من علی الارض را دوست انگارند و اغیار را یار دانند و بیگانه  
 را آشنا شمرند بقیدی مقید نباشند بلکه از هر بندی آزاد  
 گردند الیوم مقرب درگاه کبریا نفسی است که اهل جفا را  
 جام وفا بخشد و اعدا را در عطا مهذول دارد هر سستگر  
 بیچاره را دستگیر شود و هر خصم لدود را یار و لدود گردد  
 اینست وصایای جمال مبارک اینست نصایح اسم اعظم  
 ای یاران عزیز جهان در جنگ و جدال است و نوع انسان  
 در نهایت خصومت و وبال غالت جفا احاطه نموده و نورانیت  
 وفا پنهان گشته جمیع ملل و اقوام عالم جنگ تیز نموده و بسا  
 یکدیگر جنگ و ستیز مینمایند بنیان بشر است که زیر و زبر  
 است هزاران خانمانست که بی سر و سامان است در هر  
 سالی هزاران هزار نفوس در میدان حرب و جدال آغشته  
 بخاک و خونست و خیمه سعادت و حیات منکوس و سرنگون  
 سروران سرداری نمایند و بخونریزی افتخار کنند و بفتنه انگیزی  
 مباحثات نمایند یکی گوید من بنیان دولتی را برانداختم و  
 دیگری گوید مملکتی با خاک یکسان ساختم اینست صدق

فخر و مباهات بین بشر در جمیع جهات دوستی و راستی و راستی مذموم و آشتی و حق پرستی مقدوح منادی صلح و صلاح و صحبت و سلام آئین جمال مبارکست که در قیاب امکان خیمه زده و جمیع ملل و اقوام را دعوت مینماید پس ای یساران الهی قدر این آئین نازنین بدانید و بموجب آن حرکت و سلوک فرمائید و سبیل مستقیم و عنبرج تویم پیمائید و بخلیق بنمائید آهنگ ملکوت بلند کنید و تعالیم و صایای رب و در منتشر فرمائید تا جهان جهان دیگر گردد و عالم نالمانسی عنورشود و جسد مرده خلق حیات تازه جوید و هر نفسی بنفس رحمانی حیات ابدیه اابد این زندگانی عالم فانی در اندک زمانی منتهی گردد و این عزت و ثروت و راحت در خوشی خاکدانی عنقریب زائل و فانی شود خلق را بخدا خوانید و نفوس را پرورش و سلوک ملاء اعلی دعوت کنید یتیمان را پدرمهربان گردید و بیچارگان را طبعاء و پناه شوید فقیرانرا کنز غنا گردید و مریضانرا درمان و شفا همین همز مظلومی باشید و مجبور همز محروم در فکر آن نباشید که خدمت بهر نفسی از نوع بشر ننمائید و باعزای و انکار و استکبار و ظالم و عدوان خلق احمیت ندهید و اعتنان کنید و بالعکس معامله نمائید و بحقیقت مهربان باشید نه بظاهر و صورت هر نفسی از احبای الهی باید فکر را در این حصر نماید که رحمت



هروردگار باشد و مومنت آموزگار بهر نفسی میرسد خیسری  
 بنماید و نفسی برساند و سبب تحسین اخلاق گردد و تعدیل  
 افکار تا نور هدایت بتابد و مومنت حضرت رحمانی احاطه  
 نماید محبت نور است در هر خانه بتابد و عداوت نالمت  
 است در هر کاشانه لانه نماید . ای احبای الهی عمتسی  
 بنمائید که این نالمت بکلی زائل گردد تا سر پنهان آشکار  
 شود و حقایق اشیا مشهود و عیان گردد " انتهی  
 بساب چهارم - واثف محافل روحانیه  
 در سفرنامه جلد اول مسطور است :

" آنشب محفل روحانی و مجلس شور احبا در محضر انور منعقد  
 از تکالیف محفل شور ستوائی نمودند فرمودند " اول وظیفه  
 اعضا الفت و اتحاد آنهاست که سبب حصول نتایج حسنه  
 گردد اگر اتحاد نباشد یا ممانزلله سبب اختلاف میشود  
 البته نبودن آن بهتر است اگر محفل شور یا مجلس عمومی  
 سبب کدورت گردد باید عثرونه ماند چقدر خوشم آمد از  
 احبای کلیفورنیا که میگفتند ما محفل شور نمی توانیم زیرا  
 بخیال ریاست و برتری میافتیم و اسباب اختلاف میشود اما  
 حالا الحمد لله بقدر وسع خود خدمت میکنیم و خیالی جز نشر  
 نفعات الله نداریم پس چون اتحاد اعضا حاصل شد ثانی  
 وظیفه شان تلاوت آیات و مناجات و حالت تذکر و تنبه است

چنانکه خود را بین یدی الله مشاهده نمایند ثالث فکر  
 و مذاکره در تبلیغ امرالله به جمیع اطراف و اکناف است و بتمام  
 قوی باید قیام براین امر عظیم نمایند و تعیین و ترویج لوازم  
 تبلیغ امرالله کنند رابع در فکر و ذکر رعایت فقرا و ضعفا و  
 حمایت مرضی باشند خاص اصلاح و تدبیر امور احببا و  
 مسائل اخری " انتهى (ص ۳۴۹)

باب پنجم - وقایع کربلا

حضرت عبدالیهاء جل شانه میفرمایند :

" الیته احبای الهی از واقعه اسفهان بسیار متحسرنسند و  
 متأثر و لابد قلوب اسفیا از توهین اعداء محزون گرد و ولی  
 چون بحقیقت نگری این واقعه اسفهان نیز اعنام دلیل و  
 برهان بر بزرگواری آن نفوس مبارکه و برهان عزت ابدییه  
 برای شهدای سبیل الهی ملاحظه نمائید که بمسند از  
 شهادت حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء در ایام  
 امویین آثاری که در قتلگاه بود بکلی محو کردند و آن صحرا  
 را شخم زدند و زراعت کردند تا قتلگاه بکلی مفقود شود  
 هفتاد سال براینمنوال قتلگاه معدوم الاثر بود و امویون  
 نگهبان گذاشتند که بیاد کسی از یک فرسخی نتوانسد  
 زیارتی نماید در این هفتاد سال ابد تا تقرب بقتلگاه ممکن  
 نبود اگر نفس متنبهی مؤمنی بود از ده فرسخ توجه بقتلگاه

میکرد و زیارت مینمود این نیز در نهایت احتیاط و همچنین  
 قبر منور حضرت امیر علیه السلام بهمین منوال معو و نابود  
 نمودند بعد از آنکه بنی عباس خلافت امویه را محو نمودند  
 و هر سریر سلطنت نشستند اجازت زیارت دادند و در قتلگاه  
 محبان حضرت آثاری بنا کردند که دلالت بر موقعیت آن محل  
 مینمود بعد از مدتی مدیده در زمان متوکل عباسی نیز حکم  
 مبرم صادر کرد و باره آن مقامات مقدسه را ویران کنند باز بگی  
 محو و نابود نمودند و آن صحرا را شخم زدند و زراعت کردند  
 حتی از ده فرسخی نمیگذاشتند کسی نزدیک برود تا آنکه  
 حکومت و ممدارت و وزارت بدست آل بویه افتاد و آل بویه از  
 محبان حضرت سید الشهدا<sup>۱</sup> روحی له الفداء<sup>۲</sup> بودند و چنان  
 نفوذ و قدرتی حاصل کردند که از برای خلافت عباسی نفوذی  
 نگذاشتند امور جمیع در دست آل بویه بود و خلیفه در قصر  
 خلافت بخود مشغول در زمان آل بویه و باره تعمیر قتلگاه  
 کردند و همچنین مرقد منور حضرت امیر را در فقه ثالث سال  
 انشاء نمودند حتی عضد الدوله که اعظام رجال آل بویه است  
 سلطنت ایران را تجدید کرد و لقب پادشاهی گرفت و در خطابه  
 بعد از خلیفه مذکور پادشاهی عضد الدوله بود آن روز را ایرانیان  
 در بغداد عید گرفتند که الحمد لله ایرانیان بعد از اضمحلال  
 تام و باره علم برافراختند و آن روز در قصر عضد الدوله

خارج بغداد بزم طرب آراستند و چنگ و چفانه و نغمه و ترانه پاکوبان دست افشان کف زنان روز را بمصو رسانند بمحضی از حاضرین از وزراء \* که ایرانی بودند از عضد الدوله خواهش نمودند که امروز روز تجدید سلطنت ایران است و سزاوار نهایت شادمانی الحمد لله بزم طرب از هر جهت بریاست لهذا رجائیم که آن و اجازت فرمائید کسه بر حسب عادت سابق ایرانیان در چنین روز فیروزی سراحی و ساغر بچیان آید عضد الدوله گفت آن شرب الراح مقبول بالمطار نم نم باران بمی خواران خوش است . امروز بارانی نیست خواست عذر بخواند بعد از ساعتی ابری پیدا شد و باران شدید بارید گفتند ایها الملك باران نیز بارید قضا و قدر موافقت با امر تو نمود دیگرمانی نماند خلاصه جشنی جدید برخاست و ساغر بدور آمد در این اثناء جناب عضد الدوله بیمار شد و جمع شدیدی در امعاء حاصل گشت قریب بصبح از حیات نومید گردید سؤال نمودند که ای شخص جلیل چه وصیتی داری بفرما گفت ما اغنی عنسی مالیه هلك عنی سلطانیه چه وصیت کنم هیچ وصیتی ندارم چیزیك وصیت و آن اینست که مرا در آستان حضرت امیرنظیر پاسبان دفن کنید و بر قبر من بنویسید و کلهم باسط ذراعیه بالوصید حال ملاحظه کن که چه خبر است لهذا یقین

بدان که آن اجداث مطهره چنان مرتفع گردد که بایستوان  
 کیوان هممنان شود در امر الله نفس خرابی سبب آسادی  
 است و حقیقت ذلت سبب عزت گیری بی نام و نشانی نشانه  
 عزت عظمی در هم فی خوضهم یلعبون اما مسئله حضرت  
 محترم وزیر بی نظیر ما یاک درویش بینوائی داشتیم از اهل السی  
 بلوچستان نام مبارکش محمد خان و از متسوفین آن زمان واز  
 یارهای جانی مرحوم پدر حضرت وزیر محترم محمد خان مذکور  
 عزم حضور نمود و بطهران مرور کرد حضرت مرحوم مغفور  
 اعلی الله مقامه واسکنه فی جوار رحمته الکبری ان محمد خان  
 را در خانه منزل دادند نظر بآشنائی که در عالم درویشی  
 داشتند باو فرمودند که چون بحضور حضرت مقصود رسیدی  
 استدعائی که دعائی در حق من فرمایند تا خدا اولادی  
 بمن ببخشد محمد خان چون بحضور رسید عرش کرد جمال مبارک  
 فرمودند چون رجوع نمائی و بطهران عبور کنی خدمت حضرت  
 شخص جلیل عرض کنی که ما دعائی در حق تو نمودیم و این  
 دانه نقل را بایشان بده تا میل فرمایند و یقیناً حتما دعای  
 مستجاب خواهد گشت محمد خان چون بطهران رسید خدمت  
 ایشان رفت و این پیام برساند و آن دانه نقل را تقدیم کرد  
 و بلوچستان رفت و جمیع مایطه که درویش را بشما مه بسا اولاد  
 و خویشان بخشید و فردا وحیداً عزم حضور در ارض مقدس نمود

و در نهایت آزادی و جمعیت خاطر کوه و صحرا پیمود و مناجات  
کنان بطهران رسید باز بحضور حضرت شخص جلیل شتافت  
و مخرمانه در خلوت ملاقات کرد دید طفلی نیکو شمائل در  
آغوش مشارالیه است فرمود یا محمد خان این است آن طفل  
مزعوم الحمد لله بحیث وجود آمد خواهش ثانی دارم که  
این طفل در رمون حمایت الهی محفوظ ماند زیرا در دنیا  
شیخ تسلی خاطاری ندارم مگر باین طفل جان آن طفل  
حضرت وزیر بی نظیر است و چون خان مذکور بصاحبت تقدیر  
رسید خواهش مشارالیه را عرض کرد بجهت موفقیت و مصونیت  
آن ذات محترم دعا فرمودند **وعلیک البهاه الابهی** .  
انتہی

بساب ششم — وقایع مازندران

مرکز میثاق جل شانه در لوح احبای جاسب فرموده اند :

هو الله

ای یاران متحن عبد البهاه از قرار معلوم شخصی شریک در  
آن صفحات بر غنی و فقیر هجوم و ایلغار نمود و یار و اغیار  
از بیت و آزار کرد تالان و تاراج نمود و باج و خراج گرفت  
نفسی را معاف نداشت و فلسی نگذاشت فی الحقیقه  
مصیبت عظامی بود و بلیه کبری چه که یاران در محنت و زیان  
افتادند و بیگانگان در مشقت بی پایان اگر چنین نمی نمود

شاید گرفتار جزای این رفتار نمیگشت عنقریب پریشان و بوس  
 سروسامان گردد نام و نشان نماند ولی جمیع این مفسد  
 از شامت سوء تدبیر و خطا و تقصیر آیات منسوخه حصول  
 و رسوخ یافت و از فتاوی حجج غیربالغه این ساعقه ظاهر  
 و بروز نمود با وجود این باز گروه نادان پیروی آنان مینمایند  
 دست و دامن بوسند و در آتش فتنه و فساد بسوزند . بسیاری  
 احبای الهی باید از بلایای نامتناهی علول نگردند محزون  
 نشوند زیرا در حمل بلا شریک و سهیم جمال ابهی شونستند  
 چه که هر چند آن مه تابان عموم خلق را رحیم و رؤوف و مهربان  
 بود ولی نادانان چنان آتش افروختند و پرده حیا سوختند  
 که آن مرکز جمال بسلاسل و اغلال مبتلا شد و ضرب تازیانه  
 و شکنجه روز و شبانه دید سرگشته و سرگردان کوه و هامون  
 شد و نفی و سرگون و محبوس و مسجون گشت . بیست و پنج  
 سال در زندان بود و معذب و مهسان . پس باید یاران شکر  
 بزدان نمایند که تالان و تاراج شدند و سهام ظالم و ستم را  
 آماج گشتند قریه جمال مبارک را در طازندران دوازده هزار  
 سپاه ظالم هجوم نمود چنان تاراج کردند که اشری از امتعه  
 و اموال حتی غله از برای اهل قریه نگذاشتند گاه رانیز آتش  
 زدند و نفت را سوزاندند نفوسی بیگناه را شهید کردند و  
 جمیع رعایا را اسیر و زنجیر نمودند و بطهران آوردند و بزدان

انداختند حضرت روح الارواح ملاعبد الفتح را ریش با  
 چنه بریدند و بازنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند  
 باوجود اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن  
 روح مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون از  
 زنج بریده میریخت باوجود این تا نفس اخیر آن اسسیر  
 بصوت جهیر مناجات میکرد و شکر ربّ الایات مینمود که در  
 سبیل جانان مورد تاراج و تالان گشت و اسیرگند و زنجبیر  
 شد و با محاسن بخون رنگین قطع طریق مینمود و بوسول  
 بطهران در زندان جان بجانان داد و قربان یارمهربان  
 گشت و سرور و خندان فدای آن مه تپان گردیدند  
 نعم ما قال الشاعر :

مانند آن خنده بر او وقف ابد

شمچو جان پاک، احد با احد

باری یاران باید شکر حضرت رحمن نمایند که از یلایا بهره و  
 نصیب بردند و صبر و تحملی عجیب کردند البته این ششام  
 ظلمانی را صبحی نورانی در پی و این ابرکتی را افقی لطیف  
 از عقب این سمّ نقیع را شهدی فائق و این زخم شمشیر را  
 مرهمی نافع در پایان بعون و عنایات حضرت رحمن  
 و علیکم الجهاد الایهسی ع ع \*

انتهی



باب ششم - وقایع بغداد

حضرت عبدالبهاء جل شانه در لیله ۱۹ جون سنه ۱۹۱۳

در پرت سعید در زیر شیمه مسافریں فرمودند :

”خیلی امر عجیبی است در پرت سعید چنین مجلس عظامی عقد شده خوب است ملوک سر از خاک بیرون آرند و به بینند که چگونه آیات آیات حق بلند گشته و اعلام العالمان سرنگون شده در بغداد شیخ عبدالحسین مجتهد بروقت فرصتی مییافت خفیا القائاتی میکرد ولی جمال مبارک جواب میفرمود از جمله القائات او این بود شبی بهمرازان خویش گفت که در خواب دیدم که پادشاه ایران در زهر قبه نشسته بمن گفت جناب شیخ مطاعن باش که شمشیر من بهائیان را قلع و قمع نماید و بر آن قبه آیه الکرسی بخط انگیزی نوشته شده بود جمال مبارک بواسطه زین العابدین خان فخرالدوله پیغام فرمودند که این خواب رویای صادق است زیرا آیه الکرسی همان آیه الکرسی بود ولو بخط انگیزی بود یعنی امر بهائیان همان امر الهی اسلام است و لکن خط تغییر کرده یعنی لفظ تغییر کرده و لکن همان حقیقت و معنی است و اما آن قبه این امر الله است و آن محیط و مستولی بر پادشاه و پادشاه در ظل او و البته او غالب است حال شاه و شیخ کجا است که به بیند در پرت سعید اقلیم مهر چنین جمعیتی در زیر

این خیمه تشکیل یافته است تماشا کنند چه خیمه خوبی است  
خیلی مکمل است مخالفین خواستند امرالله را محو نمایند  
اما امراللهی بلند تر شد و پدید و ن لیطفتوا نورالله باقواهم  
و یا هی الله الا ان يتم نوره زیرا خدا امرش را ظاهر و نورش را  
باهر و فیغشش را کامل مینماید خلاصه پیروی نگذشت گسه  
بفداد بزلزله در آمد جمعی از علما از جمله میرزا علی نقی و  
سید محمد و شیخ عبدالحسین و شیخ محمد حسین این  
مجتهدین شده سعی شهیر از علما که مسمی بمیرزا حسن عموی  
انتخاب کردند بحضرت در مبارکه فرستادند و بواسطه زین العابدین  
خان فخرالدوله مشرف شد اول سئوالات علمیه نمود جوابها  
کافی شنید عرض نمود که در مسئله علم مسلم و محقق است  
هیچکس حرف ندارد جمیع علماء معترف و قانعند لکن  
حضرات علماء مرا فرستادند که امور خارق العاده ظاهر شود  
تاسیب اطمینان قلب آنان گردد فرمودند بسیار خوب ولی  
امراللهی طعنه صبیان نیست چنانچه در قرآن از لسان معتر  
میرغاید و قالوا لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعا  
او یكون لك بیت من زخرف و بعضی گفتند او تأتی باللسه  
والملائكة قبیلا و بعضی گفتند او ترقی الی السماء ولن نؤمن  
لرقیك حتى تنزل علینا كتابا در جواب همه اینها میفرماید  
قل سبحان ربی هل كنت الا بشرا رسولا اعا من میگویند

خیلی خوب ولی شماها متفق شوید و یک مسئله معین کنید  
 که اگر ظاهر شد برای ما شبهه نمی ماند و بنویسید و مهر کنید  
 و تسلیم نمائید آنوقت من یک شخصی را میفرستم تا آن معجزه  
 را ظاهر نماید میرزا حسن عمو قانع شد و گفت دیگر حرف نماند  
 دست مبارک را بسزور بوسید و رفت و معلما گفت ولی علما  
 قبول نکردند که شاید این شخص ساحر باشد هرچه گفت  
 ای مجتهدین شما مرا فرستادید و خود چنین خواستید  
 فایده نبخشید ما را رسان نمودید جمیع از این قضیه  
 خبردارند بعد از چندی بکرمانشاه رفت و قضیه را بتعامه  
 در مجلس عماد الدوله حاکم کرمانشاه نقل کرد و چون میرزا  
 غوغای درویش که سرا مؤمن بود و عماد الدوله مرید او و در  
 مجلس حاضر بودند تفصیل را شنید به بغداد و سایر اطراف  
 عرقوم نمود و همچنین میرزا حسن مشارالیه در طهران در  
 مجلس میرزا سعید خان وزیر دول خارجه این قضیه را بتما<sup>مها</sup>  
 نقل نمود و چون میرزا رضاقلی مرحوم حضور داشت تفصیل را  
 عرقوم نمود \* انتهى

ردیف هـ - مشتمل بر چهار باب

باب اول - هرگس را شوسی در سر است

حضرت عبدالبها میفرمایند :

## هو الله

ای شیدای جمال الهی هرکسی را هموسی در سر و آرزوی  
 در دل یکی هموس روی آبدار و موی تابدار دارد و دیگری  
 آرزوی سلطنت در روزگار یکی گرفتار ریاست است و دیگری  
 شیفته تجارت و ثروت یکی ارباب اختراع و صنعت است  
 و دیگری سالار لشکر و مدعی شجاعت تو از جمیع این بندها  
 آزاد شو و از کل قیود در کنار باش اگر آرزوی داری وصل  
 جمال باقی در ملکوت ابهی بطلب و اگر منافی داری جهان  
 جاودانی بخواه و از کوثر معانی بنوش ع ع  
 باب دوم - هر نفس مبتلی مؤید است قوله الاحلی :  
 ای یاران باوقای جمال مبارک از الطائف بدیمه آن دلبر  
 بکنا امید چنان است که جوش و شروشی جدید در پیساران  
 الهی پدید شود تا از آهنگ ملکوت ابهی که غیب امکان را  
 باهتزاز آورده سرور و وجدی عنایم یابند و کل بر اعلاء  
 کلمة الله قیام کنند تا نفعات الله خاور و باختر را جنت ابهی  
 نماید و ابر موهبت روی زمین را گلشن برین کند و نسیم عنایت  
 دشت و صحرا را معیار و معنبر فرماید و این بتبلیغ امر اللسه  
 و توضیح : برهان الله و اقامه دلائل و حجج الهی و هدایت  
 من علی الارض است ملاحظه کنید که حواریین حضرت مسیح  
 معدودی قلیل بودند ولی چون از فیوضات حضرت مسیح سلو

گشتند و وصایا و نهایح حضرت مسیح چون روح در عروق  
و شریان سریان یافت به قسمی که جز حبّ و ذکر حضرت  
مسیح در وجود نماند و قیام بتبلیغ کردند واضح است چه  
اثر و ثمری عظیم حاصل شد حال مانیز باید چنین بنمائیم .  
ای احبای الهی الیوم هرنفس مبلغی موبد است و مبلغین  
صرف اول مقرب درگاه گهیریا و مستعد از طنگوت ابهی لهذا  
باید احبای الهی نهایت محبت و احترام و رعایت را در حق  
مبلغین مجری دارند و در هر جا وارد گردند سرور و حبسور  
حصول یابد . اما اوصاف مبلغین در الواح الهی نازل مطابق  
آن اوصاف عمل فرمایند . *والله الذی لا اله الا هو اگر پشه  
ضعیفی الیوم بصفت مبلغین متصف گردد و نداء بطگسوت  
الهی نماید فر طائر آسمانی شود و ذهاب فانی عقاب  
اوج رحمانی گردد قطره موج دریا زند و ذره روشنائسی  
آفتاب دهد از جمیع اطراف فریاد این المبلغین بلند است  
و از طگوت ابهی ندای این المنجذبین این المنقطعیین  
این الطیبین الطلهرین بگوش هوش میرسد زیرا استعداد  
عجیبی در آفاق ظاهر شده است تا این نداء استماع کنند  
ای یاران الهی همتی نمائید تا این شمع شاهد هرانجمن گرد  
و این آهنگ الهی سبب شادمانی هرانسانی شمسود  
و علیکم البهاء الابهی ع ع*  
انتهی

باب سوم در هوسرانیهای یحیی ازل

در این مقام این لوح مبارک، بمنوان حاجی غلامحسین از قلم حضرت عبدالبهاء جل ثنائه نازل زیب او راق میسازد  
 قوله الاحلی :

" جمیع یار و اغیار حتی افراد بیانیها مطالعه کنند که جناب میرزا یحیی بعد از شهادت حضرت اعلی تاج درویشی بر سر نهاد و کشگول فقر بدست و پوست تکریمت بر دوش از مازندران باین وضع فرار نمود و جمیع یاران را گیرد از خود در نهایت تقیه و خفا در مازندران و رشت سیرو گشت مینمود عاقبت چون جمال مبارک در کمال ظهور و شکوه بغداد وارد شدند او نیز خفیا بلباس تبدیل حاضر و چون جمال مبارک، بسلیمانیه تشریف بردند او در سوق الشموخ بغداد و سناوه و بصره بکفش فروشی مشغول و مشهور بود و چون عودت به بغداد از راه نجف نمود بحاجی علی لاص فروش یعنی گنج فروش معروف بسید احمد ایدانگری از امر باقی نمانده بود و چون جمال مبارک مرا فرمودند و اعلاء کلمة الله فرمودند و سفر اسلامبول شدند وصیعت و صوت حق جهانگیر گشت و خوف و خطر نماند هر کس از پس پرده برون آمد عیدانی یافت و جولانسی کرد کسی نگفت که ای شهسوار میدان قبرهس مستظل در ظل

انگلیس تابحال کجا بودی یازده سال بغداد در چله  
 هفده خزیده بودی بید از شهادت حضرت اعلی روحسسی  
 له الفداء چه نصرتی شد و چه استقامتی ظاهر گشت  
 و در مقابل اعداء چه مقاومتی حاصل شد جز اینکه بهفت  
 شهید باسلاح توفیع مرقوم گشت از جمله ملا جعفر در  
 گشان و سید محمد طیح در طهران و دیگران و در آخر  
 هریک توفیع ارسلاوا لنا بکرا مرقوم بود و هیچیک هم نیست  
 الحمد لله ارسال ننمود و در لوح مسطور مرقوم گشت ان الله  
 یحب ان یراک بین الفین من الحوریات و هر چه ممکن بسود  
 تزئید نساء شد از شیراز ام احمد از تفرش بدری از طازند را  
 رقیه و از بغداد متعدد با وجود این باینها قناعت نشد  
 حرم محترمه حضرت اعلی همشیره ملا رجبعلی ام المؤمنین  
 و بنص قاطع حضرت اعلی از دواج جائز نه او نیز تصرف شد  
 و بعد از چند روز بحاجی سید محمد بخشیده گشت  
 دیگر نه صدائی نه ندائی نه ذکری نه شنائی بکلی اضر  
 حضرت اعلی روحی له الفداء محو و نابود گردید و اگر  
 جمال مبارک روحی لا حیثه الفداء از سفر کردستان مراجعت  
 فرموده بودند والله الذی لا اله الا هو اسمی از این امر  
 باقی نمانده بود و جمیع خویش و بیگانه باین شهادت  
 میدهند . باری حال نیز در قبرس تحت حمایت انگلیس

الحمد لله بر احوال و سرور مشغول و بیچارگان مریدان  
 در طهران بحواعد عرقوبیه (۱) و رمل و اسطرلاب و همیه  
 و ترغیب و تحریص بر فساد و فتنه در حق حکومت گردیدند  
 که چنین و چنان خواهد شد و بواسطه مریدان بیخردان  
 تاج و سولجان بخشیده شد و جمیع گرفتارگشتند و آن بیچارگان  
 به نکبت ابدی و خسران سرمدی مبتلا شدند و خود در  
 کمال راحت نه خوفی نه باکی و نه بیم از موقع خوارناکی  
 در کمال نعمت و آسودگی ایامی میگذرانند باری مقسمود  
 اینست این مریدان که در طهران عریده بینمودند و  
 مطمئن بوعود و وعید او بودند لازم بود که او را بخواهند  
 که بطهران قدم رنجه فرماید و سرور و سرورگر گسرد  
 و چنین تشویقات و تحریصات را در آنجا مجری دارد .

(۱) عرقوب يك، تن از عمالقه است که در خلف وعد ضسرب  
 المثل است زیرا ببرد از خود وعده داد که چون نخسل  
 شکوفه کند و خرما آرد همه را بدو دهد پس از رسیدن  
 زمان و رسیدن خرما شبانه عرقوب رفته همه خرماها را خود  
 چید و ببردش چیزی نداد و در خلف وعد مشهور گردید  
 و در السنه شمرا<sup>۱</sup> معروف گشت چنانچه مرحوم شیخ الزئیس  
 قاجار خطاب بشهاب نامی میگوید :

يا ساقط الرأي خلف الوای ذاعطل

قد صرت في الخلف بحد الوعد عرقوبا

ثغد سمعنا بان الشهب ثاقبسه

وما سمعنا شهابا قط مثقوبا



مظاهر الهیه و اولیای الهی آنچه بدیگران تکلیف  
 مینمودند اول خود متصدی آن میشدند لکن جناب معلوم  
 در قهرس درمهد امن و امان آرمیده و بهیچارگان مریدان  
 را دم توپ انداخت و بدارکشید اگر نفسی انصاف دهد  
 همین کفایت است و عليك البهاء الابهی ع ع انتهی

باب چهارم - هر چیزی از پی کاری روند

در لوح احبای سالیان میفرمایند قوله الاحلی :

" ای یاران مهربان در عالم وجود هر چیزی در پی کاری  
 روند و صلکی جویند قومی بفلاححت پردازند و حزبی بتجار  
 گروهی پی صناعت گیرند و حزبی بسیاست مشغول شوند  
 و جمعی کسب علوم و فنون نمایند و حزبی بخیرشئون مألوف  
 شوند هریک درختی بنشانند و پرورش دهند و آبیاری  
 کنند و زحمات زیاد تحمل نمایند عاقبت ملاحظه کنند  
 که ثمری نداشته و نایده بدست نیامده پشیمان گردند و  
 بخسران مبین مبتلا شوند مگر نفوسی که در ظل کلمه  
 وحدانیت درآیند و در سایه سدره منتهی بیاسایند و  
 بخدمت آستان مقدس پردازند آن نفوس ثمر بدیع یابند  
 و از شجر امر بار و بر جدید خورند ملاحظه کنید کلمه  
 در این جهان هزاران هزار نفوس موجود شده و بیجان و دل

کوشش نمودند درخت امید ی کاشتنند و پرورش دادند و  
 و تحمل زحمات کردند چون در پایان عمر وقت ثمر و بسر  
 شد میوه تلخ بهار آورد و سم قاتل حاصل شد خسبران  
 صین مشهور گشت و یأس شدید حاصل گردید فاعتبروا  
 یا اولی الابصار پس ای یاران در فکر آن باشید که درخت  
 امید ی بنشانید تا ثمر جدید مبدول دارد و در پایان  
 حیات سبب نجات گردد و الا حسرت اندر حسرت است  
 و یأس و نومیدی بی پایان ..... انتهی

ردیفی - مشتمل بر دو باب

بسیاب اول - بد عنایت نسوان را نجات داد

حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح امة الله عذرا و نیره

از بستگان استاد حسن صباح میفرمایند قوله تعالی :

در این دور بدیع اماء رحمن باید مردم هزارشکرانه نمایند

که بد عنایت نساء را از حقیض ذلت نجات داد و بسا وج

عزت رجال رسانده ملاحظه نمائید که چه موهبتی است

زیرا حزب نساء بدرجه در شرق ساقط بودند که در لسان عربی

چون ذکر زن را میخواستند اجلك الله نسوان میگفتند

نظیر آن اجلك الله حمار میگفتند و در لسان ترکی حاشا

حضور دن قاری در و در لسان فارسی در ذکر زن پلانست

میگفتند و تعبیر بضعیفه مینمودند حال الحمد لله در ظل  
 عنایت مبارک نساء در نهایت احترامند \* انتهى

باب دوم - یوسف مصر الهی

حضرت عبد البهاء جل ثنائه میفرماید قوله الاحلی :

هو الا بهی

یا من استسقی من مبین الحیات ان قافلة الملکوت قد  
 ظمعت فی بیداء الجبروت فازسلت رائدها یتغی ماء  
 فی غیاب الأبار فأدلی لونه و قال یا بشری هذا غلام  
 الميثاق قد انقوه الاخوة فی حب البهتان و شره بشمس  
 بخص دراهم معدودة فویل لهم مما یکسبون والبهاء علیک  
 وعلی من اشتری هذا الغلام من هؤلاء الاخوان ع \*

انتهی

در این مقام فصل دوم از قسمت دوم کتاب مائده آسمانی  
 بنیایان رسید اینک بفهرس فصل سوم آغاز مینماید و از حق  
 توفیق اتعام میطلبید .